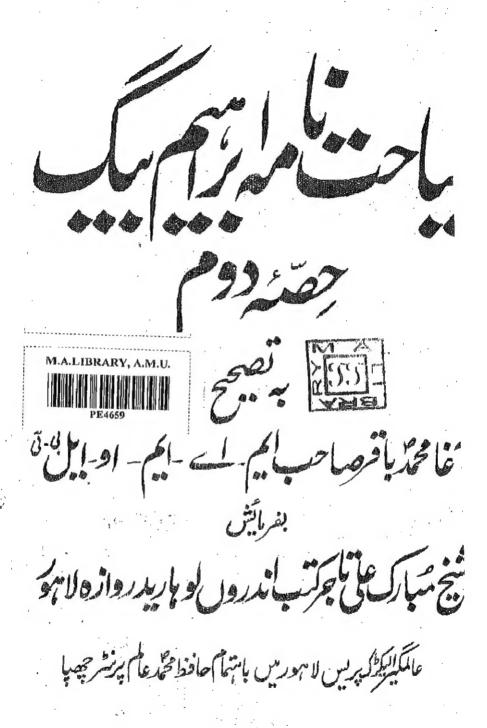
		o	

احبام کے ایم اورایل بی فی اندرون لواري وروازه-لا بور درطيع عالمكبر إبهام فنظمتي عالم فيع شكدها





آگاهی از مآل کارِ آن جوان غیور بلاکش گردیده مطبع ونشراُدرا از روست حدوالتماس طلب نمودند-حتی یک نفروطن دوست ملت بریرت مبلغ و ونیکت نومان فرست ا د-بشرط آنکترشتش نومان هم درمها نشرت بطبع بفرستد بینی حاضر بود تا هزار تومان در راهِ وطن بینی درنشرحالاتِ ابن جوان غیور فدانما بد-

الحدالله والمنه ابناء وطن هم جبّائي برنيساً ورباره آنان تصور نوده که همه شيخيرت از ملت ايراني سلب شده نمي بانند واندنيه بخيرتي درمادة ابل ايران فكر بالجل وافترائي خش آ چناني اگر قوت وثروت اير پيرمرد وطن پرست راكت بداند - برآتينه ماية جيرت وتعجب اُدخوا بدشد - كه با وجوداين تروت قليل - چگونه برارتومان فلائت نرق مملکت و وطن خودي فرمايد و حال آنکه طالب مهرت ورنه در بندشهرت - پول خودراصرف و با كمال به بردا تي بجنين كار بُرخطرا قدام ي وزرد كما گرشيور عيابد دورنيست مستوجب غفرب ارباب غرض گردد-

بهراند درعداعلی حضرت ها بول قدر معیارت بردر عدالت گسترار طاقاین فداه عموم طبقات رئیست در عهدامن وامان - وجهت رونق معارف بقلم وافکار عموم زیر دستان آزادی مرحمت فرموده اند-امبراز اعلی حضرت اقد سش که انشاالتدالر حن مبشتر ازین آزادی می منظور نظر کیمیا اثر ها بونی فرمایند با بنوانند شنین انتخاص با حمیت نام خود را برملانوست ته وور مقد آریخ دوزگار بیادگارگذارند-

فلاصد بعد الرئشش ماه ووليت نومان آن مرد باجمبت اعاده واعتذار الرطيع الرئاب موه مند يلكن شل آنست كدوجه احسان ايشان بخرج اين تناب رسيره - فدات حميت وغيرت بنين انتخاص صادق القول والفعل - ع

العمن فدائے آئکدوش بال کیسیت

التحال سخه كه يوسف عموا زاسلامبول المصروا زمصرناماً ل كارآن جوانمرك بقلم آوروه بود اجهاءاصرا وابرام درطبع نمودند- دبنده ببشترا با وامتناع مي نمود-

نااینکرمطلبی معروع شد کرمبدب نخر کیب غیرت و همیت گروید - و مراوا دار نمود که الرخام کاراً کی جوان غیور داملی منوده رضیمهٔ جلداول سیاحت ما مرتمایم -خوب ست دریس مقام مبدمهای کمناب ا

برفارمين كرام شرح وميم-

دوسنت أزدوستانم مهالانه دومار ازمصرواسلامبول بطهران رفته وانرائنجا بإسلامبول وص مراجعت می کرد-این ایام که از طران عودت کرد-از بنده برسید سیاحت نامهٔ ابراهیم میگ جائے مراغ دارى انشان ده بخرم وكفتم برائے كدمى خوابى و كفت درالران منز لم درخان مر كديكاندوزرات بود تعلیاته من مروم لطف زیادنسبت بن مرعی میداشت ور میرفن شها نوکرال کتاب که تریشان مى خواندند-بنده بم كوئن مى داوم - ازائجائيك برطالب كوشر واشده يجيه بغربيب داشت يشبها بخواندن وشلفتن شغول بود - و باندر در نمی رفت - یک روزخانم بریسید فلانی چنارشبت باندر در منی آئی و عرض م در عقیقت حاجی ۔۔۔ کتابے آورده می خواند الاستماع آن بهوش از سردفت وخواب خورم حرام گشته-شب آدم فرستاد که حاجی در کتاب را بها در در وی در اندر دل تخواند کتاب را برديم باج يسكفت ازاول بايرخواني موى البهادا فازبنات خواندن كذاشت بجداشب خوا ندر فاتون محرمه كاسب بافتياري فنديد وكاسب بادسفال شك مثين را باكم يردينان باستاع آن تناب ول داده شركه بعض اوقات غذ ليت شب را ناساعت جهار ورزنج ناخيرمبيك رد-درهبين مراجعت بدبنده ناكبيراكيدنمو وكديك جلدائرين كثاب بجبرت ايشان مبرم وفرمووي خواتهم بجبت فرزندی ــــه خمان که بهتریزن سالهرت و ممکنه به می رود درکتا بخامهٔ مگذارم: نا بعد از رسيدن بحدر شدوتميز بخواند كردرايران جربنكامه بود وغيرتن رافيهم بوده اندكه مطالب لانوشنة وامرائ ابران لابسوئ تزكيه اخلاق واصلاح معايب لمورومهان دعوت كرده اندسا مند كلمائ مغرب زمین -

ایش کم من اگر کار کاچنا نکه فعلاً منظور لفطرافدس شا بهنشا بهی من که باعظ بدت در توجید شاه باست که باعظ بدت در وزرائ دیندار دامرائ تقوی شعاریم بیروی از نبات باک افکار تا بناک اعلی صرت بادشا بهی نمایند در ایمک وفت کارایران اصلاح بذیرف نه - وخائین هم از سور فراروکوار خویش شعل و شرم دفوا بهندشد -در حقیقت از شفای خابی این گذره محترمه در گفت مانده میجدات شکری است آورد هفتم امران شکر خدا شرع این می در خوابین بود؟

ودرواقع غرض از نكارش سباحت نامريم بهين بودكه افكار بيدار شود-ايرجس غيوراندازا كبالفية و دروان حرب ارسار ما من المعنى الماري الماري الماريخ المرازين دارد-از شنيدل من خرر المرازين دارد-از شنيدل من خرر المرازين دارد المنازيز المرازيز ا بالينكه ازاخذ مزار نومان آن مروغيورسابق الزكر آستنكاف كرده بودم - ازبهانات وافكاران تاق مفلم مخترم فودواري رامته رديده وامن برت بركرزده منوكلاً على الله الطبع نشرال مبادرت كربير- الله اكرج غرض ازنشروطي مسياحت نامه دراقل إي بود كمشا يقلم است لكارم مثرل

مبالغه واغراق ازمعائب وطن مقدس ازميزاران بيكه رانوسشتنه وممكين منظور نظرار بارجل وغفد كشتد ورعوض بي زحمات منصفان باغيرت بادعائ جبر بإدم فرمايندر افسوس إ

خود غلط بود آنجه ما بند آشتهم

فودغرضان بانصاف إين فارمن وادرنر دخودمناني آسايين مامك ولن والسنه غرض سخست كروندكه وروست مبركن ديره متووحيس وجربمية نمايتد- باوجودال سوالميني زنفريم والرمت نمام مندرجات بسب باحت نامه را بنظرانساف قبول و تصدیق کره و بی کس اُوخوروهٔ دجمزای که کم نوسنسة بهنت الكرفين - زيرا ابرا بهيم بريك فلان شرط نديده - واز فلان على بيخير بوده وندانسنذ است - فسان عدة غرض ما آن بود كه كاركنان ودست اندر كاران خوانند- وبدانند- كهر حي تخرير رفن رف المرف المائ آل سب آن وفهائ افعال در وجود النال موجود بوده منافع عموم رامنافي خيرضى غود الكاست مدرباكر برايت عرت واحترام وموى كرشايد دراستقبال بوزادت وامارت دولت برست يكوش شي على موده اند-زيراابداً دربدنيك اي وعرب نفس فرركيدا خلاق نبوده وعنى شرف أسمناخته ابن كوتني رابيش نها ونموده وغافل بودنداز لذت واحترام وعرت ابدى كەنام نىك سىن تااسم ايشان درنا يىخ مقدى تى بياد كاربما ند

قارول بلاك شدكتهل فاندكنج داشت نوشیروان نرز که نام نکوگذ اشت

يأزعوض كينمة اسراربار جل وعقد إواسه مقربان دركاه شامنشابي إواليروسا قن والدت! برلف خودرهم كنبد ازين تكارشات متوحق نباشيد - بربيميز بدا زكاي كصلا شادمات نم بدان رک نظامی شاه در برا شاه در در مناصب شاه می خوابدشد به این می این این از در در برای شاه در این از این ا

بیشر نوال بهمگونه افتخار را برائے خو دوعوت تو ابهید تمود و حال آنکه با اقتدار یک اربیر میتوانید
خود را بمراتب بلندی رسانید و با یئر عزت و بردرگواری خو درا جنال استوار نما بید که درم نگام و
زمان معزولیت آمایش و افتخارشا صدم تربیشتر از عزت و حرمت امروزی شاباشد و این وش کرشا پیش گرفته اید پیشیند بان شما بهم چه در ایران چه درسائر دول پیش گرفته بود ندر دررست فکر
نما ئیدکه برانجام و مآل کارالیشال بمجا انجام بدر آفته و چی معزول گشتند و بغضب گرفتارشده
نما ئیدکه برانجام و مآل کارالیشال بمجا انجام بدر آفته و چی معزول گشتند و بغضب گرفتار شرد و بدند در اینک نما اندازهٔ درستی و راستی میشه نموده اند در ماموریت و معزولیت چه فدر محتم و فتحز ندخود را اینک نما اندازهٔ درستی و راستی بیشه نموده اند در ماموریت و معزولیت چه فدر محتم و فتحز ندخود را مشیق چگوندا خیج گوندا فتح در این باشند مالاخله فرما ئیدکه از دنا ترت طبع چه گوندا فتح رد ایل را و دروام عزت و شرت سلطان دعا گوی باشند مالاخله فرما ئیدکه از دنا ترت طبع چه گوندا فتح رد ایل را و دروام عزت و شرت سلطان دعا گوی باشند مالاخله فرما ئیدکه از دنا ترت طبع چه گوندا فتح رد ایل را و دروام عزت و شرت سلطان دعا گوی باشند مالاخله فرما ئیدکه از دنا ترت طبع چه گوندا فتح رد ایل را و دروات مورت و دام عزت و شرت و دروا دو اید و قراب درگانست

مرجه نبايرك سنكى دانشاير

بخولت الدال ونعمت بادشاه سوگند كففات وخودساتی شاود ولت ايران رامنهدم نوابد ساخدت خطرات جوانب اربعه وولت را ملاحظه نما تيد برخود و برس كرورطت ايرانيدريم كوين اشاكاك بن خطرات جوانب اربعه وولت را ملاحظه نما تيد برخود و بربي خاصت نمام نوه ومينا شد اگراندك ورشاعلم علمكت واري و رئيت بروري بوج و اكنون درجات زابو ابراطو و ومينا شد اگراندك ورشاعلم علمكت واري و رئيت بروري بوج و ديمني كداسمش راشان شرف کرمانک آسسيا امپراطورايران بوش به باين خودسانی بروج و ديمني كداسمش راشان شرف و خوابات اجدادي گذرست تدايد خود را از او شداخ بر بريد و اسم خود را از صفي رشوت خوابال اشاباطل بهت و مندوره و موزود تران ما المن شرف المنافل شرف و و رئيس نما المنافل شرفت المنافل شرفت و مندوره المنافل شرفت و مندوره المنافل شرفت و مندوره بريد و اسم خود را از ما المنافل شرفت و مندوره بريد اين المنافل شرفت المنافل شرفت المنافل شرفت المنافل و مندوره المنافل و منافل و م

هرملت بدتراز ایران وامرائه ایران بوده یکن آزادی فلم همرااصلاح کرده به پودشکن روس و دلتر فرانسد-جان بیتورت انگلیسی جزعیب گوئی وعیب جوئی کار دیگر برائے ملت و دولت کرنه اند بهان جان ایستورت انگلیسی برائے تعییم نافع حریت ورکمتاب خود کیتصنیف کرده میپلولیب دیسه

"انسان درعالم جوان نوعهم البايرصل طالب ترتی باشد. ترقیهم برگزادی افکار وخیا لات عاليه الم میران پرینی بین از اسان و رخیا لات خود مقید نباشد. اِنسان برج بی خوابر برگزارید بگوید اگر کلام او در نیز و ابل بصیرت مقبول افتاد برلیت عوم ملت و جماعت فائده می بخشد و کلارید بگوید اگر کلام او در نیز و ابل بصیرت مقبول افتاد برلیت عوم ملت و جماعت فائده می بخشد و کلارکان لم بیکن افکاشته عراض کنید و اید آلانه کان کرده اید که سایر وحتی و با رباری بودند که از ذکر برها نمی افکاشت نه تصویر به خواست ساکر شانسی سال بیش از بی و ختی گری و با رباری ای کافی شاند به در میگر و بید که در ساله و می ساوات سازید و این و این و این این و خواست سازید این و می این این این و می این این و می این می اول این و ضعب فی این و می این و بیار با که کافی و این و می این و می بین و می بی

انصاف دبهیداگر کسه بنها عرضه دید وزیرجنگی نزایونی و وزیرجنگی کوریا و چین کدا می لا تزجیح مید بهنید و وحال اینکه سی سال میش بهمه دریک سلک و فیا فرت بو و ند-اکنول یک از برکت علم بمدارج علی و دیگرسے از نکه-ت جهل به ارک مفلی رسس بید- یک نابع و دیگرسے ننبوع شده-

البتدربارين خيابان بلوار نمره ۱۳ را بک فرانک داده بنماشات رفتنه وحالت فرام فرانسو بها را ديده ايد که چه طور آدم کاشتند و دعگوينه جريمه می نمو دند به بکل مهمراگزاشت وشرح حال به ا نومشدنداند که چه طورانسان کلت ديوسيرت بودند - البته دراسلامبول ميدان سلطان احد بسير تماشات ينگ چربها رفته ايد که با چهميا کل عجيد ب غريب فضادت نموده د چهسان مخلوفات خداز وروجفا می کرده ند البت دراسيانيا بنظر شادمسيد که صلايي ملت چه بوده و چه کا کرده اند - حالا با کمال اختار خود راجه بريکان نشان ميدم ندکه اول چه بوديم - واکنون چه شده ايم - آنها را با بن دائره محوده ر زبت دعون نکرد مگرازادی خیالان وحربین افکار وظیم و عمید جوثی خیرخوا کا ب بسینها را معایب
اشکارا ظهری شهر ست - کرسوات فود به مترا بل گونیا نقط به تقلیم بداند بازشا پیخوا به بدر پرده بروست
کارخوایش کمشیر - بارسی مقدم بطول انجامید به مطابع دویم - امید واریم درعد این با دشاه به بان
ترتی خواه - معارف پرور - عدالت گستر- در اندک و نفت چنا نکه جداً اقدام فرموده اند- نام و نشان از
معاتب باتی نماند - دجود محربان اساس بن و دولت را از دیان برا رند - ونام نامی به ایونی را مروج
دولت بیا و گار مگذار ندر بعدازین برحید نوشته شود نما ما از نخر پرات بوسف عموست - کرم انجام کا
ابرا بهیم بریک و نتیج تعصرب او مدن - پوسف عمود ور) ابتدائش جمال خود دا میزو به بد -

تشرح حال بوسف عمو

 بنده راشغل دیگریوع نمیشد- ویک نفر نوکر مخصوص عروم جاجی برایت فدم ت بنده تعین کرد-از برخبرت اسباب آسایین واستراحت برائے بنده هالی شد- وبسیار جهد کر دند که بنده تا باقی درم-ابا وامتناع نمودم- فیلے درخانه فتارگی بودم - کے بامن رجوع نداشت عشق ومجبت من مخصر در تربیت ایں جوان بودیمن ادعائمیکنی که ابراہیم بیگ رامن تربیت کردم مخود آن جوان فطرةً منتعل وفایل بود - ادراخلاق عالم بقدرت کا ملئو فود قابل وکامل و با تربیت آخریده بود بینانچه درسین اخلاق و آداب محاوره و مرکا لمه و شرم و حیا و تواضع و فرونتی - ب نظیر بود - درتین و جال فرد وقا -چشم وابر و خطوط ال دفتار و گفتار - ملاحت و صباحت یوسف ترمان خود بود ک بقارت چوسرورو) بعارض چوماه بفتی و فراسست قوی دستنگاه باصل و نجابت میسرورو) بعارض چوماه فیلی میشن سرخ و دلیزیم

هراران زنان ودختران مصری - زلیخاسان مفتون جمال این عزیر نه مصر بودند - و مهمه در ک**ین ش**ستنه کهاگرفرصت با بند - بسراین عصننش را جاک زنند - وحال آنکه این جوان پاک دامن ابداً از آن عوا لم خبر سے نداشت -

ذكرهالات ابرابهيم سكب

ابل نما نه عبارت ازابرا بهم ببك والده كرمه أو وفوام كوچ ب صدوازده الهست (اكمهاة بكينه فانم ويك وختر الرابية مالكي بنام چرس خريداند-

درعتمانی وعرب اینجرها ریدگذاردن رسم مهرت که درخور دسالگی خرید تربیت بینما بید به شل او لاد بشوم ریدم به در بعض برائے خود یا فرزندخو و تردویج مینجا بیند. نام اصلی این ختر معلوش بیت فیلے خاتم بزرگ باین دختر محبور به نام نهاد - این محبوبه زیا دبا نهم و فراست و با بهوش بود - دراندک نه ما سخصیل کمال بسید یارکر و - بعد الانکمال درس بمکنت و بیگرش نها دئد - طباخی و خوانه دادی یا و گرفست -از آن مکتب بهم آرم سنته و بیراسته درآمد - بعد خاتم معلم آور و درخانه یعلم موسیقیش آموخت جنانچه دراین زران رسم مرت - از برائے خواتین ترتیب شره این فن تا درجهٔ لازم و ملاوم و افع سف د -مجور درااز چهارده ساملی خاتم آزاد نمود - وعنوان خانی داد - و بحیج الحق خانه از اولا دوخدام فاخی کبیدند - که کے بے لفظ فائم اسم مجور دانیا ورد یا فائم کوچک بوید در مور مرت خیال فائم برنگ از س ترتیبات آن بود - کداورا ترزیج برابراهیم برگ نماید پر در مور کنرچنان دجید آیا فت مے شد بلکه نادرة الاشان بود - واگر مجود فائم رابر دجیت دیگرے میداد ندر لائق بهمسر تی شهرادگان بزرگ بود -نادرة الاشان بود - واگر مجود فائم رابر دوجیت دیگرے میداد ندر لائق بهمسر تی شهرادگان بزرگ بود - گفتانم ویر کافت اند مجود فائم بخیراز وجام مت ومعرفت کمالی متازی را در لم بقد زنان بخصف و مجرت ایرانیان داخت کویا تعقرب ابراهیم مبلک در قلب او سرایت نوده بود - با تمام الائی ایران مربابان - چنا نچه در و در را می کشاد - اگر عمل و دار ایران میراند تا بیشت در و در را می کشاد - اگر عملود از ایساس و دنش معلوم نمود میگفت ا-

بهمامتر بفرمائید فرما آورده دراهای بیرونی می نشاند با ندرول خبری آورد - اگر عرب وغنمانی بود - در رامی بست ومی پرسب بدکه کیستی ؟ وچه کار داری ؟ نامطلب رامعلوم میکرد -و به اندرون خبر می آورد - ولواینکه پاشائے عرب بود بایس وضع با اُور فنار می نمود - مهمه بحال ایس د ننترک میخد بدند - درایران خوایی شهورشده بود -

سُرانِجام كارابراً، ثم سرك في يتعضر أفي

چنانچه درسیا صندنامه درگ رش یافت دشب عت سه درخانهٔ مهریان محترم مادرمیان ابرا سیم بیک و یک نفر ملاکه مباحثه و مجاد له بونوع پیوست - وکلاه ابرا سیم بیک بلامیه
برخورده لامیه نسکست - وخانه آتش گرفت بهداز کومشش وستی بسیار الحفام نائره خانما نسوزد
داد - ملانیم سوخته خود را بیرو ل درخت - اما بوجو دابرا سیم بیگ زاش آیید نرمید - با چند نفراو ر ا
بیرول کشیدیم - به یا به و به سهسا شگان سرایت کرده خلق انبوه و ملیس جمع شد - بعد از ساعته دودسته
از طولونه جیال محلی رسید ندر فیل از یا نقون یا حراق اشرید میمانده بود-

این کیفیت حمد بق در اسلامبول خیلی تقل دارد-اگردریک محله بایقون دیاح بین خانما سوزیه واقعه شود بعد از نیم ساعت تمام ایل اسلامبول خبر دار میشوند که در کها یا نقون بهم ربید بهرکس در آن محله خانه دا قربا دوست و آشناد ست به اشد سواره و بیاده بآن طرف دوان و بچوم آور میشود - و قانون یا نقون بدین قرار است ۱-

ڟۅڶۅٮڹؠڔۑ؞ؠڵؙؙڴؙؗٙؗٛ۠۠۠۠۠ؽؽؙڔٛؽڟۅڵۅڹؠؠٷڔڔٳڔڎٳۺؾؠڮؙۼڔۺ؞ڹۼۼڔڸؿٞؠؙڒۘۅؙڹ۠ڔؠؠۯڛٳۅڶڔڛڔڒڹڿڛؿڔۄۅؠ ڛڛڔۄٳڹڡٵڡڔۅٳڎؿۑۼڔۄٳؿڔ

مولت این آلات کوچه-آلانات نظامی هم در برخماکت و هم ولایت گونها به سنند-بر بازخت ملک ایران اگرچنسبت با روپا کمتر حویق واقعه پیشود و سلے آگر یک باراتفان افست رسرا باخ شهر و بازار می سوزد - اگر جمعیت اطفائی جمهت - زن و بجی ناست - که با کاسته با دیار برل آب آورده میبها شند اینست که چندس با ربا ناررشت سرا با سوخته - در حریق مرآغه وارد ببل در یک ساعت بهشت صدوینجاه د کار طبحهٔ شرارهٔ آتش ضانما نسوزگر دید-

ویکام ایران اصافادرت کراطفاء اینجورنایره فاوبلیات خانمان براندا زنیمستند.

برای بیات ان داخماً درانه دام ملک ویردن ال رعیت کارمیکندر باکد اگر حریق اتف اق افتات اسباب مرانس حکام وداروغه وقراشی وزاشها شی خوب حال میشود به زار تقی را بگیرتیتی را بین محدوق را میشود - کسانیکه از صدرت حر بین محدون ما نده به تممت اینکه فالمان در بشرارته این محمد این میدند ایران میدان ایران ایران میدند ایران میکند ایران میدند ایران مید

میگرد د - الکلام دیجرالکلام بر رسشته مخن رهاشد - با زم بر مرطلاب رویم -

بعدازا نکه پولیس وغیره جمع آمرند یحریق رامنطفی دیدند کرشفیارج باعا نه ایشال نمانده بود و و ابراجیم بیاب را بهم در اظها ق دیگرانداخت بود ند و سل ملا درسین فانه بهیت غربید دراز کنیده بود و و ابراجیم بیاب را بهم در اظها ق دیگرانداخت بود ند و سلطون چپ ملااز سمزیا پاسوخت بود و گویا عمراً تمام نصف طرف چرپ و را سوز اینده بودند برون کم وزیاد و در فرصف طرف راست را ابدا سمیدب نرسیده بود در طرف سوز اینده بودند برون کم وزیاد و در فرصف طرف را سود که اگرخوف مردن را دورخس اید جب از سروصور منظمیل و رایش سیند، و دسست و پاچنان بود که اگرخوف مردن را دورخس اید ابرا موسی نموز ایر دو تروید

باسے بلیں ملاط صل برہیار ضائد نمودہ - در دالبتند - ماندیم خود مال مرکر د آمدیم باطراف بسترابرا بھیم بیگ ہر جہ برولیش آب پاشیرہ - دست دیا بیش را مالیدم میشدم مکشود -د بانش جنا تفف و بندائندہ بود - کہ بہیگونہ کتا دن حکن نبود - دریں بہیں پٹیم کشا د فرست اور میں ناطقہ نداشت کر د فان بازنما بیر حکیم ناصی ماند - یک ماعین ازدوز بالاآمدہ فرست نادیم ده کتر دگیر آدر با زم قدر معائمته کردند چیزیم فهوم نگر دبید - و دار و ندا دند - سیم شبانه روز ابرام به به به به به به نوال افتاد - نه ذره خور دو مه قطرهٔ لوش بهی حرم خود مصیبت مرافیاس کرد فهم - درین موقع بنده لا قوت بیان شرح حال خوز بست - قارئین محترم خود مصیبت مرافیاس کرد، خوا بهند فهمید - درین جوان آمید بهبودی بخی مفقود بست - صاحب شرا گفتم آیا چرخاک بسر تنم ؟ و چه چاره سازم به خیال دارم بما درش تاگراف کنم - ما درش بیا پید - چهمصلحت می دا نید ؟ گذت فتاری مصمی شرم یکن ندانستم بچهنوان بنویسم - که اگر به صدق خبر دیم آن به چاره به بین از بن خوا بدهرد-

اکفرض ملگراف کر دم در ابراہیم بیگ بجرت جزئی کسالت باستصواب الحباج ند روزے دراسلامبول ماندنی سبت - آرزو دار دنشریف فرمایی شارا دبیوسف)

این الگراف از ده برگشته بمیز با گفتم - اکبته چید گفرازا طبائے حافظ ایشهرا باید جمع کبنیم نی آبر بنیم چیر کیا در مرجوای بخت برگشته ای مهروف را معرفی نمود تعرفر فرستایج بک نفر چیم معروف است - و دولفرایم میزمان از اطبائے معروف را معرفی نمود تعرفر فرستایج بعداز نیم ساعت برسد دکتر حاضرآ مده مریض را معائنه کرده میشوره نمود نار بر بایب چیزگفت کاریج بادیج سے ربط نداشت - یکے گفت حمائے خفاست - دویجی گفت ما لیخولیاست - سبی اظهار داشت در مغربیم کردب به بداشده میشکل ایجا ست که این سرطبیب معروف شهروها فرق از تشخیص مرض عاج باودند به بریک رجمته بعنی نمخه میکدا گانه نوشتند به حق اکتار مرا با کمضا عفت دا ده رفتند -

میزبان گفت من جرئت ندارم ازین دوانا بدهم زبرا که بهمه یکد محرست چون مض رامعلوم کرد ندنشا بد زیان رسا ندص کرنیم نا ما درش برسد - فیله چارهٔ با بدحبت که چیزے "تناول نماید- تابالمره اُزعال نرود چهار روزاست از گلوث این جوان چیزے پائین سر فوند -مبادا از گرسنگی بلاک شود-

فرستادىم كلبيب ولى آمد بهرجي جهدكر دارسوال خودجواب شنيدان عمكن نشدر بالاخره باآلة مخصوص دبهن مريض راكشاده - دوفنجان شير كاو كلفش فروريجت بعداز نبيم ساعت ابراهیم بیگ حرکت نموده گفت میاحی ایا مرد!

من بنائے گریہ شادی راگذات کی صاحب اند بیشتر از بندہ بسرزوہ اشک میرخیت بعداز نیم ساعت دیگر مرفض با دست خودا شارتے کرد- یا آب باشیر میخواست- بک استدکان چائے باشیردادیم ۔خواست بگیرو۔ دستش میرزیر نیوانست میں دادم ۔خورد۔ قدر سے دلم کارم گشت طبیب رفت ۔گفت بجرمبزی و ترشی آلات ہر چیخواہش نماید برصید

بالمے ناگرافیکه کرده بودم بها دریش رسبد بعدا زاطلاع ازمضون دودستی بسرزده غش میکند درین انسانی خود رفته درآنجا غش میکند - درین اثناء محبوبه خاتم میرسد ناگراف رامطالعه کرده سگریه کنان ناالحاق خود رفته درآنجا بیس و حکت می افتر -

صابی مسود آمده حال اینها را دیده مهمها نیگان راگرد آورده ربا مهزار تصیب دوشق دل سوخن را بحال آوردند سنخان سلیت آمیز گفتند که در تلگراف مطلر ب حشت آمیز ب نبیت جزع وفزع شااز چدراه بست - بهوا خور دگی داست نه چکیم از آمدن شنخ کرده " بنوع ساکتشان کنیند-جواب نلگراف زوند" فردا عازم " حاجی مسود ما بحتاج سفر را سیار نرتشیب دا دَهَ

که صبی عازم سنوند-ازین طرف محبوبهٔ دل سوخته که ننه ماه بست ختر شاری نمودهٔ و انتظار مسنونی کشیرهٔ می می می می م جگرش مخت خواکی شده خود را در نلگراف نخستین بمژدگانی بخشیره و چه قدر صدفه مجتاجین داده به چه خیال مشررانه چشم براه دوخته - که که با رسفر کرده از ره رسد- دفعت آن مهم شادی بایم نسم و جانگدازی میدل گردید - حالش معلوم و دلش بُرخون بود -

عثق است كمجنول كنافلاطول الم التشكده سازد جراجيون را كرلفظ بيان تركنداز ساغرعش برتن بررد بيرين مضمول را

بیچاره مجوبه تا این روز-راز دل خودرا با صدی باز نکرده-ودرا تشهیجال سوخته وساخت بودیکن این وقت طاقتش طاق گشته وعنان اختیار از دستش بدر رفته آبهته عاجی مسعود را دعوت کرد بمنه ل خود-چار ناچار وست سیا و حاجی مسعود را بدرتِ ناز نین خود گرفت ته بادل سوزان ویشه مگریان به لبان نازکتراز برگ کل خود گذارده بوسنه یه در پیزرده-بدیم اشک اوده خودگذاشته با نها بیت بجرونیا زگفت با حاجی مسعود با مدت چهارده سال ست در برخانه به مح

تاامر وزاز توخوا يشيخ نكرده - وزحمة نداده ام حالا! بنده راعفذه ایسته بیشکل مسکر مراگث تدسخت دامن گیر عرض این مرعب کنم نقر بر گرشوداکتاس من درگیر ماجى مسود عوض اينكمن دست ترابوسبيم- اولاً وتفت كردست إلى بت را بوسيدى ووبارهم عوض كميينه ببوس و ولي نربت إبن زبارت را شابدا نيد- أوندا ند كمن نزا ناسبالزبار لروهام-شانياً بگيراي دولميروراينهاني ازمهربن تلكواف كن راگر تلكوف سلامتي از توبرسد بعدازمراجعت انكشراكس خودراعوض مردكاني مبنوغوا بهمداد -اكرجيندر وزيس ورآمدن نابير باشد البنند ورايران خيل عكس نودراا نداخت يك راخفيفتاً جهت من بفرست رواي مرراامانت نگدار و فاش مکن - و مراعفونما - اگر اِختیار ور دست بوجے - این جمارت را نورز باز کے -ئعشق اگرجبريل افتذ خوارميگردد اکنون نزا بخدامپردم-امان الامان-ابس *سرایجیهٔ فاش مکن-* وایس شنا*ن را بنهان بداریشی بخو*د بیگ ہم جزے بروز مارہ اكرجيها بى مسعود فعشق مجويه خالم رابابراسيم بيك انظراتن خارجه وعلم فيافه بيبرده بود ليكن ما لا بنبوت بيوسته ازطن برفيس رسيد- باليس تبمنزا البراهيم ميك درصال حياست بود این رازراا نشانگرده یک اظهار ننود-چهاردیم ماه ساعت سعدهاجیه فانم باحاجی محمودسعود ازم صرحرکت کرده فردا صبح با سکندر به رسیده با بین مفرون نلگراف کر دند ٔ اسلامبول بوسف- باکشی روسی عاز همای ٔ للگراف گرفتهٔ بیش میزبان رفته گفته ^د اگرصلاح دانسته با شید نگراف را بابرا_{ن م}ی بگیه نشان دہم - نشابدار شوق وصل ما در مگمفتار آیر ^شمیر مان کیسٹدیدہ گفت" چہ عبر ب وار د^ا پین ابراهیم بیک رفته گفته بیک فرمانت شوم مزدگانی که حاجیه خانمی آید عاجی متعود ہم ہمراہ بہت گو بیاحقیقت امرراس کردہ ۔ دوقطرۃ اشک ازگوشۂ چٹمانش جاری گٹ ننہ

كلمهٔ يا حق ما مدرگفته خاموش شد- درين بين ازا ندرون صاحب نه قدرسه موميا تي نوستنا ده بود- مرحبیکردیم دمان نگشاد- با لآخره با آب حل کرده بردور بحلقش ریختیم- وقت عص طبريب اولي يا يك نفرطبيب نامي دمر آمدند- يك ساعت با دفت تمام اعضاك أورا معاشكروه ازامتحان جيزے فرونگزاشتند فاروره اش راهم ديدند-اينها مح محقطى درمرض نداد نديجهار وزغام مرروز فارك منيروا بكوشت زوراً با ونورا ناريم - روزجها رشنبه كريم ورود لنتى اسكندريه بود- باسكار رفية زورت كرفية رفي مكثى الكن تيم مديره زن سياه بخت چرگويم وكاشكنبلازين واقعمرده بودم! الغرض حاجي مسعود مرااز دورٰ دبيره توبير-از نفره حاجبية خانم رابيرول آور د- دبيرم بآ وا زبلند داد میکشد. میرزا بوسف گواولادس به پسرم کها مانده ۴ مرده سنت بگو م برخاس بالمدائي بالمدائية المنارجين بين أرام باشيرنامن بيايم والبيت كبشي رسيو مراقبا ازیا بالارفندانتادم بیائے ماجید خانم را بوسیده گفتم پریشان خاطر نیاشید وگرید مکسبید مرك تؤدم وبسرمها وكنت كربورا زليم ساعت ابرابهم بايك داخوابدير ويدبيك بمفنة اسدت مزاجش نوب نيست - اطباا ذن آورون نداوند - ما مراديمين ونسليت فدرے آرامش كرمه -آمرم بیرون-کالسکه گرفت سوارشان کرده را ندیم خاند میزیان نا دم دراسنقبال نمود-ما در سقيرار فرز ند تو درا نديد- بعداز اندك كفت وشنود يليه " اين ولان ي اب قنه عبنی "کشیر گفتند بفرما ئید- در نخت راحت ست فیلیش آرام نگرفینه واخل شد باطان ابرامهيم بيك وجنان نعرة واولداكت يركدان خاندراا زمردوزن بناله وفغال آورد گفت ابراهیم نوتی ۹ نه والند - فرزید من فدر بها - قامرت رعنا - رخسارکگوی - امرم موزون - زلفگان شكبوونرگس آم و داشت بياولدي إياا براهيم إ اين توني ؟ اگر توني حبيب را ما در را در آغوش نی کشی ۹- ابراهیم در کها گلش رویت را با دسوم زد ۹ چرا قدصنوبرت خمیده ۹ با ولدى يا نورىينى ـ كوگفتار شكر بارت ؟ چراقيام نميني ؟ چراسلام نني دېي ؟ چاویران شدت باغ جو انی شکستت از چرزنگ ارغوانی

چراخم شدنهال سرفرازت براشد بيدمجنون سرونازت

چرادر غنچرات آبے نمسانده چرا در منبلات تلبی نمسانده بها در منبلات تلبی نمسانده بهای دست در دنبل به گفت و سه طبانچ برسر وصورت زور و فرزندرا کمخته در آغوش کشید سه انهای دست در دنبل چران و مرکر دان ایستاده - بیافتیا داشک چنم مان جاری بود - ابراهیم بهم صنم بهم منم به که خیره فیرو بردی ما در مینگرسیت - واشک ناند دانتر مرواد دید - ازگوشه چنانش می چکید - فیله در کرکت داشت مگفتار بعداز نیم ساعت کله "یاحق یا مدد" برز بان را ند - ما درش چندا بیات ترکی و فارسی خوانده است بدرگاه قاضی کام ای افراشته گفت ا - فدایا افداوند!

تونی دستگیرفروماندگان برآرندهٔ حاجست بندگان بهرغرفد لبخهٔ حادثات نما بدعطائ توراه نجات اسیرم درین ورطهٔ اضطراب خدایا نبخاتم بده زین عذاب

چنانچشیوه و رسم زنان اعرابست- درماتم باابیات نوصه و سوگواری مینما بند-حاجیه خانم نیر بدان طربق نوصه زاری منود بینان خنان د لسوز آغاز کردکه دل سنگ آب میشد و سنگ خاط ا میگداخت رگفت و گفت تابیس و حرکت افتاد و ست نردیم تاخود بخود آید و بجالت طبیعی باز گردد و بیشتر از ما در دنگاه منظلومانهٔ پسر که بسوت ما در دوخت و مینه گریست دل ماراکباب می نمود

بعدازاندک دیانی میرازسینه پسربرداشته دستش گرفته گونت ۱۰ مادرجان ابراییم بین اور آفاده ام به مارسینه پسربرداشته دستش گرفته گونت ۱۰ مادرجان ابرای می این از و نیازم امن این در دمیکند و در دمیکند و در این در این در دمیکند و این از و نیازم با این میرود جوابی در دمیکند و دمیکند و در دمیکند و دمیکند و در دمیکند

صابی مسعود پین آمره خود بقدمهائے آقائے خوداندا ختر-پایش را بوسه داده بسینه چپانی روابوسه داده بسینه چپانی رواست نه بوسیدبسینه چپانی ربعد دستن راگرفته بوری فرگذاشت - دوباره دستن را برداست نه بعداز آرام رمعلوم بست بوسته دوم به نیابت مجوبه خانم بود) واشک ریزان خود بعقب کشید بعداز آرام گرفتن حاجیه خانم بامن خلوت کردوگفت :-

میرز ایوسف این بهراز کے پنیں ہمار وبستری شدر وہایں حالت افت اوب گفتم ہشت روز است کیفیت سوال وجواپ ہا ملارا "من البدد والی المختم "بے کم وزیاد سال وہ

تم درایران ناخش شدر مگر د دسه روز و ملے خوش نگذشت - در شدین ملاحظ کر دم-باطبليدت أومنا سبباليت وباليمون وسارك نخوا بدشد عرض كردم بيك منظور مازيارت بود-ويم اله بنجا بركر ديم عرايض مرابيع قبول اصغالفرود - لابدأ اطاعت ننودم يك روز روليس

هُن : بعداد ناخوش طبيب آورده مداواكرديد وكفتم بنج مشش ففرمردور آمده وميرون والتقيص مرض توانستند نمود مهر مك جيزك كفتند سيكم ميكو يرهمات خفاست ديكم ميگويد ماليخ ليارت سوي گذن ازعش وسوداست - بېرکن بملاحظه عقيدهٔ نودمعالج نوا^ت بنمايد من بيج يكسبرئت وجهارت نكردم-آن بودكه بثما تلألف كردم-

اناغريه واشريه بيمسيد الكفتر رواسه دوسها سنكان شرود برور روركى

تدرسه أبكوشت داديم-

گفت ربفرست المباجمع شوند تأبه بنيم جيا عرض كروم اسعاجيه فالم-بنده بنال صلاحي بنيم بسوت مصروكت كنيم-ورآنجا اطبارای مشناسیم - و میم نیر آب و بهواشا پدرون آند - فیلی طبید به خصوصی بعدا دساعت خوا بد آمد - در بس بین علیاری صاحب نه از اندرون آمد - از بس برده گفت ۱- حاجیجت کم تشريف بياوريداطاق اندرول ويأآقام برزايوسف آقا قدرست بيرول تشريف

عاصر شويم-

ن برخاستهٔ رفایم چند نفرخانون داخل شدند- بعداز مراسم مهاں نوازی ونوش آمر باسخنان تسليت آميز صجبت كروند محكيم آمر- دليج مكيم ببيغا نذه بهان آش ببت ويها لكاسه باز قدرسه منيردا دبم مشربت آورده بود يجنارقا شوق داديم- اذان شام گفتانه كوباا بارسيم بگ بعض جرع راشنيديا صنود جدوفتيكم صالت المداكررالتنيركفت ياحق يا مرد-روز مشتم تذكره جات راص بن داده بليت كشي خديوي كرفيتم وفيل احترام ومهرباني كردر فانترميزمان ازغود وعيالش ديده المي توصيف ني آيد-

بدر وما خو دا براهیم بهگ چه خوش نجت بوره که چنین دوست بدست آورده بودند

دوست حققى نادر برست افتر خصوصًا درين آوان كرز مانه قبارست ومردمانن آشفته بهكرو

حياص أقت كم شقاوت بسيار امانت معدوم وخيانت موجود

المصيح برسيرند إر فواست ما برادر الفت برادر نوب مت اگر مار با مث "

بديري بهت بإرصادق بيغرض ازبرادر بهتراست

یم الاصر بمصر می افراف کردم "میرزاعباس نجانه خبرده باکشتی فدیویه ها زم به بیم" ماجیه خانم در عزیرت از مصر بچندنفر بیسابه دم نفران خود سپارش کرده بود که تا ماجودت ایشان مجوبه خانم را تنها مگذار تدریج نانفراز دختران میساید افوام سرر وزاز سی تا شام نزد جبوبی او اورامشغولی می نودند شده مجوب و بدرا ول در بیش مجوب خود بود - واز دیگران یک فعد سید خبری

غودورميان جمع ودلش جائ ديگراست

افكارسوداوى بريشانش نوو گلب بعادت زنان فال ميديد. ع

كے اندياران اشك ميريخت

ورميان اعراب وبلكم عجم معيب مت كدازجانب دختر ربس اظهارعث ومجتت شويا

علیه زا بیشرفته دخواست محبوبه را با در بای نصوت نماید که در انعیان کن- وخود را در انظار

نسوالى برنام نفاراً بمشروست محبوبه را گرفته بخلوت كشير وكفت ا

" خودمربراني من الطفوليت كرېمدرس دېم كترب توبودم تاكنول الرهم بكرنر نجيده وكمال مېت و درميانه مال خايم و برقرارست - از توسوالي خواسم كريبا پر راست بگوتى -

عبور فوراً رُنگ و *مفتّ ر*ا باخت دور بافت کهمتر در دنش فاش گششته- گفت ليميفرواني رفيقهمن ؟" كفت من وراوعلاملها مي ينيم اكرطن من راست باشر صلح تودرآن نيبت توسابقاً چون کل شگفته وخندان بودی و اکنون ما نند بلبل نالانی حال نودگر گونست ما مجمت خاطر نو در اينجاجمع يشويم كربشاتهانى انز كندو بذكررور نوممة مارابريشان كردة سبب صيست ؟ چه در دل داری دا زخود ازمنها رسی راز تراما نندجان دردل نیمان خوایم داشت افشاتیم بوبه بےاختیار آوا تشبار از دل کشیره گفت :-بكن تومش إين فصه خود جر خونست الوبهم ميرس زمن نا مگوريت يونست رفيقه گفت ١- اگرخو دنيگوتي من بجويم - فكروخيا لات تونز وا براسيم ما من عينيم كرمروقت نام ابراسيم بيك بميان ي آيد ع رنگ دوئے تو خرمیر بدازراز دروں گرنو دیواند شدهٔ ۹ بهمهٔ عالم می دا ترکه ابرایسم میگ نراسن - وتواُورا- دیریا زود وست از دواع برست أوفوابى داد-ابر بمتعيل جراه مك خيال زوجيت ابراهم ببك را داردرند اُود گیرے را بخو دقبول میکندین درین صورت خودرا باختن چرعنی دارد ؟ از مالت تو يقيناً إي دازار يدوه بيرول افتر واين ننگ دعارتا قيامت تورانوا برياند وائ اگر گل دبه جنیں مدنا می شکفته گردد- که قرنها زخم این فینیوت را بامریم پیج نومشهٔ مای مببودی پیدا نشود البيتراين شالات فاسد وما ليخولياني راا زسر بدركن - وتصور ما كرستر تو مخفي ما ندك عشق آب وزنگ گلزار داست رسنا دیا دی سرمنزلست ىبىنەنانو*رى*ېت ئومىش دان دل صدف شى سى كومۇندران توخود ميداني درمصرجه ففرر مايدمرزنن بت كربكويندفلان دخترعتن ورزيد حيف بمت كدوري سن المحت و على و درايت وفهم و فراست كه نزاست و ننهره شهر ال شهوراً فاق بگويز عش اين فود-

۲1 <u>ہرجەرفیقەازیں خماں گفت مجوبرٹ بیدہ دجواب گفت بعداز اصراریسیار منائے ً</u> كذاشت ودررفت امايس راز بعداز ابراهيم فاش شدر الحال الراميم بيك راا زخامة مليزيان درنغل گرفته بكالسكه گذاشته رفتهم باسكله . با مشقت زيا درواخل مفينه شديم بعداز دوساعت كشى حركت كردر روزسيم واروا سكذر كيركشت ميرزاعباس دحيندنفراحبائ ساكنين اسكندريه بجشئ آمد ندربهم يكررا بغل كرفية مصافحه ومعانقته نموديم-ازابراهيم بيك پرسش كردندى بحاجى مسعو گفتم خبركندها جيه خاتم بيرون آبد-هاجيم كم بيرل أمده وهمانان تظيم كنان سلام دا دند- رفتيم فقرة ابراسيم بيك - جدابرا بهيم بيك وقد غيده رنگ بریده مدربدن از خون افرے نمانده - پوست باستخوال جیسید جهانان با دیده کریان بیش رفتهٔ بغلش کردند- ورونش بومسیدند-ابراهيم بيك جزاينكه وكاه حسرت آميزكند- ابدأ علامت آشالي نوانست كالمروارد-بهرجرت زوه آنجب نمودند اهوال مريس يرند بمتفتم اكنول فرصعت بيبان ببست بايد مكماه نمام سركذ شت خودماك ابشاحكايت لتم برسیدم شمند فرکے حرکت می کند گفتند بعداز دوسا عن حاجبیه خانم گفته یک شب ناو اسرا^ن ميكنيد وياامروزمى رويم فرمود ورما ندن تمرب حال عيست مرجرز ووتربر ويمهر اسست ، ساعت درکشنی مانده تیجسر بنهمند فررفتیم-ابرامیم مبیگ را بمیرز اعباس وجاجی مستود دونفر سے بغل كروينة مردين برديم ما ايستكاء شمندفر بليت كرفنه يشمند فرنث سنه - باحاج محس أقاوميرزا عباس حركت نموديم بيك ساعت ونيم بغروب مانده ومسيديم بايستنكاه مصر-خلق انبوسے در آنجا بجرت استقبال ایراهیم بیگ کرد آمده را برانیما بهمربو د ند مامتبن البيتناد ببشوازيا ل ازدُة رتمام ما دست اشا رت سلام داده پريسار نالبرا بهيم بيگ كجاست وكفتم مست يمسفرال ازشمند فربيرول شدند ابراهيم لبك راازيك طرف ميرزا عباس ازطرت دبیر قاند دوقتور محربیگ غرب گرفته بیرون آوردند-

بجرد دیدن عال ابراهیم بیگ تقبلین تماماً بنائے گریبگذاشتند-ابداً ستناخند منیشد-واعراب کدایستناده بودند-وبا ابراهیم بیگ آشنانی دم شنند بهینکه قدوقامت خمیده

وتغيرصورت أوراد بده - يك ب اختيار مى گفت ماهن اله ويرب ازروت استجاب زمزم مبكرد - بذا ابراسيم بيك إسوى باكمال ياس ميگفت الاوالله ما تشبه بده ابدا "درايستكاه فيا مقرر باشد - ينح تغلش ميكرد - ديگرے دستش ميگرفت رسومي رويش ميبومير مريض بيجاره بحص وحركت ما ننز قالب برمع بلكروج به قالب نكاه صرت آميز يا يرطرف و آس طرف مينود بيمهاءت غلق انبوم بيروانه وار بدورش سوزان ابراييم بيك گشتند يم الك

خودیشان ما صربود مه چیدها نم است مند به بال آفندی لوندی خود افرستاد - ابرایهم بیگ با نه وربر دیست نه به لوندی گذاشته سائرین دو دویسه سه عراده گرفته را ندیم نارسیدیم دم در -دوراس گوسفند قربانی ماضر بود - فرنج کروند - ابراهیم بیگ را زلوندی بیرون آورده - با زمیر زا عباس دمخار بیگ اکم فری ابراهیم را رفته دست گرفته واخل محکیشتند -

مجوباتا طاق چرای مال دید به اختیار به مادر ده مجرخود دا محیاطانداخت در افزار استان می این مال دید به اختیار به مادر ده مجوباتا مان می ایا جدی ایا مولائی ایا مولائی اکتبده خود دا بیان این می ایا جدید مانی و در میان این مجدت انداخت و بعضے بوج برگشتند بهرچ ماجید خانی و در میان این مجدت انداخت و بعضے بوج برگشتند و در در در می از در می در باز ارعثق حیالا چرمد مداخله و در ایا را چرمت ما طله کرسود ادا در وستش بازدارد

چنانچددودسی سخت بساقها شجا براهیم میگ چیپیدو با مان داسوز میگفت ، ۔ باجیبی! یا نوت قبی! وبااشک گلگوں زین حیاط دار کلین میساخت - می میرور آوت اجان ا تراکہ بایں حال انداخت ؟ تومولاتے منی ؟ لاوا فید مولاتے می بین نبود - در کوچروباغچیز کس آواز این دُختر راشنود بسرنده وازگریه خود داری نتوانست نمود -

ر نهائی مسایر بهرجم شده مرجی می کردند مجبوبه رااز جبیب خود جداکندهمی نشده بالآخره - حالم منظر کشته بهرت وسودت تمام گفتم: - خانم کوچک عیدب ست مردم سرپا ایسناده اند - دابل بهم مینی حالت ندار دینجی این فدرشقت نتواند آورد - ابرا بهم بیگ گردن که کرده منظلوماندگویا نشظرای وساطت بود -

عاقبت حاجية فالم كفت ، يجوبه اولاد من مريض و بيجا لست . قصد بلاك كردن أو

دارى ورماكن أوراعجيب بيجيا بودة وعاقبت فرودجا در أورده ا نافتندبسر جوبه فالم-بنجسش نفر بازوردستهائ مجوبه رااز بائراسهم سكب جداكره فتبم باندرو فاند ا بنجاشكل دونا شار ميك رابر وندطرف اندرون وديكري ودركر بطرف بيروني زنان أنجاجم كشتد مروال اينجا - لطف اينجا بودكة تاامروزا فكار محبوبرا كسانفه بده وندا نسته بودكداين بيجاره خودرا بدين نوع كم كرده - ديسين ماجيه فالم قدرت مكلم داشت - امروز بابن جسارت اقدام نمود كاسب بحال آمده ازكره وشيان ومنكاف ازگر بينودرا كم ميكند فوراً فرمودم لمبرب دائمی تودمان *آ مدیحف دست بد*ی گفت را میم جمعیدت میش نیادتیج شاسپ هیدست - بروند

باطان دير مهانها وبتاكاربرديم جكيم رفت بين براجهم بيك وربر ماب يحت وفوت وعكونكي

عناصرواعطائ أو وانفف وسالها درسينه فيضقش والطفوايت تربيت شدة وسرت مذاقت أي كيم بود ومزاج شراكما بوطة ميرانست حالاديد س

> چنان فرسوده نندمشکین تن از غم كدگروم برزند ميرين و از جم

بك منته كيم ابراهيم بيك فكاهكرده ومركشت بمن فكاه نمود في فتياردوش خودرا

بالاكشيد! باشاره وايما ميرسيراس جرمال بت ؟ بيش رفت سلام داد-احوال برسي منو د-جواب نشنید بنیفش راگرفت جریزے نفه بیر- درجهٔ امتحان حرارت گذا شنه- درجا عمّال بی^ت-درسيندوليثت بادست زده كوش داد- بهد رادر على خودسا لم ديد إ كفت: مستجان الله

چىل سالست در پراكتائ ئىم ئى چىنا دىم خى دىر بىن ندىدە ام -ازىرى غىدىمەرل پرىسى يىلىغىتى ا- درايران نامۇش ئىشدە - مادر قىم اسلامبول را از ابتارا النابيان كردم بوراز تفكربيار بالأمد درالين مريض شست برسيد ابراسيم ببك! مرائ سشناسی و من کیم صالح مهتم که بروفت نزامها لیجرده امر حالا به انشارانند بعد از سد چمارروزمبودی وصوت یابی- بارزوئے خودمونی شوی بیمکارا نیک شود- ع مشكل نبست كهآسال نشود

درانيا ابرابهم بيك آسيكشيرة باحق يا مدد كفت بيجاره حاجيه ضائم كك عن سرالاليتاده

وبدوں صداونداننصل اشک ازجینمالش جاری بود۔ پری میں میں درائے کے میں دورائے کے میں دورائے

هیمگفت حاجیهٔ خانی کریه کردن خمرنهٔ نخشد بهرت راخوف مرگ درمیان میت. قطع عجائب در دمهت که اگریدن اواین فدر زار دنزا رنشده بود میگفتم دروغ میگوید به بهم مرض ندار دبچون فردار دن میشنبهست المهاجمع نمیشوند بس فردا سد دچها رطبیب که خودم بحذا فرت ایشان اعتباد دارم می آدرم یتام پذیم چهزمید با پیرکر د ۹

انغذا پرسبار گفتم بجرانتر چیزے نمیخورد میک چیزے نوشت وگفت وقانون

بشرخلوط كرده سخورا نيد جائة خولاد ينواست برود

گفتم ایجا! بیارتازهٔ بهم ست اُورامعا تنه کنید - حال مجبوبه راسب ن نودم-

طاجية خانم كُوت من مني إلى في الت ميكشد زنان بمساية مبعند فيرد بهيد براي آيند-

ٔ حاجی سعود راکفتم خبروبر دخانم کا بیرول آیند بهگی بیرول آمدند رفاتیم الدرول -مجه و بدلا دیدیم - چرمی و به بجسد بے روح افتا دہ چکیم ایس طرف و آلطرف گردا نیدہ سکا ہ کر د۔ ابداً حص حکت ندار در سوڑنے درآور د۔ اذمیان دوشانہ مجوبہ کبارش فروبر د۔ اُوخ کر دہ فی الفور البرزہ افتاد - دوسہ بار مانند بیدلرزید چیٹم مجھود۔

عكيم خنديده كفت اسال كوچك خانم إا والت چرطوراست كهايت دردميكند؟

عبوبهرد ودست بصورت كذاشة البهائ بنائ كريكذاشت -

عَلَمُ كَفْت البِهِ اللَّهُ الرَّامِيم بِيكِ بِيا شِيد فِهْ مَا شِير جِهُوبِهِ فُوراً دست ازمورت براشته این طرف و آن طرف نگاه کاد - الحال درانجا طبابت نمیکر دحکمت علی وزر بیخرج میدا گفت: -آب بیا در بد آور دند چکیم با دست نو دگرفته گفت خالم کوچک! بگیر-بنوش- فبول نکر د- یکدفعه تما ما آب فاح را براشت مجوبه پاشید یکیم میخند بدر مجوبه میگرلیدت -ما بعد ماردن و تم تما شامک دیمیه

عَيْمَ بِيرِنِ آمَرِهُ گُفْت ،۔ اين مِنْ جهاک بيت ناپس فرواگرســنه نگذاريد-

ونشربتے ہم برلے او نوشت ورفت ۔

المردورن بقدر تنكيل بنجاه نفرهها بي خانه يعمير بان شدند اگرچاكشرايشان يكانهاند

شِين راكم كروه درمسيرت المل خاند بريشان مهتنار فتم: ماجى سود ماجىرفانم كىخبرندارد بطخ برود ببين جربست نت: - پرسیدم بهرچروچ ارست - دگرص دلفزیم باش کفایت میکند-از ماجيه خاتم اون فواسته رفتم بالا بيش مهانها- بعداز لب بارعذر فوابي يت امّا چەمھان يېمە در دريليتے غمغوطه و رَكِتْ تەسىرىجىيت نفكر فىروبر دە -ازىبندە احوال بېيسىس فدا م*ا فظے کر*دہ ورفست. بيرزا يوسف إتوبر دبيش مجبوبه اوازمن مشرم دارد-قارا چنا*ن گمان می برنداینهاسا بقددانشته اند"* تَفترها جيه خانم إمترس- پاکي و معصومي هرد واظهر ركتيس من بهمه مبدا ند-الفرض خلوت كروه - رفتم بين مجهوريه بهنوز بيست وجها رساعت از ورود ما نگذشته كرمجوبه نېمه جان شده بو**د - رنگ پ**ريږه چشان دريده - حال خراب - د ل درنيځ و تاب- بدن درضطر نۇردونۇاپ داخلىشەم-ازمن روگردانىد-كفتم - چائے خوردی كفت - خبر-مربیاورم-بنائے گریرگذاشت-مفانم كوچك اجبخارست وچرابايه حال فتادة وجواب مارد-نفتم وبروزكارے نكردى كهبردم حالت أو مخفى ما ندوكے ورونرا نفهمر- بدكار ر دی که مناسب حال تو داین خانوادهٔ جلیکه نبود میف نبود از توکه تا حال سرویمی تراکسی ندید

تعتم دیروز کارے نگردی که بردم حالت تو تحقیٰ ماندو سے در دس العهد بدکار کردی که مناسب حال تو وای خانوادهٔ جلیله ببود حیف ببوداز توکه تا حال سروئے تراکسے ندید ا خود را بے جاب درنظر خود و بریگار جلوه دادی و بهرکس دانشت که شدت سودا ترابایی بیجا بی واداشت عنقدت را جمع نموده برخیز - بکار خویش شغول باش ابرا بهم بیگ اگر حالت نزالفه ا ناراض بلکه دلگیرور نجیده خوا بدشد - در وصال شاخبر بیاری ابرایهم بیگ بیج مانعی نماند انشاک الله عنقریب صحت یا فته بمقصود خوا بدرسید - حاجیه خالیم بیداند که تواز او خجالت کشی امدام افرساد -

ايسن رااز فول مانميكويم. مجبوبه زارزار كربيتن آغازيد وگفت ؛ عموجان!من زنده نخوام ما بد با اين تخال لمرا نرنجانيد -آنچهشاخيال كر ده آيد صحيخ نيست -أو آقاومولي ووائي نعمت من ست -نميتوانم أورا درآن حال بهنيم- ديوانه شدم- ازمن عقل وبهوش توقعه ميداريد-اختيار از دستم بيرون رفته الآن روزكة لكراف شا ازاسكام بول رسيد دنيا ورشي منيره وتأكيشته - ضراجان يك وزاول بسا نديمن بريت بي بي خود چگونه نظاره كنم و دني ماجيه خالم راميكويد كفتم وعبوربسكينه فوامرا برابرا بهم البكريت والبترحي ت فامر وبرا درسا از يهمه بلينتروبا لاتراست أتنهم ازغصته سوزال وكريا نست ورحيا وجاب البرجه ازين قوارخما كفتم بيك كمان مركه نصيحت كندقبول من كوش استفاع ندارم كمن نقول دبدم مجبوبه مضون ابن بريت را كاربسته برخاسته آدم- ما جرا را " كما جرى بجاج فيالم تم-ای*ن دروا زان در دبدتر-مال*این دخترزیا ده از مرض بیسرش موزا فناد-زیرا که این نواده يا مجمع مهتند- ازين فقرات زياده ازمرك مناشر دمغير شوند-نمرا مفالم شاكسوده باشيداي برائة شاوفا نؤادة شاعبب بيب رزيراكه رأميدانندكه ابنهابهم دبكر نامز ديدي التكريمه نامزوان جنين عشق ومجرت گفت، - جدما مدكر و و سكين در الفرستير بيش مجبوبه و دختر ان بهمسائيكان را بخم كبيراً مده أورا تنها مكذار مديشغول نماييد-عاجىمستود رفوت بالايسكينه د دختران له خبركند-يك دفعه *صلاب كرية مجوب*له نشك بيجاره ماجيه فانم بم شنيد-رفتم بشت در- ديدم درمنا جاتست ميگوير" بارصندايا از زندگانی سیرشدم تاب این سرزنش ارا نتوانم آورد- روشے بی بی فوورا چگونزنگا کیم و مرابا الولعمت بروريده لود برائي حتين روزيدا ٥

جر فا رغم نرست زگلزاد بخت من آن مع خليد در جگر لخنت لخت من ماجبه خالم كُون ؛ يعجب بالات مبتالات يم - خدايا جكنم ؟ ع اگردردم بیکی اودے چر اودے غود صدا کردُر سکیند! بنیا یا تین که آمد گفت، اساز مجبور برجدامشو . اورانها مگذار نۇوش رفت نرزدا براہیم بیگ ₋ منهم جامدوان واسباب سفرراً كشاده -لباس عوض مفودم- ازاحها وآشنايان آنانكه دېروزنېا مره بودند-امروز آمرند بميرزاعباس وحاچي محن آقاېمېشرلېف آوردند- قدريه تبرسزي آمد برغاسته مصافحه ومعانقه كرديم يشست سوال كرد لَفت_{م ا}−ا طاق خود-صاجيه خانم آنجاست_ٍ -فنت شنيدم نانوشست وازنبرين كاغذو التم برادرم وسله از ناخوشی چیزے تنوم كفتم ودنبرسي بارى داشت وراسلام ولااش مجم ورو فريسا اطهار ازبرا درش كرده . كفي خفيفا أبسار ميهان نوازى نمود - زياده ازمدا حترام كرد . زهمت كم ہرکس ازا بران احوالٰ برمیر سیدیمیکر میں میں بنواہم گفت ۔ دريس بين آقاميررا احدر شيرازي نشريف آورد بعداد تحيت وسلام احوال يرسبد ست درحم خوابيده -افسوس خورد-تفتم اينها بمكركنا وتوبو ويسبرب رفتن بايران نوشدى آمري فني درابران بيجانيه مبالغه در برسخن کردی - و بیگ را وا دار نمودی کمنو د بر و د به بینار -كفت: عكر دروغ كفنة ام حيزم ويدى -المعلى كفتدا والميرزا حرراست كفته يهيج جيز فيست فوبكوت بتنيم جرباري وجربود وكفنم بيمرير برست جيزيك فيت فانون مت يظم ندا ود-ازي دود طيفة المدس ازهاكم وتكوم رعيت وصاحب خصب معلوم نيت وبدين بدب مكتب ندار در اليات ندار در رشوت دار دراستبداد دارد - الجحاف دارد شهر کا خراب انده صحاط «لم ميزرع» ما نده آبها گذريم از تعفق آبها از کوچه گذر کرد فت کل مهرت - گدايان وزيرک نته وزيران گداشده - کار در دست غيرا بلش اختاده - قايان قايانست - چاپان - چاپانست - چکه چک رسوخاسوخ مهرت - به فه مقاه خند بده گفتند - درنن دا براهيم مبيک مهم ميتواني اينها دا بگوتی ؟

گفته: من جرنت ندارم - ولے نودش برائے الحین دیدہ کہ چہ خبرست ؟ اختیاج گنتن من فیدین مشلے می گویند شیخ میں میموت ما ندم کہ ہوش از سرم رفت طالا اُوچیا کہ بیوت و ننجہ ما ندہ -کہ ہوش از سروگوشت از تنشِ رفتہ ۔ فعدا بما رحم کند- بعدا زنها رقدر سے سحبت کردہ - ہم س بکار خود رفعت ...

ميرزاعباس وحاجى من آقابا بنده ما نده اجوال پرسسيدند-

گفتم اسروز وش ما باشا بود- بعدازان دیگرلیس خند بده از روز ورود با طَوم تا برگشتن برجا رسبدیم- و مرکبا رفتیم- و مرج دیدیم- ابن جا ن غیور تعصرب در مرفدم اسپه سروا (د ل بُرور دکشید عجرب ترا تک بعض چیز یا را من دیدم که باو تگفتم- و ما نع شدم دیگرسه بهم گوید- وجض حالات را بهم اُواز من نبها م میکرد- و بروز نمیدا د که دراسلامول بعدا ز ناخوشی اُد درسیاحت نامایش دیده و فهمیژام ساز جله درخاند و زبرچنگ کونک خوب خورده من

دوزے بامشہدی سی در است بریشانی بنرل آمدہ سر دوزبسری سی دو ابید - وا زمن پنہاں دائد ور اسلام بول فہمیدم کہ چربرسرش آمدہ بود بخارتہ وزرام رفتہ بعض صحبتها کردہ فیش وسقط شنیدہ کو تک خوردہ مصد ہزار شکر کشتندش در ندہ برگشت - بعدا ز
چندروزے رذت و نصف شد آمد - بالب فنداں ، بشاش مشعوف - کہ گویا دنیا را با گو بخشیدہ اند
منم از شعف اُولسیار شادماں گشتہ شکری تعالی راہے اُنے آوردم - کہ ایں جوان در سفر کی روز
خند بد - شادماں دمسرور گردید-

بهرن مسرّت را پرسسيدم ـ گفت يوسف عمون افل مبان درايران آدم فين

کاروان عالم باغیرت درولت پرست موجودند کربمدارج عالیهٔ فالون دانی د کارگذاری صعور نموده - با ستا دان فرنگ برتری دارند - امشب مرامایهٔ امیازاری هال شد که درآبیندهٔ و شخی ایران خوابدآمد عنقریب ترتی زیاد خوا بدکرد - به به - وجود محترم محترم است -

سوال كردم چرخراست و كفت حدفدائ راكما الأن ما ضروا ما ده است - اما

چه فانون نوب ومقدس دانشا را مناع نفریب در صرخوامهیم شنید کدایران دار سنے چهار و بنج هزار مکانب علوم وفنون منتنوعه کشته - بعداز ده سال هزاران علمائے با هوش و باغیرت از کارخا نها اوم سازی بیرس خوا بدآ مدر گفتم- انشا را مند-

پرسیدند ، میگونه خود بخو د بوزرا را ه یا فت ۹ د آنها را در اندکسهٔ ما ل زیجانشافت

وبمعرفت ودلالت كرمجضورا يشان توانست رسيدج

تفقم بددلیل و با نادی این راه در مجمع عام بایرگفت ، انتصش آنکه کینفرهای ان انتخص اول ایران که مهر شاورا میشنا سبد - درسه بیاحت نامه هم تعریف آو نوشته شد خوا به ید خواند و برا بهرمقام دلالت کرد-

بالدے بعدا وصحبت متفرق شدہ رفتند منهم آمرم بائین بیش بھار-حاجیجا انم

نتسة سرا برست كيدواده أجيب مانندابر بهادم يرخت -

پرسبدم، چیزے خور و جگفت نمیخورد-یک کاسته شیرآورده از شربت مم دو فاشق دراً ورنجته پیش رفته گفتم"جان عمو نجور" بحق خدراوبسلامتی وجود محررم من خند یدم-وازجیان مخور مطلوم ابراهیم میگ چند قطرهٔ اشک بدامان ریخت پشیر را پیش لبش رسانیدم خورد- و یک کلگذین" اخود اسد"

سکیندراصداکرده حال محبوبه برسبیم گفت دختران آنجا بندر تصل کریرمی کسند. برقدرخ تسلیت آمیز میگویند ساکت نمیشود-باجیرت نگاه میکند بواب نمید بدر وفت شام بهمه رفتند مگر رفیقهٔ اصلی که دوست صادق و محبهٔ مجبویم بود ماند-

سکینه هم نبمازرفت مهاجی مسود مراصداکرد- رفته دیدم گوش برسوراخ دراطاق داده -اشاره کرد-بیم اصحبت ایشان رابشنو- رفته ایستادم میشت در گوش داده دیدم زشقیم بگوید " مجوبریک بیفته پین ازین بی در دِتراسنجیدم از من بنهال دیشتی مالاامشب بمهٔ خانها صحبت ازعشق بازی تومیکندیمن مگفته این را زنها ن خوابدما ند- نوانکا رکردی" ک نهال کے مائد کی رائے کر دساز ندمحفلها

درصورتیکی تو مجوبه ومجوب القلوب هاص عامی ماچراخودرا درنز دخودی دسیگانه مجوب مبنهاتی و من باز بتومیگویم عبر کن وخو در اری نمائے تا بعرت واجترام واصل ببتقصود شوی -عشق بازی دفتران راجر می ننگ مهت - باین کمال وجال چرالکهٔ عدر بجبین خودگذاری ونوشه قرآفاق تربیت شده - شاعره وادیبهٔ رمزار مان خواندهٔ - سورا برعمل را بهترازمن بیدایی که عاقبت ایکار خویم ا

عزيزا إخابرا إدهربانا إسكن كمن كمبتيان مينوي آخرا

مجوبه علاده برایشکرصاحب من وجال داخلاق بیود برسته بود- بیک موت خدادا دی ایم داشت در ماه مبادک در مضان زنان عرب تلاوت کلام مجید مینی بند. وقیت کی مجوبه بورة پوسف را بلین و کشن تلاوت میکرود بهمدی افزین رگریدی آمزند زما نیک آپیش بفید نفله اسمعت به کرد ایم داخل تا این ما تناکه و آست کل واحد ای منهن سکینا و قالت اخرج علیهن فله اس این اکبر ایم و منت کله و آست کل واحد ای منهن سکینا و قالت اخرج علیهن فله اس این این و مهوبت می ما ندند که اگر کارف بدست ایشان و احد در سرت ایشان

درُصِرُننهورخاص وعام بود قرائت مجبوبه- برخانم عِم طبع موزول مِم داشت یکاه گابهه مرنبیه واشعارع دی وفارسی انشاد میبکرد-امروز دیدم تکبیر بهالین کرده گیسوات مانز نجت خودرا پریشان نبوده - باحالتیکهاز استاع گفتار آودل سنگ خارا آب میشدر بروفیفه میگفینده ...

خوا برهان ماگردردستم عنان افتیار را توانسنی نگابراشتن میرگردیر وزآن رسوانی را بارنیا درده می مید و داغ بدنای بناصیهٔ خویش ندنها دمی در دمن کفایت میکند زیا ده ازاین فیزائے دایر مربعات خوانده دکربه می نمود ۱-

خواهرمان مرج تومیگوتی میدانم-ازراه جانسوزی و هربانیست من اگر درین لابت کینفردوست معتمراز الی انحال داشته ام توستی و له درین کا رسلوب الاختیار شده ام عنال ختیا ازدستم د ماگشته بجزاینکه تو در ایلاک واین سردرخاک بنهمان ازم بیجارهٔ خلاصی مفقو داست - نی بی از صالم آگاه شدین بوراز شرم سریالانتوانم کرد-آه ایه اچگونه گرفتارچنگ ملامت شدم-خدا با مراحفظ کن دفیقه جان نوسع کن کرمن رفته و کی نعمت خودرا به بنیم-اگراز دست نوکا رسے برآید

الرازدست محنتم ازوے براید کدر وزے محنتم ازوے سراید بدر مانم نشاید کوتنی کر و مرا باید درایں راہ ہمرہی کر د

اما شروط براینکه بی بی ام درخانه نباشد-

ما جي مسود گفت: - آقاميرزا بوسف کاري ئے سخت کشيده- دل من بريشان در رہم شديكن است كدماجيه خالم جائے برو دنا مجبوبررا ببرم پيش آقا - أو كه خودرا نميدا ثد- رقت مرا گرفتہ - ولم كال وختر بسوخت -

گفتم، - با بدو وسه روزے صبر کرد - بلک فردا مجلیم صالح آفندی بگویم - کراو بگوید - بستر ابنست کر جوبه نزد داراییم بیگ بیار دارش باشد - حالا بحاجیه خانم چیوے بگوید - بستر ابنست کر جوبه نزد داراییم بیگ - نوابیده بدو - حاجیه خوانم بایش را ماسس میداد - فرد فرد خوانم بیان از خوابیده بدو - حاجیه خوانم بایش را ماسس میداد - فرد شخص - اگر اجازت شود نیم ساعت بگر باید کرم - اون داد - رفته برگشتم - بیندنفر از احبا آمده خوابیش کردند کر حاجیه خانم بیرون رفته ایم بیک را در بدن کنند - فرد بیم بیک را در بدن کنند - فرد برام افتاده - محاه صر تا نداش دل را برای در سام کرد

وسل بشد بحر ما ندجیت که در باغ عشق خار به بیری رسبدگل بجوانی بمرد

اسه داد و بدادای ابرایم بیگ است اجدنشا نازد باقی ست با برگرمن قبول نے کنم که بدین نوع تغیر حال درانسان پیداشو د - بُرک شها کر دند - جواب نشنیدند-مهری بیگ گفت: - راتی من تاب دیداراین جوان را ندارم - خداما فظ و برخاسته

مَهَدَى بِرَيْكِ شَاعِرْگفت: -

آنشب را بروز آوردیم - ساعت چهار بودکه آ دم صالح آفندی رقعه آورده - لوشته بود - درساعت بهشت - وه تقریه بوسید دلت - سرطبیب مریض خافهٔ انگلیس - موسید یا رو س اسرائیلی موشیخ پوسف السیدرا وعده گرفته - خوانیم آمد -

ورماعت موعود دو کانسکه دارد و بخانه دافل شدند- بعدا زحرن چائے۔ گفتند برویم نز دابراہیم بیگ - حابیہ فائم چادر بسرکردہ - اطباآ مدند اقل ازبندہ ابضا حات فو استند اجما لا احوالات صفر را بیان کردم - از نو دش جو یا شعر حال شد جواب نظیند ند - و د تو راحگیس گفت - تمام لباسسش رابیرون آرید - حاجی سود جز و برجامه بهد لباسسش راکند - بر بیک جداگانه معاشد کردہ - وگوش نها دند - با دنده بنی مخصد عن گلو و د ماغ و ما تراعضا پش را نگاه کردند -و درج گذاشتند - نبض گفتند -

چها رافر کیم بیب ساعت تمام مرااستنظاق کردند-کرپدرش بجرمرض مرده ۹ وور سلسله اینها چرگونامراض واقعه بیشود ۶ ما درش بچرمرض امتبالاگشته ۶ ورکودکی خودش بیمارت و ۹ بیمه را تبقصیل جواب دا دم به از بان فرانسدی یا بیمدگر مکالمدکرده - بون مون مودند-من نفه بیمه ما از خره مطلب معلیم مشد که ما نداطها سے اسلامبول اینها بیم چیزسے نفه بیده -

ووانا رانوشنة فواسنند برونده ن بصالح أفندي كفتم المعجوبه رابهم به بنيند كفت بگورحاضرباشتر- دفته دیدم بازگریانست-كفت اعمومان إمرا رسواكن من نانوشيك مداوم-. گفتم-اگرچنین میباشد چراسد دراست - روز بگرفتهٔ ماز گلوین قوت<u>ه با</u>یکن نرفته كفت الى وفيلى عمومان إمرابسر قام كروان فيكيم البش مباور سرح اصاريه گفتم، - صالح آفندی تنها بیا پر ؟ رانس شد جواب آور د هم گفتم-صالح آفندی بما ند- و بگران رفتند-شنج يوسف السبداز در يركشن صالح آفندى رابة قابينكشيده مرانيز صداكه والدير رفع شيخ يوسف بصاركم آفندى كفت وجديكوتى دريق ابراجهم باكب ؟ صاكح كفت عنبل سالست طبابت ميكنم-إس جومرس نديده وسنديره ام- رهوع كيند عنن وجريركوم چنين دري يحتم شخ يوسف گفت يمن لي ودور الست كه لبابت مي كنم - اگرجيامتخان من درم را دار هَ محبه درنن جديد بوده - ومليمعتقد في شق استم-بسياره تجربه كرده واستناده عاصل كرده ام خصوصًا دراينجابا إي مرض ماليخوليا است- ما مه دا-من يؤاهم حكمت الوعلي مينارا ورم ردوا ينجابكا رمر م بينم يهي فائده متر نب ببنود يانه واكرابي سرض واتشنيص بمنم- ديلواند فوابم ستند -ماريم آفندي يُرسبد كدام فن راجال أتنان مارى ؟ كنت الربيع الكمك نفرازاموائ بررك بمض ابنوليا بتلاث مثل إراسيم بيكت بن نی فورو وی دادمیرود کربُن کوری ام- مرا بکشید واین بکشید دایماً وردنر بانش ایل بود جندن ارتناول بازماند وحكماعا جراشتندازهاج-علاء الدولم مشيخ الرئيس را احضار غموينديشيخ اوالات بيسبيد برستاران حالات ركبني إبيان

شخ گفت بردید- بریش بگوشید - فرردیم - قصاب بیاید - مترا فرنح کند- برایش گفتنداییا دانداد شد-

بدازسلفة شخ كارد وساطور بدرت گرفته بآماد بازگفت - بُر بجاست - بیا در بد تااور ا بخشم امیرخود انند بُره صدام بكرد اینی انجا ایم - خلاصه ایم را آور دند - سه چها ر نفر درت د بایش را به ندرشیخ ماند قصابان كارو را بساطه رمیکند - وصدائه كارد بگوشس اجری رمیدبس باخ بسند امیر بناده - بریگاه و کفل آمیروا مانند تصابان و مست میرود - را نمایش را الاخط م كرد -باینکه دست بازد و شد گفت و این برو بسیار لاخراست از قابل گشتن نیست مطف به جهد -تا بیک دست بازد و شد گفت و این برو بسیار لاخراست از قابل گشتن نیست - علف به جهد -

ابوالی گفت: - حالام بهدید به بدخوابد نور دباً مید کشته شدن دختیف آم به به بیشت بر و مد-فورده را کم کم معالد شده شفایا فت .

دیگرے ندہبراومت درخق دروا۔ اگریقین شدکم سودا دارد۔ با بدا طبینان داد بخور آبا بمظھ فوری ایں امراض بااکل بیشسرب مکن نیست معالجہ شود۔ رائے من ابنست۔ شماعیہ صلاح سے دائید ہ صلاح آفندی گفت لہ دریں رائے و ندبیر شما اگر نفع نباشد زہیج وجہ من الوبوہ ضرر در بال کوظ نیست- البتہ بھر شعل ہے زباں کہ درعل آں ہم سود سے ملاحظہ شود اول تراست۔

بعد شیخ پرست البید بمن گفت - أقاربوست ورمصراین جوان باکسیدا وطا تُقدنسوان سروکاً و انتهت ایکفتی ه

بمه عالم كوا وعصت ا دست

ماشا إثم ماشا كريس كان دري أوخطاست -

گفت ورايران بنگام اياب و ذاب ورمنا زك كرن ول معكر ويدويا باكسا بيكديد باند ديرد انتيدازن و دفتر يك برخورد - كردبستگي بهرساند -

> افتم - ابداً گفت - این را دعا کنید. تومرد پیروا گوجوانست - باتو بمرازنمیشود-گفتم ابداً درین خیالات نبود - و این استمالات دری اگو فاسداست .

فیخ پوسف پینیں گفت - ولیجهدع والدول بیمار در عبوم المباا زمنالج اوعاج اکرد ما میاا زمنالج اوعاج اکرد می ما میدار می المباد منالج این می میدانست آورده بهلوئی مریش نشاند و خود بن مریش را باسم میدانست آورده بهلوئی مریش نشاند و خود بن مریش را باسم میدانست آورده بهلوئی مریش نشاند و خود بن مریش را باسم میدانست آورده بهلوئی مریش نشاند و خود از معید کدور فلال منانه بنال و خرعت گذار فلال خانه بنال و خرعش و مرابعه - بعوالدوله خرداد - امقعدو ماصل خرصت یافت - مالا نووابر این بیک رویم - از مصر که بیرول رفته - برخهر دقصبه و ده هکده که دیده و مالا نووابر این بیک رویم - از مصر که بیرول رفته - برخهر دقصبه و ده هکده که دیده و منال کرده ایر بیکال و بده و میروتما شاکر و بد و مناز بیکال بی

بهارشیخ بیست فریا و کرد مقصود عاصلی گشت - در درا پیداکردم - بعد را بگو ؟ یکال بیکال از مشهد - سبر وارم بیشا پور - سمنآن - دا منفان - شا بهرود - طهرال - قراری دخهان - نبر برد - ار دبیل - مرآ فد - نبات - مرزه تا کنار ارس یک بیک شهر با وقصیه با و دیم کرده از برجا که عبور ومرور کرده بودیم - تمام را برشمردم - بعدر دسیرا تا یا ظوم واز آنجا به اسلام ول و معرو السام -

گفت سوان الله ایمان موافی اینکه کل ممالک مجمال است دایران نام شهر تا است

گفتم خير ؟

خاك إيران شديم-

مبرسبید. بایرت دالبند در تخراج واستنباط من اشتباسی بشیره . گفتم استنباط شما درست وابراً سهو و خطائ ندار د - ماشا الله بایس در دابر ، بهنوا را بمال نام ایران انداشته -

مُفت ـ يعني جدى ايران نام انسان يست ؟

كفتم - جبر عكيم إشى - اين جوان فيور عاشق ملكت إبرانست -

رفت معشوق خود را بربیند- از دیداراً وفرمناک وشادهان شود- بدراز وصلت نضیبه برعکس نیمجدواد - بعض بیر فقی و بریشان حالی ولایات بطیع نیک خواتش ناگواراً مده-از کشرت غصّهٔ اندره خود را باین حالت انداخته است -

كفت كفت كفه بيدم ميروفقي وبريشان عائي ولايات راه

تفتم بین نظم و نظام و انتظام و قالون درکار نیست این افکار را دردل شخکم کرده -ااینکه از جبت بین فقره بایک نفر الربزرگان منازعه کرده - صدت و غیظ غلبه نموده - ازال و ذت باین بلید مبتلاً گشت -

هیم گذشد و راین صورت من سهونزگرده ام عشق او یام جسم باسم به با وجو و با پیوجود گفادت نمی کند - اینها تفصیل دارد به دقت نداریم مختصرش انیست نه حکمه افرا طرح ثبت را عشق خوانند به واک برد وقیم است .

قىم دېگر يوش لاز اراك مايم - واز حالت كه دراعندال مولى بهم رسد حال بېشود - وابي عشق كريس از وقويم يغنى از اوراك مايم - واز حالت كه دراعندال مولى بهم رسد حال بېشود - وابي عشق كميبى خارج از وقويم ينست - پاانيست كه از قو هٔ تحريب است و يا قو ها د راك - آنكه از قوه مخريب است جها نيش نوانند - پي يبسل بنذا وشوق بمآكل درشارب، فيره - وآكه او راكست روحانيش كويند - چول شوق بنظرور حقايق بوت ويرس وقيح وغيره - اما آنكم روحانيست يا بالذات است يا بالعرض - اما آنكه بالذاتست عشق حقيق . پيمول بخت ايل تي درو حانيال كيمو برخو درا طالبند - وآنا رست و أو را ماس و ايس عشق رامنعت بالذابسة . د بالعرض - وانا آنكه بالعرض است عشق مجاذى است - مان د مجت اللي بوش به نسوال واولا د واعمار د و اعمار د بغيرد -

در رصورت مجتب مفرط عشق وشدت عشق وغلبه او بعناصر که اساس حیاتیمانسانست مندود تا کست و معال من معند است معال در فع آل سوائے کا میابی مبعثوق محال مت

بس عن ابن به بمحمول آرزدے آل مت -

است المستري بعد بالمن من خطائد رفته وراين صورت معالجة إين بسته بحصول فلم وقاندن بها وقلت المست وقت كه درايران نظم وقانون مساوات گذاشتند اينهم بدول معالجه رويئ بهربهبودی خوابد گذاشت و الافلا-والافلا-

ا بنقدر النها مكرية أم ازايران اخهارات خوش برسد- در بيش أو نداكره نما بند كونشنون وخريائ بررا بنهال داريد كه دفعناً بقلب زده بلاكش ميكند - داگرخوا بريد غذات بخورانيدازاتكس كه منون بهت وا پخشمنشوق أورايا و آورد مانند علاء الدولة تمييد نموده بأميس تقبال بخورانيد خدا جأ گفت ورفت -

حان صالح آفندی ماند و فیتم پیش محبوبه- احوال پرسی کرد من در دمجوبه را مجلیم کمام وحقه کرده بودم- سوال کرد چرخوردهٔ ۹ جواب نداد-

تحفتم يسهر وزاست باندرون ابن وخترطعام وشراب نرفته

گفت به به تو نخرا دحال بیفت و آقابت ایم آنجای برستا دیماند و ماشاد الله کارها در نظام است و آقافی گفت به به تو نخور انسال بیفت و آقابی و خدمت آقایت دا کمن می بیمباره در نظام است و بیم نه بیمباره بیمباره در نظام است و بیم نه بیمباری مربی آدم نوانا لازم است و غیراز توکه بینواند خدمت شاکت مادرش بیرونا نوانست و بیمباری مربی آدم نوانم ایازیم بیگ بیش بیش بیش می این و خدمت با بد - آخر به بین خوانم ایرانیم بیگ بیش بیش این و خدمت با بد - آخر به بین خوانم ایرانیم بیگ فدر مهرانی و خدمت می بیش بیش فردت نمانی -

بهما نششهٔ شربت نوشت که بهرر د زباید بیک را بوشی - تا ایکلی رفع نقابهت گردد- بیرول آمد- نواست ا زجاجبه خوانم خداحا فظ کند-

گفت - خانم دراینجامریش دیماری بست - اگرچهمکیمال وعده کرد ند که با بیا بندکمن شیخ گوست البیدیکیم مجرّب و با در فرفست - بنده حق القدم ایشال را داده بیبائی نیما این قدر سعی بگذید که ابراییم بیگ نفرانجورد - و دیگر مجروبه را برایم بیساری ابراییم بیگ از رقیم مصلحت تعیّن فر با ئید - گایت بهشیره اش و گایت مجوّبه معاون شما باست ند - البیّد این عرض بنده را قبول فرما ئید -

عاجيه خانم گفت-امريميم را طاعت با پدنمود-كه قرين بصلاح است يمكيم رفت -عاجيه خانم آمد-ازگيشت در صداكردن مجوبه! بجبت چه سه روزاست خود را دراينجامب كرده؟ بقين نمازيم نخونده باشي- برخير-نماز بگذار- من بالاكار دارم -سكينه در طبخ-ابرايم تنهاست أولا تنها گذار-

ماجيه خانم رفت بالا من آئيست در من المجديد را بازكرده ديدم - دربسترسر بديوار نهاده كريدميكند-

> گفتم مجروبدا نشنیدی بی بی است جر گفت؟ گفت شنیدم بهرفاک برسرکنم ؟

گفت عموجان! اوّل مراآنجا ببر-بهدنماز بگذارم-نماز بیخضور قلب نونیست -این راگفت و دُنتم را پوسید-

مجوبه کچا ۹ دست بوستی من کچا ۹ ندور اُوچنال شرم و ندور من جنیس دست محترم - خیلے رحم آمد - بلے گفته اند سه

عشق ٢ مد الأ ابالى اتفق عشق أرعقل ودرانديش كو؟

گفته بعدازیں چنیں خجل کن۔ اگرچہ ہیرو در مقام پدر توہتم ولے باطناً خو درا چاکر۔ وثمالی دلی نعمت میں ہتید۔ بیا فرزند- بیا بر دیم -

ورراكشاده دفل اطاق كشم الله الله الله انه تدم كمعوبه داخل اطاق شكره

سلام داده، باكمال دب وشرم وحجاب البيئاده - جداب فشنيده - بيش رفته گفت - يامولائي؛ ياجيبي!!

گریاں دنالان خودراانداخت دربستر ابراہیم ببگ - با بہائے اُدبغل کشدہ گفت۔ یامولائی یا توکت فلبی ہے

> تا کے زغمت بچوشسع سوزاں ہاشم درآ تشعشق تو فروزاں ہاشم "اچند در آتفسار تو آئیند وار سرتا بہت دم دیدۂ گریاں باشم

ا ت جان جاریهٔ کمتریندات نه ماه چنیم براه ایران دوخت - و درانتظارت شست. که ترا با نیجال مشایده کند کو کلام و لبجئیت ۹ کوعنبرین گیسوئیت ۹ قدصند برت چرا خب ۱۹ از کیا خارغم بهایت خلید ۱۹ ز چه رگزر فلک کج مدار خاک مصیب به برسرم دیخت ۹

ابراتيهم بيك الكاه مظلوما شركه ده گفت شياحت يا مدوا دايس خي نما نا د كه تكلم برايم بيك

جهت شنيدن نام ايران بود)

مجوبه بایمائے مولائے خودرا برکشیدہ - بوسیدہ - بوٹیدہ دگفت مولائی المبینہ کئیرت حاضراست - برخدمت واری بغرمائے - بعدر غاستہ دورا براہیم بیک گریبہ گفت - بعدر غاستہ دورا براہیم بیک گریبہ گفت - مدایا مرا مد خدایا مرا مداوندامرا نصدق مولایم گرداں - وہرورد وبائیکہ دار دبرجان من نید - خدایا مرا بیم مولایم ژندگی مبادئ

ا المستحمد المستار وقت نماز میگذرد- برونماز بخوان رئیاده المیت مین بازیر مماز با مصنور قلب دعاکن - انشا الله و عائم توشیجاب خوابد مشد -

ا زال بعد بمسعودگفتم مروبه حاجبه خانم عرض كنم - ممازمخرب وعشارا آنخا بگذارد. و قدرسه دیر تشریعی بیا ورد-

مجوبه رفت ونمو گرفت كدورمنول خودنما زبخواند من زد ديمارت سند بواش بواش بايش را مي باليدم - نماز مجوبه طول كشيد - خيال كردم شايد بازغش كرده - آسسته رفته بيش ديم

درمناجات با قاضى الحاجاتست ميكويد

وه خداوندا! رجها اکردگارا! خودا گابتی کرای کنیز کیندات را با لطاف بالنها به خود ورد کمیندات را با لطاف بالنها به خود ورد می عرب برد و میدا مید د بختیا ریم عرب برد و مین با نیجوان باغیرت و میت است - اگراورا اجل موعود فرارسبده - کمینه برضا در غبت لیب خواط با تی عمرا با و بخشیده - خوشتن را تصدق و سے خودم -

العرصيم كارسارو لعجووبنده الوريداني كها أور دركى برمن حرام است

ترقاضي الحاجات ومجيب الدعواتي سه

ا نے جلا بیکسان عالم راکس یکبوکرمت نمام عالم رابس من بیسم و دبیکسان را پاری از نظمت بغرباد من بیس رس من بیسم و دبیکسان را پاری گذشته از نشان در است می می می می

دري الما عدق الباب كرده كفتم فانم الشرايف بها وريد من ميروم - دراي بين

ماجي مسعود آبر

گفت ميرزاهباس بايك نفركه نمي شناسم آمده -

گفتم - برونداطاق منهم می آیم - بهینکه رفتم بهبرزاعهاس مگریشم گفت-ایس عرب میگویند از دعا بذایسان مجرّب امت - ابرایهم میگ را دیده - دعات نویسد - شایدموژرا فنز -

كفتم عبب ندارد الشسندة وددند اجدفتم

بمجوبهم ققم برومنول خود مهان آمده - بعدائه ببرون شدن مجوبه - ايشال ألل

نشيرند-

عرب قديد دعا واذكار فنى خوائده بابرايهم بيك دميد بيس وعائم لاستسته كه بهارچ سير بروزندوبرباز ويك راستش به بندند وانشا الترمنجلاً شفا فوابد با فت -

برخاسته بیرون آمدیم - آدم درمشا بعت کرده - برگشته دیدم عاجی مستود تبعیل نسبته اینسان میدود - صداکردم باین عجار کجامیروی ۹ مجوبه خانم ظاهراً در دستمال چندغروشته بهمت نیاز د عائے عرب بسته - میروم اُو بدیم -

كفتم مرراعباس من أو إخوابد داد - دستمال را بازكرده ديدم سه لبرة أكليسي

یک علقهٔ انگشتر الماس بریلیاں که مرح م حاجی به بعیت و زنیج آبره کو بیره بود بسته درگویا مجد براز بهول جان چنان تصور کرده که نیاز دعا بهر قدر بیشتر با شد آنقد روعا سریع التا شیر دمفید ترمیشود -به به بی مسعود گفتم - بگودادم - و بحیب خود گذاشت سپردم که مجوبه از قرار بکه معلوم بیشود و من بعدازین و بوانگی بازیا دخوا بد کرد - بتو برجه بد بد بفقرا و سا دات برخش - بیار بمن نشان بده و الم براجیه خانم گبو-

شب شديمن چندر وزامت - نفحا بهدهٔ رفقهٔ مخوا بم - ناگاه مجویه با نشاط تمام آمد -گفت عموجان - مزوده .

گفتم-چەفجراست-

گفت جهار پیاله شیروا دم - خورو -ر

گفتم ـ توجه طور ؟ بنج جير خوردي ؟

گفت بلے واللہ اقل من فوروہ - دیر کرمن میخوردم - آل ہم کیل کرد -گفتم - البتد غذام میشا توت اوست - دغذائے اُد فوت شا- بارک اللہ - بایدوردو

نوراند-بېرىبىرم «نوا بىر <u>؛</u>

كفت-أسي- بي بيم فوابيد- اماس يك فيقه نيتوانم بخوابم- ابدا فوابم ني آيد عرجا

كاشبر بكوئيد قدرس شير ارج ببرد من بخورم - شايدبرا قابم بخورانم -

عفتم عیب الدد وقتم پش بیمار - دیم خوابست منظرم حالش به از دیر ورا مده ماجیه خاتم بسکیندگلت - اشهر را بگوی را برای ورست کند - وقت نا کاررسبد - فارف ایم شیر برایخ

گذاشته بود - من بم شستم -

فراموشس كرده -

ماجیه خانم رقت نموده بهم اشک میریخت و دیم بیشم کناں نگاه مے کرویمبهوت و متحیر بیرعالم مجتب مجوبه را می نمود-ایں دختر بیچاره تمام بهوش و توکستش در ایں بود - کدیک قاشرت شیر در ننج باگو بخوراند-اگر درآں حال مجوب را اگتش میرز دندے - ویا بدنش را ریز ریز سے کردندے -مسنے کرد-

مع گفت - آقاجان بخورید - درایران شهر بررخ شخورده اید به مجبو به زود قاطوق رامیان البان ابراییم گذاشت - ابراییم لب بارا با زکروه گفت آیا حق با مددا و شربر نج راخورد مجبوبه زود و در البان ابراییم گذاشت - ابراییم لب بارا با زکروه گفت آیا حق با مددا و شربین آومیگذاشت - تا بنج وشدش قاشوق را با وخورا نید - چنان مسروار فرخ ناک شدکه گویا سردار باغیرت و شجاعت قلعهٔ وشمن را فرخ کرده - جد د جمدتمام بعل سے آورد - و بمن الناره می کرد - من تبتیم کنال گفتم می دستمال بیار - د بهنش را پاک کن "

ابرابیم بیگ فیره فیره بروشت مجوبه نگاه مے کرو۔ دگام سے بروسے ما درش بیگرابست، بالجملہ جاداشت کر بسرت خورا ندان دئیر بررجے - مجوبه این روز رائی بدشیر برجے "خرار دید و برساله دراین روز شادما نیمانما بد - اما ندانسته بود که موید و نفتی دیا ن ابرا ہیم بیگ بیاس نام ایران بود -کرجهار ترنج قاشوق ہم خورو - بعد برج کرد کر دیگر نورد - مخورد کی امجو بہ نیسلے ازا قبال خود ممنون و متشکر اود - آمدہ درست حاجیہ خانم دا اور سید ۔

من دیرم دیگرخود ماری نیتوانم کرد- آمده درمنول خویش نیم ساعت گربینودم - امروز فهیدم که عالم مجوبه چه عالم امرت -

بایسه دوساعت از شب رفته میرزا عباس دهاجی من قاوعاجی نبر برزی الاه احوال برسبدند گفتم بحدا ملند بیمار مال امروز بهتراست -

گفتندسبردیم نشده ایماییم بیگ ؟ روید بر

مُفتم- بكذاريدراحت شدد - غانمها يم أنجابد

رفيتم كابينه- بعدا زصيتها يح منفرفه ماجي من قالفت توب نقل نماء ادالات مفررا

برينم- بركفيدة وجد تنيديد؛ وجدويديد؛

محمنتم - بریروزع ض کروم کرمخصر از بدگذشت ورشه درمفدس الماس کروم برگر دیم .
مآل این سفر را بنظرم خوب نمی آبد - بدش آمد - میترسیدم کرملامت به مصر زرمد - بعد صد شکر که بان خشک و نیم جان اورا آوروه - بما درش تسلیم نمودم - ورطهران کو تک کاری ده از بنده بنهال دشته بود - چنا بخیرع ض کردم این و اقدر اسلام ول در سیاحت نامه خوانده مطالع شدم - بدیخت ماجی فا سبب این ناطائمات شده بود -

میرزاعباس برسبد حقیقت عابی خال کیست ؛ پریر وزیم گفتی که ننما میشن سبد-گفتم - آرسے بیشن سسیم - حاجی خان مینی جاجی خان - حاجی خان - ایس حاجی فا یعنی سرم نگ ایران - صاحب و ونشان - صلورة و فرستید -

گفتند- پوسف ایس است ازعادت قدیمیت وست برند بهشته- بگو به بینم کیست ۹ گفتم- صلوانه دوئم را بلند زازین بفرستید- حاجی خان- بهان حاجی خان بینی کلامی میلی کوروکل چند سال بیشین با حاجی جعفرآ قائے تبرون ی وسه نفر دیگرآمده بودند- وچهاررد تربهما شاجی مروم شدند-

گفتند- بابا ـ كدام محرعلى ؟

ں گفتم-آں کو ناہ قد وبنو د بیعار۔ کہ می جمیدا پنجا۔ می نکبیدا بخا۔ آں ہز د کوسے ۔ ہذیا

سنج بنود ؟

كفتند-آرك شنافتيم- بهال سراد كوئ -أورا بجائ رسانده -

گفتم-آسے بمانہ اواحترام نمود- وجها نمان کرد-حالاصاحب نشان دلقب خانی شدد۔ بیک درسیاحتن مراسباب طاقات آورا لاست تد-اگر این بیچاره را بخالد وزرافرستاد وزرنش عباد ساختش را بر دند-من ابداً مطلع نشده بودم -

المنتند عجب عالم امت ؟

سمعنم بیلی عجب بالاتراز عالم است - تنها یک مان فیست میسخوه دمبر یان گرے امثال اُ وضلے مستند از مطر بال ورقاصال ہم خیلے مستند کرنفو ذیکلہ وقول شان درنر دامرا و وزرا بیش رفت دار دیتما ما ماشا اللہ لقب خان وستدی دارند - سر کیب صاحب تنخواه کلیے شدہ

وعلاده نيجا ونفررابهم يكازآنهاهمانيهم كنديين بعبارة قوليح ماقانه يحقوق فقرا وضعفاء تجا ورميكنند-لطف اينجاست كموافق دلخواه خود راميروند وبهركس بم ازدست آنها تظلم شودا غلناء ثمي كنند

بيك مآتي خان رافوري شاخت من بم كالات بعض طلع تشتم والم ما ز

اخار شهدى من إرابيم بيك عثى ازجنا بان عم بمسخرة امراء ووزرا بستند-

بندهاكة بامشهدى صن برمير جإرسو وبازار يص رفتم -روز ب بغتنا

بازیل غریب و میولائے میب دیدم - كمراز و فتكم كشاده - با ناف بردسك انشركرد و بیرول مده -زيرجام سغيد- يا چركشاد بوشيده - واز زيرشكم بسته - وبندز برجام را مازانو آديجنه ونش راازرير بيرايمن شبكم برده - فإين غاش ميخراسشيد- وفود بخود از د ماغ نويش سررامير ديمن خره خيره نكاه الو

كرده متحيران فرسيدم -اين مرولاا بالىكىست

- با منهدی می کفت درستانکل وشائل وقوارهٔ اُ درانگاه کُن -

معمة اخراكيد ببيتم - إبى داوصورت - نشت سيرت -كيست ؟

گطت - با با- آبسته باش كرشخف اقل ايران است - بيا برديم قهوه خاند - بايشت واقل كيم-

كم كم فتيم فهوه خانه۔

مشهدى شن گفت- اين صفى رفيق تنفيق و معقطار جاجى خاين ماست ويساير الهم بدا ارهاجی فان غیرازی از کے دیگر دریں شہرعساب میبرد

گفتم چه کاره است-

كفت- برلكوش عجيب وسخوه ومقلد غريب است بعدر عظم دوزراحون رشن فحن ميكوير - بهمة قاه م بخند بر - با لا ترا كذ يحرف برگفتن از آنها بول مع گيرو - بقدرسي برار تومال ثرية بيداكرده - روضه نواني ميكند ميكيد دارو- ازامل يول مع كيرد بفقرا مبديد بعنى روزاً سي وجبل تو مان ازاتها مع كيريدو تنج سشش تومان رامهزار وينار بفقسما ميد بد- و باقي را در جيب فودم ريدو واسم مباركش شيخ شيبيوراست بهمدأورا ببشناسند- درنون بهمكس مستاخ است عنى يب وزشنيه م بقبله عالم بهمٌّ شاخي كرده - ناميرا ئي گفته بو د- نوراً امريقتلش فرمودند- گڙمخته درمقبره حضرت شاه عبد العظيم بست نشمست بيمه وزرا وامراالتاس كردند - شاه بهم عفو فرمود- وازبست بيرول المرشيوه بالميكم

اِس مرد دار داحد سے ان تقلدان وہر لا گویان ایں شہر ندار د- اولاً کم ویش کشل الحار کا اسفاراً

علم خوانده -

نانياً ما نن رفرع أعرب كند بقسه كدا گر كسه آوازع اعراق الشنود ورويش را دبيند كيان

ميكندخرواقعي امت -

تان گات تقلید شروگرسفندوگریه وساس را بزدع در می آورد کرابداً فرق از مهل نمیتوال گذارد - ویکت شخص مهل و نقل را نمید بد به بالاتر از به نمترای آسخیرا حق به دارد - جمیع اعیاق و زرا مشبه نمیس صفات نو دکروه - از برکت چنیس اسپاب بابرکت رزن خورده و مرا کال میکند و ایرائی سی به دار تومان گشته - این وست شهرادگان می بردار تومان گشته - این وست شهرادگان و درباریان واین است شدیب فلات مردم طهران مخصوصاً و زرا و اعیان فاصر شهرادگان و درباریان ایران -

یجاره حاجی خان ما دیرسیده ایه الاین باشد - انست که رقابت با آو دارد . مگر مقابله با و دارد . مگر مقابله با و این باگر دارد میرود - و ب انتظر فرصت است - چنا بخروش می این می نفت مشهدی من این رقابین بخشید در ایا بدکرد - در این می نفت مشهدی من این رقابین بخشید در ایا بدکرد - در این می نفت مشهدی من این رقابین بخشید در ایا بدکرد - در این می نفت مشهدی من این رقابین بخشید در ایا بدکرد - در این می نفت مشهدی من این رقابین بخشید در ایا بدکرد - در این می نفت می نف

گفتم - عاجى خان توكدامباب وآلة شاپ وشوپ مرارى -

گفت در با با فیمرت اُوتمام از این سست ، آو بهت بول دا دن بفقرا و دراولین شهرت کرده - توجم بیف کسان که میروند داین بهبا به دیا را در بازا رمی اندازند- بفرست بهاین به بیش من شاپین بهم باین تدبیر کاسے از پیش من تبوانم برد .

منهم بعضا زورادیش وشیادان و نبگیان لا امالی دا اواطب صروبا رانز و اوفرشادا

يجاره تقريباً الذُر توان رفتر فتر بداي جوافخاص احسانات رافي كروم

روز مه میم برمید به در چهارسوق و بازار از احسان وانهام و چو د و سخاه میمن گفتگویت .

كففه چيزيفسنيدم الوهم زك اين تدبير باتد دير را نمود-

بالیے ایں گویزمعم ہاہے ننگ نوع ہررنگ وہرجنس کرمستندا نفاب باشکوہ دازم چناپنچر وزسے بچے رامشہدی میں نشان داد و گفت ۔ این مشیرا لذاکر بن است ۔ آلان میرو دمبر پر وضد مینوا ند شرب کہ شد میرو د درمجلس امرامسخرگ بہنما بر۔ بساا و قات تنہانش را کند بنم کافور بهرعا بزش کرده روش بینانید منعتش ای است که تیز میدبدوشم را بهوای براند- درعده که بگویندگوز فزیرتے میدید - عاجی تبریزی گفت - پُوسٹ آقا راست بگوم بینم - درتبریز بم ازبن تسم برزگی باویدی ؟

گفتم اگرچها دائها ایقیم حرکات ر ذیلهٔ کتیفه ندیدم کس ایل و آیبهٔ کرمیگفتند دیدم -عاجی گفت - نه - آنها را بااینها قباس بهنتوال کرد - آنها شوخی و مراح میکنند -گفتم مهابی جان بخشید - در خانهٔ شما بما خیلے نوش گذشت فی برادر شما زیاد بما مجت م مهر بانی کرد - ومن بسیا رمنون و تشکرم - ابذا خجلت میکشم جمه چیز را بگویم - والا نقایس بیشتر از اینهاست -

میدر قطعهٔ بنگامه بر باسم کرد- و دعواسه راه می انداخت که خجلت و صدمهاش به براور شما خاید

المحاشد-

ماجی گفت-مرگ من- بگوچه دیری ؟

گفتم روزے ایر آہم بیاب بابرا درشا رفتہ بُودند بیروں مینهم بامیرزائے شماان جرہ بیروں آبدہ - فوائیم بگروش رویم-ازدم سجایے گزشتیم-میرزا جیبب نشی شاکفت بیل داری برویم سجد ؟

گفتم-چرجيبدارد ج

ہردیدنی رائے ندیدن بود ضرور

من دضع مساجر تبریز را ندیده ام - رفته نشستیم - کم کم مردم جمع شد - بعضیه که من با کرد - اکار للله گوید - تقریباً و ولیست نفر با واز باند گفتند - الله صل علی ملا خواست رب العالمین گوید - بازبطری اول صلوا فرستا دند - خواست بهم الله گوید - با زصدائے صلوا قرابند من تجربا طراف خود نگاه سے کردم کر بینی چه به واعظ برخوابد دہان بھشاید صدائے صلوا من میکند - یک کله نگفته مردم بنج صلوا ف فرستند - درمت نگاه کرده دیدم - بهم بیخند ندر رابل بنته جمار نفر جها ربای بیمنبررا گرفته اور دند - میان جدگاه اشته - با واز بلند فریا دندند- در آقایچون صدایج شما را به کمس نی شنید و بید فیض می ما ند - نوب است در پنجا قرار گیر بد - از میرز انتیجرانهٔ پر بیدم - اینچه منسگامه است ؟ گفت - ایل دیمبراند - گویامسجد را بسرین زدند -

ه این گفتم- باشد بردیم- شانت لائن اینجورعباد و عبادت گاه - این جبسلمانی است ؟ خانهٔ خدا را صحنهٔ تیا تورکرده اند- یک نفروریبان آنها صاحب فیرت بیسلمان می برست نمیست -این چربے ناموسی ؟ این چد حکومت شرعی ؟ داین جه علما بازی ست ؟

اگریک نفرانرطلاب لایک حرف حسابی بدرشت گفته آید. مبیر بردند و مبیر نمنروکیشد که تو بین شریعت شده - ورنمایهٔ خدا ورشهرشهیرسلهانی و قبته الاسلام این قدر بلیا دبی وکستاخی میکنند-اصد نمی تربیرد که این چرعل قنیج بست به اگر و رمیان ایشان یک نفراز بهروشتا نها در الباس اسلام پیدانشو و و به بیند - چرخوا بدگفت به البقه سخی ایشان بیشترخوا بدرشد کراین گوندمتری کم عقیدت بمذیر بب خود را بکیش و آئین خو د کمشند -

دراین صورت به بیروان ند بهب یاب که در بیت بهنگونه بها نه جوثی اند به به ایرا دوار کود؟ آیا نخوار ندگفت که قدر وقیت و نشان و ندرات مد بهب باک حضرت گوهلی انشر علیه و آله در ندوشا معلوم نشد - که باین قسم و را نشارخود - و بیگا نه خوار و بیامتدار مینمائید - بکاسبا ب صفحک و خره فرایم آورده اید - این وضع موعظه - این خونمز بدواری - این حرمت مجد - جزاین نمر بخشد که روز بر و زبیب تیروروزگاری گرفتار شویم سه

> گرسلمانی بیس است که ما فط دارد ولئے گرازیئے امروزر اور فر دائے

" خسراندنیا والآخره فالک بوالخسران آلمپین یک ضاوندبفر او مامساما نان بربر فرراسلام ترجم فرما پرسه جمعیت کفرانر پریشا دی ماست آبادی میخاند زوبرانی ماست اسلام بذات نو د ندار دیمیے هرعیب کربست ارمسابانی ماسن ماجی - قاه قاه بیخد پر و ی گفت - بگویوست آقابگو - بربینم دیگر به دبدی ؟

گفتم - چربگویم آوقود به رمیدانی - در مساجد و منابرایان خصوصاً بربرز فیضیت کربیما

بیشود ؟ نمیداند در چرکارند ؟ ایالی سجد را گویامفاره قرار داده ، آسنو ندیا دکان فضل فروشی فرلیش
بینکه بیچارهٔ داخل سجد شد - برخ ساعت تمام ما ننداشتر زانو بسته باید به نشیند - د و نفر واعظ بهار مر

روضه نوان - بکدسته شاگرد - یکی باام بردد - دیگر سے بائین می آبد اگریک نفراز جالین ا با فقالی روضه فی از دین بالم

طبیعت بشری تقاضات بیش آبد - با کارنوت بربرسد و بخوابداز جاشی خود برخیز در گویااز دین بالم

وشریدت از در دسته - با حقارت تمام از بالائی منهر داد میر در -

" المنجيث إمجلس رابهم من البين بنشيس وآبخه بدين من الزنيك وبدر است و دروغ مي آبخه از نقد دهنس داري من درغ من ودرآ خربهم آبخه از نقد دهنس داري من احسان نما يُن

نخور بروار ندونهمیزے درمیان خلق دیدہ پیشود کرصدق را از کار انتیافیص دہدوی را اور باطل فرق گذار و۔

شک نبیرت که تُدرت کا ملهٔ قادر شعال - نه یا ده از آن وفر دن از صد و بیان است به دخل برجتمانیت و صدافت اس گورد خرا فات ندار د -

علمات اعلام وفقهائ كرام رضوان الشرعليهم وكثر الشدامشالهم كماحكام نشريوت

مطهره وفرق دبن که واجب بهر مک ازمومن و مومنه وسلم وسلماست بیان فرموده وعل اعتقاد برآل را واجنب و تواب و نارک آل راگهٔ مگار ومعاً قب لاشته آند - با وجوداین اسکام دفر ما بیشات نبوی بعنی احادیث رافعتی الصدور میفر ما بیند و پیچ یک راقطعی الصدور ندانسته اند -

المنوند بائے ماجہ طور وہرجہ جرثیت نوسٹ تنا الله م علی را کالاوح المنول داشتہ واشعار فلاں شاعر را تانی فرمانس امام پداشتداند۔

اجرتعزیه داری حضرت سیلاشهدا علیهم اسلام زیاده از آنست کرمیان دصف آوتواند منمود- و لے این دایم از قبل آخضرت میگویند که ہرکس از زبان من در و غیر جعلی نمایز دو بجو پرجفایش از جفائے شمر علیه اللعند برس کنٹر نیست - این اخبارات کا ذبرا زربان آئمہ علیه اسلام از روات بیمعلما مائن سرمیرین ابوز بنرب - ابوش کر میمون و مغیرة بن سعید - مولی صالح بن عبدالقدون از دی - علی بن عمل سمال یکی بن زیا و عجز - حمل بن محفوظ دفلال وفلال دفلال کرنما ما عالماً و عاملاً محرب دین و آئین داد دواند برا می عوام و خواص ہے آئر شرم کن رسیگو بیند۔

برکس میشندود میگوید در اساط سیدانشهدا چیز نتوان گفت تنصیر جهارت انهادشه رئیسائے ملت و کورنده اور کائی است که برکس دو درع تن زیب و پایک شال کوسائیر کرد در نبررشول جائے گردیده باحر تبت تمام کلام بر بے سرو بائے وانسبست بفرایشات گوہر انتظام آن بیشوائے مقتدیاں واصد ت الصادقین مید بد - ایالی ہم سرا پاگوش شده بیشندوند چه فائده که امور شرعبه ماامروزه ورتحت بک قانون سیح کدایں اساس زندگانی ماک و ملت است نیست ور ندر وضه خوان و واعظ ورعبت و کتام واعبان میشرکلیف شال معین موضی مے گر د بد -

گفتم- نوخودازمن بهترمیدانی - قدرسے ہم خوو ان بگوئید -گفت - مرگ من - بگو - بگو - بمداز اصرار حاجی وصیت یائے بندہ بیخند بید -گفتم - با پا - برائے رضائے خلا دست ازمن بدار - قدرسے خودت از اوصا ف خود آن بیان فرما ۔ " استیفیض شویم -

عاجی گفت من خیلے دِنت ہستان تَبَرِمني بيرول اَ مدہ بهم اد ضاع ولا تني را فرا مي^ل

غوده ويم فيروتبديلات جديدرا نديدهام-

گفتم - من جهل وشش سال بیش تبریز را دیده بودم به حالا جملات ریاده از آنست که گفته شود - خانه با براست الساب جراع ما نند لاله دمردنگی - جار بائے برزگ و کو جب و تالاست که آئیند بندی آئید بندی آئید بندی آئید الساب جرون اہل جرون اہل جرون الله جرون الله الله عند که کم گفته ام - اما اتفاق و مجتب دربیان ایشا مفقود - نفاق و عداوت وجد بین شان زیا داست -

حاجی بازگفت - دیگر بگو-

گفتم - و گیرطافت ندارم - غصه مرگ شدم - این قدر و ربارهٔ تبریز شما کا فیست - که شهر یک برندگی عظمت - دارائے بیب روزنامه و بیب باب کمتب نیست - که امر در شرف بهر بلت ابت بدین مادة انسحادت است - تو خو دکارکن وافعها ف ده - نثیبانی خوب بسرو ده - جمیع ایل آبران و ایل تبرید را انتیاز داده حاجی پُرسید - چه گفتهٔ ؟

گفتم- حاجی ستود درمیان کتاب بایک مبلدکتاب سرطدرے است، بیا وزو بده بر میرزاعباش برائے حاجی آفا بخواند۔

حاجی سعودرفت و آورد- بازگرده بهمیرزاعبآس نشان دادم - کدازانیجابخوال این انشعاد بخواند: _

تخفتم- المشهمدي وعاجى وخان وغيره جرد از تزئيبنات لاله وجِراغ ديوار كوب بدا دوككر

آبادى مملكت وترقى لتت نيستن

كفت بيسف إنشاالله انبهاراتما مأمخ فط داشته بابراتيم بيك خوابم كفت -كه

يرمف عمودر بارة تبريرز جاكث معكر دوهيا كفت -

قاه قاه خند بدر گفتم نزراری که خود بیگ میم کرخواست مجد برود به تدبیرمانع شده . نگذشتم-بهمرا بنها داحقیرخودخوزم نوشت-کدانشا) شد بعدا زصحت باُو دیهم جیدخیال دارد-رباحث را باسم خانددا ده چاپ نمايد بجرت اخوشى در اسلامبول مكن نشد- انشا الله در اينجاطيع خوابرندو-

مېزراعباس گفت ئوسياحت نامهٔ ابرا بهم برگ ۽

مُعَنّم - نشال نبيديم - شايد بيك برسس آيد -

گفت ابنچیخیال است که مے فرمانی ٔ ۱۶ وازمن چرجیز مخفی میدارد که از دیدن من سیاحت

اُورا برش آبد-کفتم-میدیم مشیرد طربرا بنکد بکسے دیگر نشاں ندیہی -سر میریک -اج محسور کا قرابر تہیں

كفت عبشه مكن ازأ نجائيكه حاجي محسن والبرتبة «السلمان منا الست عبراز أو

بکے خارج نشان نمی ہم۔ خاطر جمع **ب**اش _{ہے}

كفتم- عاج مسعود درجامه والن وفنزاول اورات است بيا ورد مفت وآورد-مجدوسيروم - التفت باش نمره بالزيروز برنشده باشد-

گفت- خیرآسوده باسشهید- قدرست منفر تررده - برغا- تندید دید

مبرزاعباس كفت بإب فرداشب حابق محسن آقا وحاجي آقا در بنده منبول

تشريب وارند شابم تشريب بباور بر- فدرر مصحبت كنيم فبول كردم ابشال رفتند

بعدار مشالجيت شال برگتنة - أبسنه تكاه كرده ديدم ما جيه فانم را في اب عليه كرده -خوابيدهامت وظابراً ابرابهم بيك بمخوابيده ليكن مجونبت شدبارابهم بيك بمباني ميكندمنهم

بركث متدخوا بيدم-

صبح ببدارشده ـ ووكانتهم جوديكا ندرا بجائية آورده ـ ببداز خواندن تعقيبات فتهويما حاجبه فانم درمنر ل سكيد منفول نماز ارت - برئشتم مندل ابرائيم بيك معروبدرا بهلوث الني بياثريم

نشستدا والمربرسيدم -

گفت ازا وَل شب نوابیده -

كفتم-شاچرطور ٩

گفت. مراخواب نمی برد-

كفتمه فارق عاوتست كدشب كيانخوابد

گفت بهم خواب کروروست من نبیدت.

الفقم بيرت فوروج

گفت فنيردا دم يشكر خدابيا رخور و-

گفتم بچهجها ۹

گفت-بى بى گريكرد وگفت اگرين انبطور ميدانستم ترانميگذاشتم بايران بردى -

آقا گنت - ياحق يا مرد -

گفتم . توچرخوردی ؟

كفت بي بي ميارة ورده باسكينه فالم خورديم.

تُحقيم مجوبه فالم بسكيبه خالم بكود وسها رجيه فأثبيت تومب بخندبيا ورد فالمبت راد

بگبره بخاطر بی بی و دور ماست بخور - رد یکن محض شنیدن ایم و جود محترم البته خوا بدخور دور د

المخابركرد-

مجدير يرسيد- وجدومتم كيست ومرداست يازن

كمفتم -آسوده إش كومرواست - از شخاص بررگ وامنائيدولت ايرانست - آن ياد

عقبدت ومخنت دارز-

كفت بيُسف عمو توعالى بن والمحترم بايركفت محترم .

گفتم کوچک خانم این مقام عفو ست - با جیله با بهرنوع باشد مریض با بارغدا نوراند. صحت وغلط نفظی وترکیبی دری ما ده عیب ندارد - درا نجامنظور مهای مجدیه خانم فهمیدن و کورواناث بو اگرچه ایرادش بیم سختی و بجابود (۱۴م طلب نن بهاس بو دکه رفیب دار دیان) درای من خود را برنفهمیدگی زوده ورفتم سرطویلی بر نیمار و مجود وعلف ابهماسکشی نمایم- از ما ظرحساب با پرخواست - اگرجر نا ظرمعتیر مرحوم حاجی وابرابهیم بگی است - با و بوداین حساب با پدور کارباشد-در باغچر بودم - حاجی مسعود آ مرکز مکیم صل کی آفندی آمره است -گفتم- بهاید باغچر- آمد- احوال میرسی نمود-

گفتم-امشب خوب نوابیده- دیروز جزئے شیربر نج خورده دامردز سپرده م قانبیت درست نمایدزیان نمیکند؟

> گفت بهج چیز ضربنی کند - ہر چه میل نماید عیب زرار د -پُرس پدهاجید خانم کجاست ؟ گفتم بهیش ابرازیم مبیگ است -

گفت- صدائن بیاید برگا بیند- حاجی سعود خبرداد - آمد بایم فیم میکیم حال مرسید. گفت - آفندی خواست- اما چه خوسه - الا تبحک ولا تبکلم - اگرینال بما ند فریدانم

چەخاك بسركتم ؟

گفت برجر صبر جابره نبست وانشا المتد حکیم علی الاطلاق از دار خاند الطاف بینا بیم خود نشفائے عاجل کرامت خوا پر فرمود و جلیدت خود بخود در صلاح دوفع مرض ساعی است بکن کوششش شماایس باشد کر بهرج بالاست جبرے بالد برخولا نبید و معده لاخالی گذار بدواز آن نشر بت بازنونسم بے شیر بد بهید و امروزش جا یسعف السید مرادید -

گفت . که موسید ورآف گفتدس بیما روا بترات ید نبطرس میم سلاح است - اگرفایده مترتب نباست دنیدیا دیان بیم ملحوظ فیست - اگرا ون مید بید بفرشم ولاک بها ورندسرش ا تبراشد حابید خانم گفت - صالح آفندی من سلامتی و بهبودی فرزندم را طالبم - وخل وتصرف نبیتوانم کرد-بهروسیله که اُورابهبودی حاصل شود - راخی و مون شواییم شد-

فردسادیم - دلاک آمد - رفتیم منول بیمار، ناخش ساکت درازکشیده - بررسار بیچا یه نشسته - شب چهارم است که مجوبه را یک دم خواب هربوده - مارا دیده برخاست تینظیم کنان تکیم سلام دا در گویا بدیان مال از حکیم تشکر دار و که پرستاری بیمار را با و موکول دمول داشته ترم

عكيم ازمجوبه احوال يُرسيد-

مور برگفت منمام شب درخواب او د-

پُرسید-امروزییری فورد ، جواب داد-آسے گوشت کو بیده یک دان قامیت

رادم و تورد من رُسيدم چگوشنورد-

گفت اول غواست بخرور بعد فرمایش و تدبیر شما را کاربند شده میل فرمود -

عکیم برسید- چه فرمایش و تدبیر باو و ۹

کفتم برکار بیگ را دلبتگی برّو جیزاست وس ، اگر درخواب باشد یا عالم عشوه محفن شنبدن آم برکیب از آنها" باحق یا مدائم بیگوید و برجیزخوایش کنی بدول مضایفتر قبعل مبفره بیسیج نام ایران ویگریسے و جودمحترم - درای بین بیمار دیده کشوده -

گفت - ياحق يا مدو -

صالح آفندی گفت - بلے ورطب ایس مشلدرا نوشته اند - موسید آینا لیا فی دریل دوشرح نوشته کرگو یا درجنیس عالم احشا واعضا واعصاب او بلان ذکرشنول اند-

الجمددلاك تهدم وببحض وبدن دلاك متوص كشترا زماب برجبت

المنت- امان - دلاك جراة مره ؟

گفتم- برائے تراشیدن سربیگ - بنائے گرید راگذاشت کنتر اشید - زبان ندارد-شما تشریف بهرید منزل ان برخاسته ساکتش کرده بردم بمنزیش سکبینه و ما درش ایستاده نظر میکنند - حاجی مسعود آمد - نشاندم پیش رو - بنیا را دودستی گرفت - ولاک مشغول شد بیچاره مریف ظلومانه نگاه میکند - مجویم آمد گیشت ور - نگاه کرده گفت : -

اقلاً باما كينه موست سرش بدنيد- بماررا زحمت ند بيد-

مكيم كلت ميرزا بُرسف! ببريدا ورامسراس مكذار كاه كشد-

آمده كفتم من فالم كوچك للندا محدثها عالمهم تبدر ورعلاج مريض باطبيت لتجا

نشايد بجِرا ايْنق رَكَاشْ داريد ؟ بَكْدُار بِرجِيهُ عَكِيم مِيما مُدلِعِل آرد- بيا- برديم -

با سریمارترا شیره دلاک منگ را بیا در در حباط برین د- مجونبه تعجیل برخاسته ر

بیش دلاک و متالے آور دہ ،آہستہ گفت موہارا بریز برتال وگذات بروہ صلح آفندی نسخ شربتے نوشند برخاست برود - دیدم مجبوبہ نزد عکیم شد خیال کردم من باب تشکر یاضا حلفظے آمدہ است ۔

ازآن بجدهگیم رفت ،ندوبک غروب دو باره برگشت - بخیالم که دار دیتے بخاطر ش آمده ، بعد ازا دِائے تیجیت سلام گفت ماجید خانم بدقا ببنه تشریب بیا ورد-خبردا دیم آمد

ميم كفت - عاجبه خالم بنگام رفتن من مجوبه خالم آمدند ديب - خيال كردم بجهت

مشاليت است ماززر جاور فود قوطي بيرون أوروه كفت إين بديدرا بصبيته فوران برسانير

من براعتما دانیکه شایرشیرینی است - ابراییم بیگ از تبریز آورده -گرفته بردم خاند - وقتبکه قوطی را بازکرده معلم سشدکه استنباه کرده ام - فی الفد ربرگشتم که شما را اخبارنمایم -

مجد ببرخانم باآن بمه ببوش وذكاعقل خودرا باخته -اگررمالان عرب وحيله وران قبطاله

حال آوا گاه گردند- زنان دلالهٔ عجوزه بستند که مُرغ را از بوا ده بهی را از دریا برام آورده میفرسند کراین مربض را و عالازم است - ندوه ا- در اندک روز سے اجند و بریان را که در زیر درخت باین آسیب رسانیده گرفته - در بوون حقه بن میکنند و با دشاه اجند را بهم آورده عمِد دیمیان گرفته م میدم ندکه من بعد گرداین بها رنگرد ند - این بیچاره بهم از شدت علاقه و میحته که دار دمفتون لا ها کمات به سطواران خانمان برا نداز گفته - نقد کیسهٔ خو درا در باخته - شاید دست در از سے بخاه بها پداکنو در نظر آن بیچاره جُومود اسمی عشق و میت ایرا بهم بیک جیز دیگر بیست - مال دمنال در نظر شس

قدر وقیمت ندار د - فوطی را در آور ده ، باز کر د، در جون مخططه یک حلقهٔ انگشتر بجده بیره قیمت ، یک با رجهٔ گل سیندسی و دولیرهٔ قیمت ، و یک شدهٔ مروارید ده لیره ؤ نزینج لیرهٔ مصری ع

عشق المدوآنش بهمه عالم زد

در تقابل مجت مجوب مال دمنال دنیوی در عکم عدم است ؤ رقعهٔ ہم عربی العبارہ کہ فار بیش ایں است - پؤسشتہ بود -

در عالیجاه مکیم باشی آفندی این جاریه جسارت نموده با بنیاین خبلت و شرساری ابر مختفر بهربر را جمعت حبیبه مرخبینه کو چک جناب عالی تقدیم نمو ده - قبول برئیر عاجزانهام رااز حضرت عالی آندها مى نمايم 'دازاً بخناب شكلت دارم كه بتمت خود رامصروت درمسرعت بهبود ئى مولايم بفرا ثير دارم كه اجرشها عندا نشد وعندالناس ضايع نباث به - انشا الله بعدا زصوت وعا فيت مولائم جاربيما جوا بم در خدمرت و دست بوسی سرکارسامی حاضروم بیا بستم وسلامتی آقایم را بحول وقوق الله بی از شماخوا بانم -الفقيرة الحقيره - حجوبه '

هیم گفت اول مرزئه محمت امانت و دیانت است مربر کرطبیب برخاند که دنجل شد محرم وابل کان خانه محسوب است طبابت با خیانت ضداست به بنده از شما سالهای وراز است مقرر وستمری دارم 'وئینی وقت شما درا دائی فیفه بنده تا خیرجائز ناداشته اید و بنده بهم در و فلیفه محولاها کی نکر ده ام 'واکنول اگراین بدئیه کوچک خانم را نگاه مید آنتم - البقدر تم خیانت برنا صبئه خود زره بودم -بریبی بست شماازین فقره طلع نیستید، وائیخه بنده حق القدم به اطبا داده و صارف سائر کرده ام . یکال بگال داده و ما دان است به کرده نمائید زنان خارج و خل خانه نشوند به مخفلت مورث بس زیا نهاست به کمن نوایش دارم این فقره را نمائید زنان خارج و خل خانه نشوند به مخفلت مورث بس زیا نهاست به کمن نوایش دارم این فقره را نمائیسد نانم اللاع ندیمید که الفعال اوس جب بسید امراض خود و دان نیم بهبودی ابرایسیم بیگ

منگفتم - این ففرهٔ دوم است - پر میروز عباس عرب دعانویسی را آ در ده ، بو د بهنگامیکداینها رفتند دبدم حاجی مسود از بیصا بیشان می شتا بد- آ دا ژگروه برگشت - پُرسیدم بدین تعجیل کجامیر دی؟

گفت دسمال کو چکی مجویه خانم ظاهراً چندو دش بسته بعرب ش القلم مید براُ داین اسم برسانم مدسمال لاگرفتهٔ حق اُ درامیرزاعهاس دا ده مجام کوچک بگودا دیم مهرو قت مجوید بخوا بد بکتیجینی بدهریا بحاجیه خانم و یابمن بگواز آس بعد بفرموده عمل من - دستمال را با ذکر ده دیدم مرحم حاجی برمجویم یک حلقهٔ انگشتر الماس دا ده بود با قدرست پول است -

حاجیه خانم امان! این دختر را تنها گذاریدا و بجز دوسر نفردختران بمساید - آدم بریکانه بیش اُوراند مبند-

حكيم صالح فهوه نورد ورفت - مصربو دويدم جيعے فانها أيدند از حاجي معود برسيدم -

مهانان كيستندي

گفت از مائبگال ـ

گفتم-البشدزنان اجنبی راببشی محبوبه راه مره -

رفتم منزل ابراتيم برگاب - ديرم حاجيه خانم ومجوبه وسکيدند هرسه آنجام سند يُرسيدنم نها لريُو دند ۽ وُکِيا رفت په ۽

سكبينه گفت- رفتند منرزل مجوبه - از است نا إن أوبيزر-

كفتم جراته أكذات تدايد؟

سكيند كفت - دوشان او پند- بن چرې آنهم نميرودې

كفتم - خانم كوچك -ايشال بريدان شما آمده الدية تنما بكذار برعب إمت .

حاجيه خانم فردو - وخترگفتم إ شو.. برو - باكرا هِ تمام از چاستى برخاست ورفت .

منهم بشت مرش رفتم بس در- دبیم یک رفیقه است و دیگر سه از به سازگان شد

صبت بيدارند فيفركفت مجويراني جدعالم است ويزاجنين جيف أدر بخورشدة ورتيم ميات

بربيه وببشيره جان ديواند كمنيتي خو درا بربي حالت انداخته ؟ آل كل رُخسا رشهد رجهانت بيشمرده و

بربشان كمث نذر كر به بينه نكانى يكنى ؛ چرا برخود رم نى نما ئى ؟ نهان عرب درخا نها محي خود بجرعينج كُ

توشیخ ندار ند- ا نقد رنیگذر و که داستان تو ان ابن ایل دمون و وامن و عدرا خوابرت در

تصنيفات سافة درجاس مع دراً روطنبور - دائره ودف فوامندز و - يا ده گويان مدرراميدان كرمانا

از جبربس ندارند - شاليته شان وارب شمانبست برز إن مردم أفتادن مسوانباشد خود واقرال خود را

از دائره عفت وطهارت بيرون كردن - كه عاجت اين كار وهيم المت ونهال إي حال باروسوائي آرد-

اي افكارعاطل را فرد بنه و اين خيالات باطل را يكسو بكذار - ويشب درخانه خانم بددم في ختران

بحمح ترتيب دادة مركي لايق خوداز شاح كليت ميكرد ولطيفه ميكفت مراعصبيت دوستى دخوابرى

دائلگيركشند فاقتم طاق شد - جواب بركب را بطور فرش دا ده بغيظ برخاستم -

الله بعد السب المدر فانم بن گفت مترس الوكتراز نوام رفوانده ات نوري مشد

بكها أدرانسيا منسيانوا بي نمود - زيراكه درياب كلتب تربيت شده ابد - يرجع وقت آب رومان از دست

فرونمیگذارید و بدیگران طعنه زده که عالم دمدنی به بینیم به بینجه از این که آن علم و مدنیت شا بسرشماچها خوابدگر و چه خاکها خوابد بیخت ۴ انخرنین چشور مان خواندن عشقها زیست ، با عشق با پدساخت و در بوطهٔ سخوابا پد گداخت عنقریب می بینم کددر <u>جر بوا</u>خوا مهند او شت که فلاس خانم از بهوم بشکرعشق خودراکششت . شخوام برود بردس ، مکن به مینیم کردشهایی ندار د سود .

مجوبه او به مخان بخود پچیده گفت مخیقه جان خلی قدی داشتم بخوابری و کیا گئی آو۔ اگر فی الواقع چیس امت ، واپی گمان که دری من رفته راست است بلعثه رون و مرزش غودن ولی درون محرف ولی درون بخان بخود پچیده گفت راست است با معنی مرا به تراز فیش عقر بخان بخان من که در دوارم کرانوی مرابرش می بخی و من چربدی و چرفطلت کروه و و چرالی شابست ارس بشروه کر رسوائی یعقومت آن بر توجم مرابرت بکنده نوابر جان غیار نیک من با تو در یک ملتب ورس نوانده ام در گرسوائی یعقومت آن بر توجم مرابرت بکنده نوابر جان غیار نیک من با تو در یک ملتب ورس نوانده ام در گرسوائی یعقومت آن بر توجم مرابرت بکنده نوابر مان چرفلات شرع وعوث مرز ده و بخافر بکر رفته و کرانجا در در برا به مراب به مراب که جان با شدیعیب او مرت مول دولی نعمت خود را خود داده ام و مراب این می و برا ده کر در دن ایش نسسته تولی در این است تولی می در این مرب که بلا و بی در او در گرفی موز ون ایش نسسته تولی می در این عرب که بلا و بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی می در این مرب که بلا و بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی مراب که بلا و بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی می در این مرب که بلا و بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی می در این مرب که بلاد بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی در این مرب که بلا و بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی در این مرب که بلاد بی در او ده گرفی موز ون ایش نسسته تولی مرب کری کار در سرب کری کار دست

من آن زنم کرہمہ کارمن کو کار ایست مزیر مقدمہ من ہم بسے کلر دار بیدت

مزیرندنے بدد وگرمجواست کد بانو

ولے بمرد خدا پیشدام پرستا رئیت البقه اگراُو بمیرویمن خودرا نوابه کشت میداند که پررا و مرا برز رخریده و من کنیز زرخریدم او مول دولئی در المعت دسبه به بیات وغیرت ننست و اگر نودکشتی مراجرا ند بنولیند فخرمن امت نه ذیمن از به بینولیند فلال کنیر زرخر بدتاب جلائی مول و ولی قعمت وسیب عرقت و حرمت نو درانیا ورده نویشتن راگشت، جاریته با و فا وصاد قد بدو، سه

بعضمت من خدا گواه امرت معصوم دلم زلوث پاک امرت

ترقع دارم ازیں و بدنصبحتم نفرمائی دُمرامعندورداری دیجال نودگذاری سه من اگریبکم اگر بدنو بروخو درابایش كرگذاه زگريه ير تونخوا به ند نوشت اگراز دوشتی من غبار ننگے براس عصمت شمانشینند؛ کنارہ جو تی فمودہ رہ فودگیر بیرُوطر مجان^ن اختیار کر ده ترک د**ویتی نموده دُوری گ**زینید وگرینه این مقوا^د فصایح مُینخنا ل ل^ایک نهید من كوش استماع ندارم لمن نقول أكيه معمم يمنى الدديدين أن كل عذار حالت ول را نميد ني مرامعندور دار النوں اختیار دست شماست ـ در رفتن وما ندن محتا رید - بیک ننهاست - با بدور برستهاري الرحاضر باشم-بريس حال برغاسته بافهر وغصة تمام معانان عزبيز را كذاشته أبيروس أمد- ورحاليكروه براندامش افتاوه بود- بعداز لمحة وخراب بم كدمبر بان راغائب ديده -رفتند-من رفنناز الخبرر برسيدم مرائ شام ابرابيم بيك جدمتباكردة وجواب واد- فرنى عاضر و كوشت كوبرده بم خصوص أمادارم - يُون شام شديحاجيه خانم كفتم-" روز كرميتسرنميد شود مرض فر مائيد ؤسه نفررا باز ديده لازم است بروم - اذنم داده؟ بك ساعت بهارجائ لازم رفته مراجعت وده ، درمنرل خودنما زگذارده ، خوابيدم - صبح حاجيه خوانم فرمود مامروز بإناظر صاب مصارف اين ماه را صاف كنبد يواس من يم جمع فيست بهرعكوت اشاكم مشغول این امر بودم به نزد یک مخر بگفتم میرز اعباس امشب رااز بنده وعده گرفته! ون مینهاند ماجيه فانم گفت - خامدًا و دُوراست - جُوبِكانسكاسب بربندند - سوارسشده برد-عرض كردم ما راوتراموات برتى درده دفيقه ميرسم - چدلازم كردهاسب راز عمت ديم-علاده باعات مم إماس كرده رست رُرسيد- جرا و گفتم نميدانم - كالسكري ميكويداز آن روز كرشما آمديد چنين شد فرمود يكاشك بمرتصدق مرابراييم بيك شدس ميرزا يوسف امروز عرم كباب شد كرسراوراتراشيدند. بكاو مسرانه مجوبروك الديواشكيني أن مراياك ميكند فيدانم

عاتبت انبكار بركجامنجرخوا بدشد-

قدرسی تسلیت و دلداری داده - حرکت نمو ده - واردخانه شدٌ دراطاق کو بیک نمس آ مغرب و شام براخوانده - رفتم مجلس - ماجی عس آقا - حاجی ... تبریدی مبرز اخلیل اصفهانی و دا ماد حاجی محس آقا در چند نفرد گیرچا خراو دند - است

بعداز تیبت وسلام - ماجی تبریزی بامراج گفت- مان میزیا بیسف غیبت تبرید

ميكنى - بعدًا ينها را بابراهيم بيك خبرخوابم داد- عاجي محس آ قالفت ـ

و خبرنداری کرابرایسم بیگ خودجها نوشت ؛ با خدیج شادر مهانی چه عبشها کرده ۹ دخیانهٔ

شاهِركفته ٩ في الواقعة آقام برزا يوسف برجر نوشت مجع وسن تداست "

كفتم واكثر مطالب رابلاطات عديده مرف نظركروه أوشد است

عاجى محن أقا كفت والوسشدة ورفرون بشابسواده خانم دارونه سرفرود أوردى

فراشان تراج بكارى كردند ورستست

كنقم بلر عفيقت دارو

حاجی تبریزی پرسسیده بهگونه واردنه سرفرود آوردی دچهشا بهراده خانم ؟ حاجی محن آقا گذشه میرزاعباس مرکسهن مر دبر دیش بخوان به

گفتم من كدمنكرفيستم - دراسلامبول خودم خواندم - بيه كم در با د نوشند مرع بدرشابرا

فالم من جركاركم ؟

درشانهرو دخیم کردند- باید درشیس روسه ایمها رکوع نمائی و در قرقین بهدر فیت بدیوارکردند- نینال تصویفوهم و را بنجابهم باید خم شد - احتراماً خم شده - بکیار دیم چوبست که برمر و کلیام میزنند-

درآن روزبیات ابرائیم بیگ جرمالے درت داد تصورنی شود و رنگ رولیش اله افیدا مانند فرغال سیاه گشته بود بید قدر وشی کری و بار باری وجه قدر دُوواز طریق انسانیت من بخیاه سال طول مدت غرب ته اینها را فرامیش کرده بودم - حالا خیال میکنم کریچاره ا جداد مااز دشت بخیار با دیده اند ؟

بهمدانبها نتیجهٔ قانون وعدات است که نیکت ختی حکومت درعیت دا فراهم می آدرد- ورید مخلوق خدا بهمدازیک جنس واز یک لاعند- و لا فرنیش ایسیج فرتے ندار ند- فرتے که سبت دراخلا گ مذبیت وقانون ومنا دات و ولتی و بلے قانونی و بوشی گری ظلم دبلے انصافی و دلتبال است -میرزاعباس گذت - بُوسف دیشب سیاحت نامه دا برواث نهماله کم میشنول نوازن شده - ناکاه دیدم - آناب درآدر نمازیم قعنات رحقیق آین مصائب بید در بیلے که بارایم بیاب وارد آدر- خیلے قربت قلب واشته کرنیمهٔ جان خود در با با نیمارسانده است -

شبحان الله !اگرهبهمیرزا ام یکفته بود - ابرایهم برگب باآن فیبرت دنعصتب وضع اران ^{[ا}

بسنديره فصرم شده رشيكر وو-من با ورنداشتم-

محنقم بجان توبه بازبجان نویمن بهبار وضع ایمی ناگدار دیده از د نبهال دینم باین می این می باین می باین می باین می اس التماس میکردم یکه با گوخبرند مهند- وحرکت از راجت را که میدانستم منافی طبعیت اوست منع میکزدا واز راه دیم گرا معامیم روم- در مرز نویسه آمیت مرواز تر دل بیکشید-

يكبارمبديدم وركوجه مردارا ثداخته تعقن أوعالم رافراً كرفت سكال وَورمردار حافقه زرده

بهماُ درامی دَ وند و بهم خود شال را بقدر نیم ساعت استاده گویا منتظر فراش بلدید د پولیس او د که صرا کند. و بگوید مین این چهاوضاعت ؟ ادارهٔ بلدید و پولیس کو ؟ نظما فت مجاست ؟ وراس حال میگ گفت نیمحان الله مگر این مملکت مجلس محید ندارد- آخریزاین وضرحیت

أمرت ٩

گفتم- نوردیده!ایستادن ورانیبا تمرئید بدر صحیه تهت گذیست - بیابردیم - در شهر - که بینی این است که محت وارد - و دفتر حکیم و دو که نیست و بیتا م مکتب و بیده مفقوداست جراح محتبرشان آن بهت که پیرش و لاک، بوده - چین آن مخود بخود بیتا می شود و یا اینکه دلاک بر رضائے فر با اما دیسکند دگا ب دیر شده و دفقر بایمد کمرمان عالی به برخی کرده - یک زده ، دیان دیگریت خون آلود کشته بیک فرقی او میر شده و دفقر بایمد کمرمان عالی به برخی مدان عالی به بینی دستی کوره بیش و او خه بشا به آن دیگریت و میدول سوال و جواب اعم آزین که ظلام یا شدیا فالم - گرفته بقد رمید در بیل افرار ده را می کند. ایدار نیستی بیرون آن مدن از خانه نداشت و آگر بهل نماشت باشد بیجب فلک به ندی که نماست میر نزندش کرفدرت بیرون آن مدن از خانه نداشت و تا در ماه در بیستر بخوا بد عیالش از که شاق میر نزندش کرفدرت بیرون آن مدن از خانه نداشت و تا در ماه در بیستر بخوا بد عیالی از که شاق میراندش کرفدرت بیرون آن مدن از خانه نداشت و تا در ماه در بیستر بخوا بد عیالی از که شاق میراندش کرفدرت بیرون آن مدن از خانه نداشت و در میاصت نامه نمی دانم بی دامی می در از بیانی شرید و در با این کرفت و در میاصت نامه نمی دانم بی خیال ننوشته سرگردشت و توجه ندر مدرساست - اینم از میام شرید تا مه نمی دانم بی دامی می دام می دانم به براد د و صحبت با شیم می در می در میاست به براد د و صحبت با شیم می در می در می در میاست به براد د و صحبت با شیم می در می در می می در می می در می می در در در می در می

صاجی تبریدی گفت - بگومیرزا بوسف بازاز تبریزچاخو این گفت و برگفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت و گفت الگفت البنته یا قیمان می البنته یا با صدوق است بینانجه اثر مراغه بسور و فیمان با با صدوق است بینانجه اثر مراغه بسور و فیمان با با می رون در میرون شهر و و فیمان و البریم مع رفتند - قدر می رفته یک بیاب داد به دیخوار قان -

بیک به گفت - ما به بناآب بیرویم - فوب شد با به گیم بهراه بایشم - ما جائے را بلدنیستیم شما بعض چیز با را نشال ما بد برید - قدر ب راه رفته چول بدلب جوئے آب زلال جاری رسیدیم - بهمه بائین آنده وست قمر وسئے صفا دادیم - بعدر فیق تازه دو وستی آب برداست به سده فدنونشاگفت بهمه بائین آنده و برسول ایسی فدا بولیم برد برد - با زقد سے که راه فریم - رفیق داده مال سفره نو درا در آورده - نان و بیر دگوشت نزب مانده فورده و بیس گفت - امحاد الله در العالمین - الله ولیعهده محرور سول - ابرائیم بیگ بروسیمن نگاه کرده - اشاره نمود که این مرد دلیوانده الا ایشعراست - دلیمهده محرور سول - ایشی بیموق چرمی دارد - قدسے راه رفته بیمیشده فواسیم سوار شویم الله دلیمه به مرور سول - ایشی بیموق چرمینی دارد - قدسے راه رفته بیمیشده فواسیم سوار شویم به مدار د میمان سواری با زگفت

" الله وليعهده عمر ويرسول" ابرابهم بيك گفت عمومان اسم شرليف شما جيست ؟ گفت يهجلي -

ابرائيم بيك گفت - ايم من ابرائيم است - من رفاقت داريم - بابدنام ونشان بجير بدانيم- انهيم ميث من ميرزا يوسف است -

عفت فيليخوب بيك كفت عوجان-الشاجيزة فرايم بيسيد-كفت بيرس -

بياً من بركس ش كرد ورئ مكام أشاميدن آب أو خوردن ان وسوار شرن شماكفتي

الشدولبجده عمروبرسول-ايسفن كرربيدموقع جمعنى دارده

آ قائیمیگفت -البشای رانبرسید کونخام کفت من وظیفه نو درابهتر میدانم -بیبارالتمان کردیم - کرمایم از مجین حضرت ولیجهد د دعاگدیئے آن وجو و تنرفیجیم - اگر ترخی باث از مامترس -کردرول محکاه واریم و سبکسیا فشاننمائیم - و آمکیک کیسره ازیں ولایات بخارجہ خواہیم ت یجلی گفت میخی چیزے نیست بچوں روڑ سے صدیارایں وکررامیکنم -اگر بنا شود بہرس علّت را بگریم یمامی و تت من ہم کفایت نخوا پر نمود - علاوه این مسئلہ طولانی وازر فاقت ما و شما بیش از کے ساعت باتی خاندہ - درای اثنارسیدیم کمنارفالیزی که بچیدان تریزه و مندواندمشغول بود-ابراییم بیگ گفت آقایجیی برویم درگاباری آبشان نیشینیم وقدیسے استراحت نمایم میوه بخوریم شاهم داستان خود را بگوئید-

يمني كفت منهم كمن بدن غليان بيل دارم اسم الله و رفت شستيم بيا كاربها وب فالير بيروس كونيم و بين عدو فريزه ومود واز جيده آورد ورمنابل ما گذاشته كفت وسم الله و الدر بيروس كونيم و بين عاز بداستان خود نهود: -

و تقریباً می و زخی یا چهل سال قبل کرمن قریب بهی سال بودم - بای نفر دورست ه بالاحد ام دختم ، که نفریباً ببیست د چها رسال عمر واشت - آن جوان - رشه نه خوش و موسئے عبری د شهست ، کم کم بقمه و قداره بستن میل نمو د ، نکن پدرش برخیراز وفع بهیسر - فواهری بدالاحد زن ابرایم خلیل سلطان بود-انبهم بهم بند بادرز فی سلطان قربیج ما قی میگیرد - سلطان از مذبورا زنرن سابق بیسر - نفرج الله نام شا نیروه ساله آفتا سلعت و نیکو صورت شهر رز مان - بوسف دوران داشت -

 مارا بر دند ور دارا نحکومت - شب را درجس بگاه و است فردا ابرابیم خلیل تمده - مارا بحنور خواستند - رفته تعظیم نموده ایستادیم - سلطان دست عبدالاحد را گرفته بحضورت بیره گفت ایس نوانی من است - و مرابم نشان داده گفت - انبهم خرج مطبح نواب والا امیرزاده -

فی الفور حکم شدیم بدالا مدرا بدول سوال و بواب سربرید ند ودل یک شهررا سوزا نید ند مرا درغ ال کند نگاه واشتند بول نودم به چیز بودم و وجهٔ معتدبه کرمبدب اخلاص تواند کردیدنداشتم - وائی بنده صد تومان به میرزاده و ده تومان بفراشباشی داده مرا زهبس نجات ادم ور دبخاند-

نددیک بغروب تمام نویش وا قربازن و بیجهٔ در صون خانه نه در من جمع بودند بیون در سرشب مرا از خانه طعام می آوردند، بازندا نبان که عمرره و نصب میخضبی بیم داشت توام میخور دیم به ازین روظا هرا بامن مجت کرده بود -

گفتم-امشب بهم برندانیان طعام بفرستید- دراین اثنا زندانیان نو دو آخل خاندشد و آبسته بگوشم گفت- بهبرزاده برائن نوخلعت فرستاده - بیرون آ داستقبال کن مین از جائے جسته، خواتم بیرون روم - زنبها بچوم آ درده مراکث بدند باندرون -

بعدُ معلوم شدگفتگوی خاص دروغ وحیله بدده - بداز نشل عبدالاحد ابراییم سلطان تبرریه رفته به بهاعدالملک عامض میشود - آنهم حالات را بعزیزخان سردار میگوید - عزید خارجهم ممکند د و نفر آردالی بروندم را غمه - اُدرا دست بسته بیا در ند -

ضباعالدولهازاین نقره اطلاع حاصل نموده- بک نفرجایا رمضه ص براغه میفرستند به بهرخود موکداً حکم مبکند به کرکیلی را دوشقه کرده - دم در دازهٔ تبریز بیا و به دو سردار مگ کبست کان محل حکومت من تبواندا دم بسرو به مرانگ است این حکومت بل زندگی -

اي رقم نيم ماعت بدراز استخلاص من بمرا غيرسد- ميرزاده مرااز على محديبي في شباشي

م خوابد-

دندانیان میگوید بیجی بی اعتماد دارد - میروم - با حیلهأ وراگرفته می آورم - با چند نفر نراش آمده آنها دم در مبدمیگذارد - و بخو دیخا نه می آید - نویشا و مدان من این فقره را که معلوم کروند مرااز سيت بام برنبشت بام مرد ندبيرون شهر- كدبطهران نو دبيرم بفرستند-

محداً قائے قالد جی باشی ہم ازا قربائے است برجوں درز نداں از جہت نارائتی و فاقتیت بیاری عارض من شدہ قوت رفیتن لطہر انم بنو دیشب دیگرمراجعت بشہرم دادہ -بردند نظامی کر باصطلاح بست است - با وجودایں مرا در سردا بر نبھاں داشتند-

وائى س رفت تبريز - روز جهارم محصلان غلاظ وشداد سرداركد كويا اولا دنمرود وشداه بوده وارد شدند، ازا قوام شصت و برنج نفر شوارى كرديدند محصلان كدييك نائب حيد كوربود - قراول بباغ خالوه خالوه المدامشة و بيش حجرة خالويم جائم زده و خالتها ودائى وخاله را خالى كروه الم دويال سبخ خالوه خاله جربوريا جيرو ويكر نداشت جمع كروند و محصلين درخارة مالشست وبهرجانب بيش جيرة من واقوام مراه مده كه اگر مرا بيدا مكنندشا يد تبوان از اقوام مجض دا بدت آورده مداخل نمايند

برروز محصلین خرج ازگدخدا وفراشیاشی حتی از نووا بیرزاده میگرفتند - الحاصل بجاز اسه اه دائی من از شرین نوشته بود - که مرااز بیرآید به بهترین درخا رئی جدفر دائی دلال که قرابت دار بم بهترین درخا رئی جدفر دائی دلال که قرابت دار بم به برین به در بردار و ساعدالملک در چین بود ند - اگر دو بسرطو بائی ساعدالملک رسانی در به برین به در بردار و برین به برین به در بردند به به براز دو - بروند به براز دو - بروند بردند برای به براز دو - بروند براز دو بردند بردند براز دو بردند براز دو بردند بردند بردند بردند بردند براز دو بردند براز دو بردند بردند بردند بردند بردند بردند بردند براز دو بردند بردند

" این قاتل بسرت! چنام پختشفیٔ دلت میشود - با اُور فنا رکن بااین تکم محکم فود مخاری: سلطان وتنم را گرفته-ازاُر دو میرون برد دٔ یک امپر مال به یک نفر تو پنجی داوه گفت -

" بمیرم بیا وائه بعدا زساعتے سدحال بمیرم آورده - دریک جاری شد-آتش زدند. بمینکه بیرم باآتش گرفت وشُعلاش لبندشد - سلطان ردیمن کرد دگفت: -

در پدرسوخته ما در مخطا - اکنون نرا چان بسوزانیم که لذّت آدم مرزاندن را به بری" از آنجائیکه هر که دست از جان بشوید - هرچه در دل دارد بگوید گفتم - بهرسوخته - مادخطا ندن فلال نوابر فلال تونی - اگرین به بسر تو بدکرده ام سرا وجزائے نو درا خواہم دید - وگر فرخهید شدی در در قابر خ در در در قبامت عوض این آتش ترا در نا دیجئم به آتش خواہم افکند کر تو ہم لڈٹ آتش جہنم را بسری -دریں بین بیب نفر تو بچی میں بصورتم زر - بول دست بحد بودم - تعت بر دبین اند ختم - جا مہلئے مراکندند - مجد بیرین جبر بسنما ند در آن حال بیک نفر فراشس آ مدہ گفت : -

سردارمیفرهٔ بدیجُن سوزاندن آدم منافی باشرع وعُرف ست ابنته سوزندانش را موقدت کرده بهنوان ویگر مکبث ند سلطان را او قات تلخی زیاد رُرخ منو د. گفت:..

من با يرجنان قائل ببرخود را بكشم كشفئ خاطرم شود يحكم دا در بين را حضر نمو ده ما زرده سر با يم مهمداست تدخاك بربرد ند - رئيسمان في بقد من گرفته و دى زمين را مساحت كردند - بكبار از دور حيفة نما يان شده - سوايس تباخت الدوگفت :-

حضرت والانفصر ركیمنوا بهند-ازانفاقات حضرت والااز شكارتشر لدیت می آورد ند-از دُور ما را دیده سوال میفرما بد- چگونگی را بعرض مهارکش میرسانند. خود بخرگاه ولایت عهدرفته از سوار با بیک را برائے احضا زین میفرت د-مرادم چا در بر ده گفتند ، -

بروگريد وزاري كرده التاس كن- گفتم :-

اسبعد برائيس ما فركند و وش بيم سوارشكده مرا برد ماجي جفروائي سايم و

برگرود-انبست ما جراوس بب ا دعیته من بحضرت ولیعهد -ر

اكنول ازشما انصاف مطلبم اگر در مرنفس دودفعه دعا د تنائ وليم مرانعايم از

شکرنیمن او بیرون توانم آمدیان و زیراز درگانی من از اوست - صاحب عیال واولادم تحصیل رزد نے کوار جیت از بیرون توانم آمدیان و زیراز درگانی بخشده - در تقیقت من رنده کرده و بیما الشد ولیع بده عمر و برسول - تا زنده بهتم وروقت خواب و بهداری -خوردن واشامیدن نشست و برخاستن این ذکر وروز بان فست - اکنون تصدیق کنید - عملے بصواب بنایم می باند والتر ولیم بهند عمر و برسول -

بے اختیار مرارقت دست دادہ۔ شروع کردم بہائے ہائے گریستن۔ پھی گفت ۔ با با جان اچر ہا گر بہ بکنی ؟ سپاس خدائے را کہ کشتندم ؛ مرانسو اندند۔

وزنده بكورم كروند-

المحقتم بحال این ملت فلک ده بصاحب میگریم کذیبت این بیچارگان بیچارا سبت برست کهامپرده شده ،

ال مكارى بيسيد-اين كدام وليوبداست،

گفت - حالابدرگ شده در تبرید است و مظفرالدین میرزا اسم دارد . بهر گرید الله

دليجمده عرد يرسول ميكفيم

دراک مال دیدم-ابراتیم بیک مات وجهوت و تیجگشته- را و خربزه خورد- را مازم خودیم-انعام فالیر یک لادا ده موارشده براه اُ فنادیم-

ابراہیم بیگ بایجی مرادف میراند منہم ہارفیق اُور بیش ایٹ ال مراد و میراندم -بین بجت بیفیقش گفتم- درایں جو رملکت چگونه زندگی سیکنید۔

گفت عمومان- بهمه صاحب ملک دابل وعیال سنیم بنیتوانم ترک عیال گفته بهرت نماییم - برخسم کرمکن است باید موثت و ماخت - رئیب وطن است جبه توال کرد-

گفتم یشیخ سعدی چندین قرن پیش سروده سه سعد پائت وطن گرجه حدیث بست صبح نتوان مردبسختی کدمن آنخب ازادم

برايشت سرخود ملتفت شده ديدم ابراييم بركب مكالمئر مارا ميشنود. فوراكب

نروبسته دم در کشیدم - باز آثار نفیراز ناصیداش نمایان و به دیدا بو دیمیرزا عبّاس گفت - واقعاً الله دلیعهده عمر دیرسون - شارا بخدا آبین بگوئید - بهرآین گفتیم - بازیدا اختیار گفت -اگراندک دیر ربید بود بیجاره زنده در گور میشد -

هاجی تبریدی گفت حقیقها محصوم و بهگناه بود به خلاصیٔ این مرد مظلوم بحکماً بُهر کرمیم سمن احیانف گفانما احی الناس جمیعاً ^{۱۱} گویا حضرت والا یک نفر را زنده نفر مود تما می مخلوق وابناء بشر را دندگی مجشوده ۱ این احسان عام ونیکنا می تا قیام قیامت با تی خوا پد ما ند-

گفتم عرار در در ایم بیات دیای طبنت و ستردگی سیرت و نیک خطرت مفرت ولیم به مینید میگویند - امید واری ابرایم بیگ بم به بادشایس حضرت والابیاراست -

میگفت-انشاالد تفالی بعداز جلوس ولیعهد به نخت سلطنت مورو دی عموم ختلالاً ایام نبطام و رایشهٔ ظلم وطفیان از دینج و بن قلع و قمع گشته، ایران فزال ما نند بهار گلتان نوابدنند-زبراکداز برج و مرج حالبه وظلم عمال و تکام و قودن کامل بهم رسانیده- بهدرا باحس وجدا صلاح نوابدنمود-

ماجی من قالفت بنا بخرابرایم بیگ درایران سده و تفوق یا بد-البته ایران می بیا در می بیا بیر وصاحب برخم عزم کرموید فیالات شاه شود - بگذار ندیم سائیگال درایران سده و تفوق یا بد-البته ایلان تی خوابد خمود - و لی این سیاحت نامه مرا د وروزاست فیلی مضطرب ساخته ایران را نااین در جربر بیشان نیمدانستی - برگاه فیراندا برایم بیگ نود مدعی آل نیمدانستی - برگاه فیراندا برایم بیگ نود مدعی آل شفال بود واکنول با آل بیمد تصرب و فیرت که واشت ایم را نوست ند - چار دنا جار یا بد اور کرد - بدید نیست که ابراییم بیگ بازیم بمناسبت فیرت و تعصب فطری در بعض جری با برده بوشی می کرد و باشد -

میرزاخلیل اصفهای گفت-این جورنی ایر ماند. زمان آن زمان بست مالبته گریش طبیعی عالم خود بخد دیمهٔ عید بات را اصلاح خوابد نمو دیقبل ازین بهدر دشن زمین وشت آباد بودنیال نکنید که ایائی مغرب ابندا مدنی از مادر زاده و وشتی گری نداشته اند-شنیدم - در بسبهٔ نبار وزست از مجلس رؤسائے ژوحایی جان بیگنا بین اشهم ساخته بسوزاندن و به فتوی صادر شد- در دسطیمیدان شهر در نظرعموم علی الروس بهیزم فرا دانی سیختهٔ برنواندن و به فتهٔ برنوند و ماتش نروند - تا جوان تهم را باتش اندازند - در آن حین با دشاه جوان فریلان از آن بالا در نموده برگیرسید چهره کام است و گفتند - این جوان نو در وسائت گروهایی متهم است. با نششش خوا به ندسوخت - با دشاه جوان رؤون از راه و اسوزی وانسانیت گفت میجاره وحیف " وفوراً از آنجا گذشت میجاره وحیف"

بعداناتمام من تهم برئيس رؤسائ روحاني جربروند بادشاه ازميدان گذشت جوان متهم راورآن حال ديد وازراه ولسوزي وانسانيت گفت يجاره وجيف»

کشیشال درین خصوص مجلس شکیل واده - بمذاکره پردا فتند که واسوزی دیمهنگفتن با دشاه تو بین نشریعت وطراقیت ماست - بهذاشض با دشاه بهم سنوجب سوختن گر دید.

این خبریپادشاه رسید که کارت از کارگذششد - بریوفتن شما بهم حکم قطعی صادر شده آ پادشاه بیمشیعی تنها بخا مُرتیس روحانی رفته بحض ورود خود را به قدمها مُنه تُبیس انداخته آغاز بهر میباری کرده وگفت : به

راست گفتهاند من بیچاره وحیف گفتهام و دوشدم نویین بوده با ایس فن با ده آ ازطریق نوعیت وانسانبت برزبانم جاری گردید - حالا بخاطر خدا بجوانی من رحم آورید واز تقصیرم ورگذریم رئیس بعدا زنفگر بیا رجواب واد - فتوی بریوختن توصا در شده - ناسخ نتوال داد . لکن فضافی عاضر نموده از گرگ زده ایمی فود دا در شیشه بگیر - تا در جمال موضیح کداتش افروختها در شیشهٔ خان تورا باتش انداز ند ابسور د و کفارهٔ گذاه ار شود -

پادشاه روشی شده فوری بطرمودهٔ رئیس ردحانی نودیمل نمود اکنون تماشا کنید که چگوشا وصاحت صنهٔ مدیبت راجم کرده اند ایست کرخ میکنم.

ه دنیا وشت آباد بوده - به برینج اصلاح پذیر رفته - ایران بهم انشا الشرعنقریب بدائرهٔ
محودهٔ مدنیت و رآمده بمداری قانون مسا دات عروج نوابه نمود - چنانکه نیات حضرت ولیم بدرا ترایی توصیعت میکنند ما بیر بسید اربها برائی آبران است -

كفتم- "قاجان -سايرمل وعاكك رابا كب نفر إدشاه عاقطے مانندم يكآددي زا پون

بداین نموده دیا ملّت رامطبوعات وروز نامها بغیرت آورده ٔ وادیاء وحکما تنصنیفها کرده کتابها وربيداري ملت اوشتند مصائب رانشان داده بيشن بيم بمركذا شتند يحقوق وولت رابرالمن حقوق قمت را بردوات تخدُّ يُركُر ده جاراً ما دجلوه گريها خنديمه آما ينكه رفية رفيّه كوكمپ ا قبالشال طلوع نمووه واگرچنا ن نی کروند الیقیل چین نمیشدند- بزنشانددایان یک نفرندیم بدین خیال که عيدب دولت وملت را تقلم أرد- أكد شعرابيندخاك بريسرشان تمام تواس وخبال أنبام تصربتست كه بك نفر فرعون صفت نمرد در دش لا تعرب نبوده بك راس يا ليسته لنگ بگيرند- و آنج يهما بند . جد توصيف كنم كرغرق در موجوات ركيكها ند- ع

م نکس که نودگم است کراره نمول شو د

المنج علما بيبا شندا زمستا تطهير فراغت عال نكرده اند-بدكان كتاب فروشي ميروي غيراز بهال كتب دولست سى صدسال بيش يهي ما ليف وتصنيف جديد ديده ميشود والركتاب زة بهم نوستند شده فقط تغبر الم واده مطلبش جال است كربيش بنال نوشد اند-

يك وزير واميرا نديرم كه يك جلدكتاب تشكيلات تشكري وآدب خانر لولينيك اصول ملك دارى و رعبت برورى ووضع اخد مالبات وقانون عكمراني ومساوات رانفلم آورد باشد- بیج و نت درخت امبد خود بخو د نروئیده و إرنیا ورده - واگریم آورده قابل تمتع نبوده است ماندميده التي حكلي تلخ ومشوريب مره بيشود-اگربهاصول مربنت نهالي را بدنشانيم وزبيت کنیم-الهنتهٔ نمرشس لزید طعم مشکر بخشد-انسان اگر تربیت آهم میشد- افریقائیها مانندهیوان ببود^ه از کر^ا ما ما الى امركيا يهم شل مردم افريقا بووند-اينها برست انسانهائ كامل أننا ده-عاقل وكالآترين ملّت رومه منهن شد ند- آنها پیتر بیتی وشی و باربری ما ندند-

گذشتازین کدام کائیمها حاصل زین را بروا شند-نستدط بهرایستی بوین بهم با فته و نوت برق را با طاعت و فرمان خود آور دند. و اله در مملکت ما با آب قدرت عظمت یک مکتب ک^{رمعا}ش براندسوائے علم نقلبرعلم دیگرے ہم میست کرسر مائی سعادت کیے ممکنت ونیک بختی کی۔ ملت ز أن ماصل تواند شدنداريم- ورأل فأك وين بب روز نامها نتشار في يابد- وأربهم باسم يافت شود عبارت ازود بإرجيكا عدامست كتهفته بكبار دررو مصنك بازعمت زباد طبح بينا بندكو

مندرجات وعناونيش يك قار برولت وملت فائده ني بخشد دوز ناحمايرآن واطلاع شابرزنره مايايند-

سی سال قبل جزائر شرابه ن فقط دارا ئے سی روز نامه بود - کدتما ماموخرون ولا طائل بر از آیان وا فلآع - اکنوں برزار روز نامه وجرائد بهفته گی ورسائل ما ایندا دبی وسیاسی در آس مملکست طبع بیشو د -

حابی بیرون گفت - آپوست ابس است - ساعت بهفت شد بین فرداشب در بنده خان تشد بین فرداشب در بنده خان تشریع با نمام رسانید گفت میبیت روز در تبرید بشارهمت داده ایم بس است - دیگر در ابنجا زهمت نکث بدر گفت منظورا جناع احبا واصد قاست کرصیت نماشی . ایم بس است - دیگر در ابنجا زهمت نکث بدر گفت - منظورا جناع احبا واصد قاست کرصیت نماشی . نقل زهمت در میان فیست و تعارف بیم لازم ندار د - البشر آقایا بیس فردانشب تشریع خود ده من بیم خود دا من بیم خود ده من بیم خود دا من بیم خود ده من بیم خود داران من بیم خود ده من من بیم خود ده من بیم خود داد من بیم خود ده من من بیم خود ده من بیم خود

على الصباح برخاستدوگافترمجود يكانه را بجلسه مى آوردم كه ناگاه شنيدم دراطاق را طراق طراق مرزند-بعدازا تمام نمازگفتم كيست و مجويه گفت منم يوسعت عمو- مراز دشنيدن آواز مجويه وشت عظيم عاصل شده - فيال كردم كه برائيم بگيب را حال دگرگون شرق باستهال برديدم-خير اشد و چه خبراست و گفت - انشاد شرجراست - موزده آورده ام - امحدالشد نود بخود آفانيم خبر شده بادست اشاره به بخدان كرد - وأستم آب بخوا بد - دا دم نورد - چېره اش خيا د بشانش و روشس مست شماراموده آورده ام - كه بيا نبد و به به نبد - نبم خير شده مينگانكيد كرده است - برسيدم -حاجيم خالم كجاست گفت - نزد بيك نوابيده -

بواب دادم که حاجیه خان به دارست تا برخیر د نیمبنوانم بیایم مروز دگانی شمانچشم. بر و بدنجد می آیم- افشا الله تعالی کم کم بهدم چر د و صحبت بهم بیکند -

مجوبه چنان دلشاد و نوش له د که گویا دنیارا مالک شده - بعدا زمه عقر زند دیدم .
واقعاً رنگ ورویش نسبت بدیروژبیارفرق کرده ، علامت بهبودی از ناصیاش به پیاست .
مجوبه گفت - چائے دم کرده گفتم - بیار نیمیں که آور دیبیاله را دست گرفته گفتم : ماری کا ورده بخورید - فوراً "باحق یا مدد" گفت و جائے را فوراً ا

لكن در منظام نوردن أب از گوشتر چهانش جارى بود - نزديك أونشست بالايش را ماسس داده گفتم:-

بازقانبیت درست کنید-وقت عصر در باغجر بدده - دیدم بیجیم سیاه عربی آمده - مکنید بحاجی مسعود و ا دورفت - حاجی مسعود را آواز کرده - آمد میرسیدم - مکنوب مال کسیت ؟ وازگیات؟ گفت - وخربمه ایربخانم کو چک نوشند گفتم - اگرچه درست نبیست - بها برعایت قول صالح آفندی شدید وعده و عافویس و یا رمال باشد - نخافل متوال کرد- مکتوب را گرفته گشودم به

ترجمة فارسى عنوان مكتوب أزين فراراست

" ازجانب مجمّرهادقد - بطرت مجرّه صادفة فود مجوبه فالم"

عن بردهٔ مجوبته محترمت من مجوبه هانم - سدر وزامست منهم شل ننما پریشان و خسته ها طرم و مسلی قرق مبان ما و شما بهمان است کربریشان حالی و کدرشما از بهم شکوشت حال گشته و عصنه کدور مجهات از دست درازی خشم غیرت و صبیبت - زیرا حوادث که کمان منح کردم درخواب دیده باشم - در بیداری دیده و مشایده کردم - با وجود یک و وازده سال است با بهر گیرانیس و بلیس بوده - درعالم صد منه و را سمه و بهرود ها - درآشکا روخها منجوا براند انس گرفته و مجت و رزیده بودیم - بدول اینکه زمانب منه منه و را سمه و دراندی وازه درت منافه خود را ندی وازه و شود - خانب و خاسرا رودات خامهٔ خود را ندی وازه درت منافه و حال آنکه ع

نبوده مجزوفا داری گٹ ایم ان آس ساعت نبول این ارزه گرفتا رکشته و تاحال ہم بحال نیامدہ ام مفارقة الاحیاب الشراصوب

نميدانم تقصيروگذام هجيست ؟ بجزائيكه بطائي مهرود فا و صدق وصفا، وخلوس الأدب ا ازراه نيك خوا بي نصيحت كردم وصلاح ونها و آخرت تراكفتم ا فسوس كرشخنان مرامعا ذالشر شوء علن بندا بجال بندادم كه نصابيم مشغفا ديم مراحل بغرض نفساني نمدده و حال آئكدا برام م بيك برادر ضاعي نسست مادرم آدرا شير داده - آدم ابرا دروس اورانوا مرم - خبال ديم سينوده ونسبت - درنظرم - بهرج بيو گفته ام نفرنظه و را به و رنگر گلش جمیشه بهار تفدس دان انسانیت و مصبل جمواری جملیت و انسیت که در تفیقت جیت و ننگ صاحبان بوش دخرد و آداب عقل و تمییز است البشدانسان کامل مبا امرے تشود که لائے قبیتی اوراطرف نمایاں بیتمیز خزف انگارند علی تواگر نیکسه واگر بد- درانظار عوم ز ندی است - ع-

ن ي ي كارى زدن روز كل يواكليست

انسان ماقل كال از الهارعيوب خود درمحافل ناموافق در نز دهر ناكس كه عبارسنا زدخترا

اعراب بيترييت باشر بايد ببرييرد وازمقام تهمت بكرييرد - القواعن مواضع التهمند -

كوس رسوائي توجيسه بأزا رز دند

وظینده خصوصیت و دوستی و مجتت فقیره النست که دانما صلاح کار دراگویم - وازیم کطفی "د رئیم - وازه قارت آونرک مودت محتم ساگرمرا مرا اربار بایی و بخوانی و بیندازی و برما زمی من وظیفهٔ دوی وانم و خاطر خود را نریجانم - خ-

أكربواني ازيس وربرايم ازدرو يجر

ول منیرؤمندره ات اُگاه ؤ صدق فمیرت بهترین گواه است کر الادت سابقه وعقبگُرصاد فذا ا مهلی قابت است ندفر عی راسخ گئے۔

بدستانیست که هرگیز نرد ند بادخزانش

بنائے دوستی دمجت نوورد لم چنان محکم و شکم است کرمرمر بیج حوادث رضنه بر بنیان ل نتواندانداخت ؤ آن تصن حصین وقله مرتین با توب بائے کر دبی صدمہ کزیم نشود۔ با وجودایں تبواند مبلومی:-

سمبينة قلب توساف وبلغش و الركد درت خيانت مبرا ومصفاست وبهما فكارتومفك منوه است الرشوائي الموسفات بين برعافل منوه است الرشوائي اغراض وسله بعدوال كردكد ورافقاً رئاس منفورونا بين است بين برعافل و

عاظه رالازم و داجب كه مراعات وحفظ نام ونزگ ئوحقوق شخصیته خود نمایدا و نها پرچنال راه سه و كه صحبت او برمذاق تربمکنال طعم خفل دید و در برج سینه صورت مهرش کشیده نباشد و بردست جنین شخص نا محرم قبول خوادتر دلهاست و چراغ محفورش در زیج بردی فروغ ندارد نوعموم از صحبت او کناره بونیم وطری مجانبت و مسلم بوتین و وزشتن اینها را برده شرمجته صا دقهٔ نو د فرض مین و عبن فرض دانسته ابلاً برشا منت نمیگذارم ج

> چراعاً قال گند کالے کہ باز آرد بیٹیمانی دوستی بادوستاں چنداں ندار دینتے ہرکہ بازشم فیصیت کر دیا بخش کلست

خوب مروده اند قدماء، ماراست كدا زفر ما بشات آنها سرشق گيريم س

دوست آل است جمله عیب تورا هجمه اعمینه رویر و گو بد

نه كه چون شانه با سرارز بان

بس سررفة مهبو كويد

کانشکے دلینب درخانهٔ مابودی و بیشم میدیدی که بادختران بے تربیتال عرب تا دل شب درج جنگ وجلال بودم - در ملافحهٔ بے غشی تو کوسشبهدم بکن مرا باشما بیک دانشه و گامتند: -آخر زمان خوانان بهیں است که باعثق سودا فریس شو ند، افتفا رغمو دن بدانستن نه اِن قرائس سال اِن فرنگ - --لون بون، نون نون فون تمرش جزایس فیست - ع-

نرمیم آزرده شدی ورندسخن است شایرتا مال خودقال بیم از خرج را ندن ترثید خود از خاقهٔ خوایش اگاه شده اید عبینیا و سده عشق ازین به بیار کرده ست وکند سجد را زنار کرده است و کند

مرم با فی الدعای الفقیرة الحقیره مخبک رفیقه؟ مکتوب رامن البدوالی النیم خوا دره باز پنجیده مجودن باکت گذاشته میش بسیانیدگر محاجى مسعددوا ده كفتم-بىزى چوبدىدە -جوالبىل كاكەنوشت بىيا درمطالىدىنى - شابرجېزى ورجواب بنويسد كەسلاح أونياشد- ولىلفى دىكەم مطلع شدەام -

عابى مسعود خطرابرده، روزدير بواب راگرفته ندوس وردا زي قرار اود:-

"بواب كمتوب رفيقه-ازجانب مجنوب

بُورَ الله المُحْوِيةِ الله المُحوِيةِ الله فيقد عن برده من - متوب شارا الرفته با وقت مررتوانه موال المؤويان فرواي محريات شاع الدواي محارشات ادبيان گو با بليفه ويتى واتحاد بها أوردة المسه كاش مرافاط حيل كيسوال بلي بريشال بودك و واداك بعبيرت ظاهرى باند ديرة ريفااز نوبيش محروم بيشي و طبح مزدول وقوة ميره واشتح - ويرم بحر الكسار نودا و المنا المؤود و المؤود و المؤود و المنا المنا المؤود و المنا المن

عزبیدهٔ من رفیقه-توسولاخ و عاراگم کردهٔ فیظر به نصایج که کردهٔ چنان فهرم و معلوم بیشود که آشُهٔ نتر مهدانی تو منوز فرق آشُهٔ تکی وعشق وطنقبازی را ندانستهٔ ع زعشق تا بصبوری مهزار فرسنگ بهست جيف كرمن عاسن نيستم - أكر عاش بوو صفودرا ازسعا وتمندان عالم وانستم كإيل من بهمانش بو دهے - که مانندز ایخا ولیلی و عدرا نام من بیب زنبت ا درا ق کتب فضلا ما د با دنشخرا السعربية من عشق ويمرجيرايست دشان ومرتبه عشق ازان الازامت كمبازى ذكر شود . توبر كلام نو دعشقها زي مرمن ميني عشق را با بازي روليف مكن عيب است برزو . با وي با اندت وعشق عشق انت- والنَّكِينِ من ازهر دومبّرا بهستم-« ان كان قيصة قدس دبر فكذبت ومهو من انصا دنين، نواس وارم من بعدول حزايم را با ملامت بيجامر الخاني الجازات ازحق بابي سه بسويم ازوفا يكساره نظركن زيره سور ناك من عدركن اینکه نوشنهٔ دُمُن زاا رخا مهٔ خو دراندم" حاشا! ثم حاسثا! _{بندا} بهتان عظیم - جول برگ تنها وبديرسة ركورعايت مال مرضاء واجب ، دلم ورنوداً ودركر وبود-ابداز ودرفتم-ااز عشق بادى فى كمترسرائى و اگرشر كب وردم نشوى اللاً ساكت باشى - ندائيكر ريشان مالى مرا عشق ازی نام بنی - درصورتیکه تصدیق قول شماکنم این فقره مصدق صعاقت وی شناسی کنیرات وربارهٔ مولی وصاحب اختیار خود - جدفایره توازین مقامات دور و دندانستن معذوری به برميندات ايكاش نهم سينه خو درا تادل تبوگوميرغم ديرينيهٔ نود را بعدازي بمه تفاصيل ع-

كرم نما و فرود آكه غانه خار تست ده محیک مجویهٔ

ا زخانه میرزاعباس شبرینی آورده بودند گرفته خدمت حاجیه خانم فرستا وم -ازنیکی عال ابرابيم مراضية تنعف وسرورهاصل بود-زيلا كه امروزها نش نسبت بسابق ببروًا زوجناتن علايم محوده مشابره بيشد-

بون شب فردارسید- بحاجیه فانم عض کردم: - امشب را در فائه عاجی .. بترریی

موعود بستم أكرافن مبدم بدرروم - فرمود - برو - رفتم - كي شباره بود يم كم جمع شدند - دوازده نفر بوديم - يك نفريم درجيس بود كرأمشنائي بالونداشتم نميشا فتم يكوياز فزنكتان آمده بس زمين عائد - با زماج مير إن بنائ ظافت كذاشت - گفت - يوسف عمد مكور بنيم در تبرير د جاديدي و كفتم-بنده جيزوك نديده ام وكمركاربيك برج ديده الاستناست كفت: -مركسان - بكو - بكو- تفتم: -بك چرديدم كابرايم بيك ننوست، . ويرسبيد: - بطيبت و

تحفتم-ر ذرب ورجره فنمانش ستربود واش بيت كالوبها ميربرا درنتا را آورد كاساهم

يم درا خابود مبرسيد باسم من منتيب موست و

المناسك كفت ابن ودياكت إسم شاست ورا ورده وادرات خص مكتوب رااز لائه المكت دراً ورده - ظرف أنرامجانب ابرامهم بلكب برائد يعنى بادبرال جانبش سوق واده - والمعاوم بودكم عمداً إن عمل ما كرد-كه ابرابهم بيك عنوان القاب وجلالت شان ورا دريا بد- ابرابيم بيك بم مكندرا ملتفت شده - أبهته زير عينم كاه كرده كفث: ..

مركارهاجي أقا بهنزازين زعست القاب نوشتن انيست كربب كلمه نهو ويند يحفنكو بارتبعالي برسد واجى نيم خند معكرده كفت- آقاجان جبرتوال كرد حالا ديكريم شده كرنسبدت بشان وثر تبئه ہرکس عنوان نبولسند۔

ا برامیم بیگ گفت-این جبرسم استه و جربجدریت دارد که و قات عزیر خو درا مرف بود إي موخرفات ولاطائلات نمايند- ورانجاشامز وه كلمدرياد دارد

« عربینهٔ الخلوص - در دارانسلطهٔ ببرین - خدرت وی رفعت بندگان ، چناریم سزلها مسید مستنفئ الانقاب عيدة الاعاظم والتجكر أو زبدة الاعيان والاشارف - هل الناس مسركار فبارتكرم وغداد ملكا

عظم الله على الله وجردا عي وام البالوالعالى مشرف ولمحظ باد والشهيز تخوازي فروش -

ادقات ابراہیم بیگ اللخ شدہ - حاجی ہم بائے برتی واگذاشت - انوے شاہم قاہ قاہ بخند بد چېزے نمانده بود- که دست وگريبان شوند - حاجي قرچه داغي خرازي فروش ېم قهر کرده بافيط تمام برخاسته ورفت - آن شخص ناشناسا ئے فرنگی مآب گفت: --

حقیقت چه قدر بیمنی وچه تمودات ا بلهارز است و در نیست رفته رفته خلا میکان بله خارد که

الودن ميم كسرشان شال شود -

ورفوانسدری جهدری را یک کله موسیوی بودند از شان و شوکتش به بقدر برموشی که موسیوی بودند از شان و شوکتش به بقدر برموشی که موسیوی بودند بودند

یک نفر مولف معدقف بینود بدر کرانشاآت ایران محیب تماشاهارد بیک کلمه نه دارد کردر و ش به انبات و شاید باشد به برجا کرکلئه واصل باشد مکماً کلیهٔ حاصل بم لازم وطن دم کشته بایر بدم اُدینیده باشد یک دنت نفط وجود دیدم به نبود بعدش نماشد بر مزاح بدارش نمی آید - اگر در آخر صفح ادل در شرع خواندی البقه درا و ل صفحهٔ دوم به فروغ را خوابی دید مفت

برل رفوت صورت دبندو-

نوست تداند. روزید یا وه گوبان چند در محفلات بودند بهرس از نظم ونشراً نچه گفته بود. بندار بهدیگر عرنسه بیداشت وافتخاری میمود به بیکازاه با باکهال وفارلولهٔ کاغذی از کمر بهرو (گ) ورده با منهائی مفاخرت بنائے قرأت گذاشت -

" شهباز لندېدواز طبع كرېمواره كاستان تنى بدورى ارشات كاب كاك و ساك

فضارت وطراوت افروده نویم ند مرسنال او را بقرا به کالی انسار معاتی منون و مروین ساختهٔ اشهر به خشخوام بمت قضاسمت را برای دارد ساله و ربوم نظم منروری حدایق حقائق را برشقایی فاد بها را بدؤ دو شیرهٔ کلام را برستیاری شاطهٔ فکرت از بردهٔ خیال بایوان با غت درآ درده - برداری فواق فصاحت از خسارشا برد قصد درا ازلوش بموم و کوم غوم برده اید و بهیامن برکات مرکارم کرم کامکاری را در کان کرامت برگاش کهاست نهاده - ول را از کام نه نگ زمارنده تا اینجانجانده بود و برده بود کارد و گفت: -

نفت نابع معنی بامعنی تابع نفت است - ناشما بیطورا و قات نود و ما راتمام نما بیرد. مرد کهٔ فرنگی از علم خود یک ماشین اختراع مے نما پد - دفعتاً صاحب بیب کر ورفر نگ بیشود بشد بیم باسودگی میخوابد بشماسشید سه بار برخاسته شمع روش کرده که فر داریخ نوما ن صلهٔ زفلان فرعون صفت بدر وغ با فی خوا بید گرفت - خواب را برخود حرام میکنید -

بالجملة رولبده أنقدركفت كمارساده كوئى أويم الباجير الفيم بدند آس ع

ازمیرزاعباس برسیدم-این خس کیست کفت ما زندرانی و در مارسل مفیم است - جست ایران امتعه خریره میفرستد-

آرز وكردم كمابراييم بيك حاضر بود- جبروافق سلبغيث وأبي أوم است بمهرمات

مشنول نمازشدند- بدران نمازیشام اختیار کردند- رفتیم سرسفره - طعام صرف نشد-بدراز صرف شام حاجی بحسن آقار پرسید-پوسط شاعمو- این و پود محترم کیست و که در

سا حتنامه توسسته شده وكدام شخص بخاية وزرا وامرا وچنين شخاص دلالت كرده -

کفتم مشهدی حسن کرمانی - آنهم بصداب دید ورینمائی حابی خان بود - این شهدی من از آدههائی خوب واز مهرجا با خبراست - بارا براهیم بیگ وعده کرده کرمرماه یک بار کما بوحالات الرمز بله تمام ایران را نیودید، آدم با طلاع و بهرنر بان آشنا است - با زر پرسید - خیلے خوب - ایس وجود محترم چگود قانون نوشته است گفتم من جیشم خود ندیده ام -

بازاً شخص ما زندرانی آغاز سخی کرده گفت: -

بابارائے ندا درایان قانون کیاست ؟ نظام چرکا دیگند ؟ گاه گله بیم گویندشاه چنا فرموده ، آدم ست را میگیرند براه میکنند و نو د نشا ن بهم وجه جریم که از نشرا بخورگرفته اند بهاست فرموده ، آدم ست را میگیرند بر از میکنند و نو د نشا ن بهم وجه جریم که از نشرا بخورگرفته اند بهاست فشراب دا ده علایی بوشند به قانون نرحکم با بدعلا بده شود - حکم جریم را یک با بد کبند - تا وان را دیگر سے بگیرو ذبات برساند ، جریم دو با نیار بهریم برا برا به برگر را برساند ، جریم دو با نیار بهریم برا ست آبیند بهریم را برا ند بهریم برا با نیان مردا زفلال محل جریم برد نشره - اگر قانون شرط مخصوص ندا شد به نشد و رین برکس به توای می مردا زفلال محل جریم برد نشره از در نوان ما کم با بدا قال خود را مطبع شمار دو در ن برکس به توای می مردا و است تا به نشره به نمار دو به نما برا می مردا و است تا بدا ندان تا در بی دیگر سازه دار ا

جوارا بايد بيايد- واكراسيريم مزكب آل جنايت شود عال سردارا خوابر بافت -

 اگر قانون بودسترنیب جه حدواشت ساطان را فارج از نظام نما پدسم بهنگ جهکاره ا سر بازرا بسند مواجب از خوافهٔ دولت مع گرد موت دحیات سر باز در دست سرینگ نها بد باشد. چهل سالست چهل کارفانه و را پران بنا نها ده اند که باش به بور مینی - ریخ - زری - کبرت شکر به ابوت - و - و - و - بسته پدل است که به فرنگتان براسته فلال ماشین - فلال چرخ - فلال بها می کید - و در ایران بهاری افتد - قطف این است یا دشاه حکم مید بد بخریدن لیفی انسیاه و حکم صادر شوخ و در ایران بهاری خرد و در ایران کند - در جهامی و در برخ اردارک کند - در جهامی مید به مرد و در از فرایش برمیدارد - پول رفته - چهامی مید به می تا بر میدارد - پول رفته - چهامی مید به میدارد - پول رفته - چهامی مید به میدارد - پول رفته - چهامی مید به میدارد - پول رفته - چهامی میدارد - پول رفته - چهامی میدارد - پول رفته - چهامی میدارد از فرایش برمیدارد - پول رفته - چهامی میدارد - پول رفته - چهامی میدارد - پول رفته - چهامی میدارد این به میدارد - پول رفته - چهامی میدارد میدارد و پول رفته - چهامی میدارد به با می میدارد به باس به میدارد به بازان به میان به به در بازار به بازان به بازار به بازار باب بینی صداری خود از در ایران به بازارد به بازار باب بینی صداره خود در ایران به بازارد بازارد به بازارد به بازار باب بینی صداره خود در ایران بازارد به بازارد به بازارد به بازارد بازارد بازارد بازارد بازارد بازارد به بازارد به بازارد بازارد

چرانشد و چطورنشد و تانون نیست گفتن گفتن عنان تن راریا کرد و ازجا بهرون تر می م ماجی میروبان گفت برخاب رضاخان شمایم وقته درخوا جد طاشان بو دید بیسک بنگ می سرزیب را حالا می هرایی در معلوم شد کرفرنگی آبی شار ا د منگیر گشته کراین فرمایشات را میکنید به

گفت- ابدائم من مرارشابددام می و جدان من رخی دشد باین نونوکری و دازین جهت رئید کردم می داند باین خونوکری و دازین جهت رئید کردم می با رخی با رخ

بنده عرض كردم مركارخان باعتقاد شمادرا بران بتوان قاندن كناشت

خند بدوگفت - قانون فی تروح غیست کرهای کردن آس خارج از چیزاقتدار بشر بایشد. قانون عبارت از قرار دادمیت که داده شو دیشلاً دیر در رفرن یک من پنجاه شقال مرقرج بود-امروز بابد به نشاه دشقال باشد - لکن این قانون مقتے کسب عمومیت فوا بد شود - کداقول دولت غلّه انبار خودرا بهمال مشک وزن برعیت بفروشد - تا و گیران بیم بهبردی نمایزرگفتم -

ده پنجاه شقال را به قبار زنبد لريكر دن سوقه دن برغلي من كه بداند شيست نقال كه برينجاه علا

كردى مفتا ديشوو-

گفت-بهمال ببیت را که به نبجاه زیاد کنی مضادمی شود. و لیے مفاورا به دولیدت و به مقادرا ته تولیدت و به مقادرات تقسیم کردن علم مفقل لازم دارو- بهمال به مقاد کردن بهم والبت به به به محمقطعی بست - که علم تقسیم بهم اضل م حکم خوابد ربود یحکم بیچ بهمال اقدام جدی در تدارک مرکانب به و بقدر منفد در از خارجه حاضر نمو د ن اسباب آن و فرابم آوردن استا دو حکم است -

بنده گدم به بنابه خان از قرار کیست نیده ام به کار قانون در پیال سهل دی اسانست به که بدین زودی از فیض درکت آن بخشخ توال بر داشت و علاوه براین میگویند الف با درسله انا فی است مشکل و بعد معنی است و توقیم باایل ار دپ وه سال تفاوت میکند دشگایک نفر بهنی بهتدی مسلمان را بیک نفر بهند بهتری توام تعلیم وجی به بیش فرگی وه سال پیشر تحصیل نو درانما م میکند مسلمان را بیک نفر بهندی توام تعلیم وجی به بیش فرگی و در اینکسخت شیسک است و فرنیست و مسلمان را بیش تحصیل نو درانما م میکند و سلمان را بیش نو درانما م میکند و سلمان را بیش فرد از می میکند و است که اصلاح کند اگر احبا به معاوم این بر ار مرتبه شکل این فره و این میکند با در بیان است و فرنیک در این است و فرنیک است و می نیست و و این میکند با در بیان در بیان است و از در نو تاکس این میکند و این میکند با در بیان در بیان است و تاکس این میکند با در بیان در بیان است و میکند با در این در این در بیان این میکند با در این در این در این در این در بیان این میکند با در این در این در این در بیان در بی در بی در بیان در

آنانست ؤدارائے صنایع اندکرجمیع عقلا ما بجرت انداخته ینجاعت و نظام مشکر فی ایشان از آن بالانراست که بیان کنم جهاننجه در جنگ با چین اقتدار دنیجاعت خودرا بزجمع دولِ رفیئے زبین ابت کردند اگرچه دول مغرب منتقا اورا از جیدن نمرات فتح آیک درجه بحروم کردند و باشک نبیت که دراندک زمان دست درازی بدول مغرب بم خوابد نمو د - وایشا نرا از منافع شر بایوس خوابد ساخت - این عقید ت بنده الیست که گرحیات و است به باشیم خوابم دید که خون ایل شرق و غرب محراخصر را بحرا حمز نمو ده -میرزاعباس گفت - ابرابیم بیگ میم آخراین جنگ راچنیس و مشد که سرد دارخوابد د تمت

غُوض آزامضارشا المهادمطلب بورگیست کرتصور نموده ام و منافع بسیار ورا انست. در تخلف ازآل برمن وشاعه مرایند و آگاه باشید که امروز منکه موچوکسود یک صدوبهست و بکم پاوشاه ومیکا دوی شمایستم مجیع صفات وعادات بعداد خود را زیر پائے نها وه ام ایشال ورسهود شفائے بدرگ بود نار کرشما را عبد و نود را مجود فرزند آسمال پیشمرد ند -

 ا میراطور دراینجانطق خود را با نجام رسائید اعیان و دَرَه بکی پائے ظالم بنیا دنموند بهایهائے گریئے شادی و فرح نمودن در بیت و دوسال کار را بجائے رساند ندکہ در گونیا احمیت انصاحبان الف بائے آسائرا ممکن نشدہ بود۔ وانگشت چرت جمیع دول روئے زمین راور دہان گذاست نہ وخود رامشار بالبنان نمودند-ازلطقهائے ہیں امبرا طور فرزاند است

بردولت كماكنفا بره فط مملكت خود نما بدبراً بُهند رحا فطر آن قادر نگردد - اماكبين ودنت بايدوا بما فطر آن فادر نگردد - اماكبين ودنت بايدوا بما فكارشال در بجا وزبماك در بكال و وست و بسطت مملكت خود بكار برود - اگر بينا بي مقتد ربر بجا وزبمالك در بگر نشود ا بعد بعض به بك خود جهت أو دننوار شخو ابر بردس

بتت بلندواركم وان روزگار از بتت بلند بجائے رسيدهاند

منزار كنه باريك ترزموا ينجاست

فرضنا پادشاه مااز شیونات وا متبازات سلطنت گذشت یک نفرها کم دمبرابرانی در این خیال بست کدر موشته از اشیاز شخصی خود را فدائه حت وطن نماید بهاره بدآن آرزورت که باسی نفرزاش واردالی شکبراندراه رود - ورین صورت نا چاراست باسم مواجب و شری به تصوابی خرج مطبخ وخرج صطبل وغیره وغیره بجائے یک دو بگیرد و باز سیرنشود - ویا اینکار شخاص عربت طلب جربت نقب واعطائے منصرب صدتومان تعارفت بگیرد - وائهم عوض برصد تومان بنجهرار تومان از عیت بیچاره وریافت دارد - این صاب را از دراز نویسان عظام بعنی متوفیان با بربرسد از آن قرار باید درخواند یک ملیها رهبراو جه نقد موجود با شد و اله بنده نقبین دارم یک ملیمون بخیرین از آن قرار با بدخیراز رسم خواند در بساطیج و سے نمانده باشد - آمر ما مور، عاکم و محکوم بهر بکساندا و عالی آنکو بهیج اشکال نارد مالمیات ایران را اقلاگراسله بسی و چهل کرد رسانیدن - ایس ابلاغ می جهل کرد رسانیدن - ایس ابلاغ می جهل کرد رسانیدن - ایس ابلاغ می جهل کرد رکار مامورین بهیمام و زشی است - معادم است اگر عالم با شدچه می شود و مشروط بر اینکه بهیم نمیزید بها د داده نشود - واولیا بسی از ده سال صاحب بسیست دو بودرگ شخوا به نداشود و دخل خوا به نداشد د

بالسائن بياراست وقت ميگذرد ماكرهامورها لمخواسته باشند-اقل بول در

غايند- بعربول قاضي راضي ميشود-

عدل و دا د درآن منظور بات مهانه ده آنه بر آمد ؟ لا والله بهزاين نمخابه شد كه ديده و مى بىنىم-

بابهم ابن نواقص خبال شما أنست كرشهر شامشل باريس مد تشكر شما ما ندرا ما ن-عدليه شما بيايه امريكا باشد- درايس صورت نشفر باش نا قائم مقام از باغ بيرون بيايد ؤيا مببر

كيبرازهمام كاشال بدرآيد.

شمئة ازغدن زابون را اجمالاً كەسبىب نرقئ ابشاں شدە گفتىم- با دجود مېرة نا نون مر اسه بالراقبول كرده اند- درموا ظهن أثبن وندنهب خودمحكمترا زاةل شده-مرا فب شبر اس آتين نديسي خود بيش از بيش يستند-نسبت بسائر ارباب ادبان امانت و ديافي كماينها والدربيج ملت ندارد مرمدروزه برونن معابد وثبت خانه المستع خود شال مي افرانيد

ولے ایں فرنگی ما بان محض اینکہ یک ماہ در فرنگستان ما ند۔ وہمیں فرخص بیان بال ا اخلاق كروكما ببتنا دهبتواند شاست بديهب ازمرا جعت منكرا ثبين مدبهب أباء واجعا دخو دميشو ندعلة برانکار نو د نشا*ن در گرایی دیگرانهم*ا فامتر مبینه د دلیل مینما بیند اینی بهمه دلیل یا که در مکانها الكشيشان بروتساني ادرفته شوربيان مي نمايند- بديختان عقيدة شال البست كالربيت مطهره مانع الاجرامية قالنون اساسى است - وابي قدر مدرك قريبو ندار ندكه اولين قالن كمل ونيا را صاحب شربعت مطهرة اسلام ورعالم ا واعد فوده است ـ

روزدے کی ازمستفر گہا آمنو درا فاضل ترین اہل ایران میدانست و درفر می مالی

الرَّالشُّخص بود - بيك نفراز دوستان خود چنين نوسشته بود: -

توقاندن راجه قدرسهل وأسان مي بنداري ؟ اسى مزار شالم زشر يحت اسلام مولكني والعباذ بالله بالأشرام تش نسوزان واجرام قانون دراسلام نتوا فرشد ، آن تضم مكتوب فاضل عليل را بمن تبمود وگفت: -

شارا بخداانصاف دبريد كرافكار بالحل اين فرقة بانصاف المجدر عبرات نظم قالون واجرات أبخرفل برلطلان احكام شريبت مطهره دارد قت الإن ازكدام سائل شرعيد فوديك ماترك كروير- وولت عناق كرام احكام شرايست مقدسدا وازور بكرور الحكام زيال لو

مطهره زیاده برسابق سای شد-

قانزن چېچېزاست؟ قانزن بهمال دسته رانطحه است که مولامتے متقابال مېرمومنا خليفة بريق حضرت مستدالمرسلين على ابن ابي طالب عليدالسال بمالك مشتر رضي الله تعاسط عند فوشته، وقتیکه *مکوم*ت مصرش فرستادند، اگریخوا نند و مدانندکه آن بزرگواد بمالک استرچگیه نه بستو احل واد مرار براست ابشال شک و مشبه با تی نمی ماند - که قالان دول مغرب زوین ازیں دستور اعمل گرفته شده که کارخود را بدرههٔ علیا رسانیده ا^در غیراز سرمشن دوستندرانعل حضرت میرالمونبین عالیه يهيم مسلمان قالون ديگييه راطالب نيست و خواه كشوري و خواه اشكري و خواه ما ليات و خواه عدالت. خواه نضادت - تماماً ازر ديث يستورانعل آنجناب اغذ شود كاني است من جمله آن بزرگوازميفرما اے مالک، برا کدنشکریاں با جارہ ماک منان برامے رعیت بمزراحص جصین فاحد محكم واستوار ورزین است وارْج ندی دین وایمان و طرق امن وا مان و آسایش رم روان، نظام " قهام امر دشکریان بخراج وبارج است که دریافت گرود- "افوت کارآنها گرود- ورفع حاجت ایشان برنما بدؤارْ عهدة حملة وشمن برآيندا ونظم كارسياه وماليات دميندگان بقضاة وهمال وكتاب بست. چمامورواعمال انهاازخصوى وعموى بحكورت واحكام وعقدمها الات وكتابت صورت كبرد ومعنى بذيرد- ومنافع برد وصنف بدست إي طواليف مرنب شود- وتبوسط أنها بمال وملك خود مطمن و التعدى وظلم ايمن كرود-

مبانی راحت وفرا غشاجیع طبغات مُرکوره را استحکامیے نبیست ـ مگزیجهاعت سخاروروپان صنعت كار، كدازا قصائه مالك جلب برگونه قماش ومتاع نمایند- بضالیم ایشان ایلی بلا تصبات بيا سايند كه الرارل رابيا رايند واسباب كارفانه جات رابيفرايند

اما طبقة ببست كم ممتاجان باشند- مراواراست كه دارندگان برستگیری ابشان پردازند ونگذار در کم بکیاره و رما متعد خدائیت اسكے برائے ہر طبقہ اندازہ قرار دادہ بہر بکیب اور صایا را بواسطے القدرس است كدكارا وبإصلاح كرايد وبإفساد سرمتابير

العالك ، بروقت فوايى كسيك را مامورا مرع نمائي- أنكس را اختباركن كازف ابترسد ومكنيع بيرويتمبيروا مام باشد- بادامن باك وحلم كامل كرگار فتشم تندنرود-اگر عذرگذاه آرند بيذبرد. باضعفا برقت عل نما بد وازعهدهٔ جلوگیری اقویا بر آبد ازی طابقه صاحبان حب و آنها کم از خاندان کرمند برگزین و وازعهدهٔ جلوگیری اقویا بر آبد و اندمزیت ده و و و اگرایل سر بلندی و انفاندان کرمند برتری نو - چه صاحبان این خصال جامع انواع کوانتند و دا راست اقسام مکرمت شیاعت باشن می به بدر و ما در شایسته و درخوراست و اگرنشویت بایشان کنی بیش خود جیز سیمبینداد بروی ه که به بدر و ما در شایسته و درخوراست و اگرنشویت بایشان کنی بیش خود جیز سیمبینداد بروی ه که به با دادی و و اکن و این تفقدات آن طابعهٔ را برآن و ادارند که دوات و رستی تو گهان نیک برند -

اے الک مرداری عسکریک را شایر کہ بانشکر ان درمال ٹودمواسات کند۔ علاوہ را نبخہ مقررہ بہر مکب آفقدرعطا واصان نماکتبوا نردبسندگان ومتعلقان ٹودرا آسودہ واردر

پتون این سلوک را دیدندالبندایشان بهم در جها دیب دل دیک جهت مطیع فرمان تو گردند- دراینوقت گداز نوئیت دیدندندوال سلطنت نخواهند. و آفقراض اُورا آرزد نکنند- آنها را وسعت در ده - وبرشن خدمت شان آفری گرئے - قدر ومقام جمله را ظاهر ساز- نرحمات بر یک را بر بان نجیدکن - بچه نجید واظها راک دلبران را بجار وا دارد - و ساکن را نیز پرسرغیرت آرد - با پرکار برکس را با دبشناسانی - ورنج این را نسیست با و نه بی - مبالغهٔ بچد ننانی - مینی نداز آن بکابی- ندازه برکس را با دبشناسانی - ورنج این را نسیست با و نه بی - مبالغهٔ بچد ننانی - مینی نداز آن بکابی- ندازه بهفرانی ، زهرت بدرگ را که جاه بلند ندار دکم نظری - واگرام خطیر کے دوشتی نود و تدارک اوشکل شد

" بإا بهاا آندين آمنوا المبعو الله واطبحوالرسول وا دلى الامر علم فان تنازعتم في شبعي فرود

الى الله والرسول"

ایمالک با برائد علوم تا نامرع وانجام مهام نضا کسے دانتا بان کو دیمقیقت مجمد در معاش در معاش می این کا دیمقیقت م دگیران برتری و اشد تر باشد و ازعل عمال قضا و حکام نشرع نیم گیروفتش نفی مجداید و رمعاش ایشان نیر و بعت وه تا را ۵ عذر و برای نقطع شود و خلات مکنند و از مروم رشوه مگیرند و ایشان نیر و بست خرش اثر اضا د مفسد بر مذر باش ، چرا تین گزین و بست خرش اثر اراست و محرف دا غراض به کاری بروائے نفس درا س علی کنند و این فریش را دست آویو بخو ده دنیا طلبند و بیمان و بینان با میدنظر داری و و عمال را بهشوس بها زما ئی و برداز آنجان مامور نما نی خوش و بیمان برکیم المينظراري ابنست كركير را بكرفتن بربه إيل فود بحار مكمارى-

الله الكرار وقت معنى المرائع ما حال عاجت مينى أفاصيكه بالوكاردار ندوقت معين ك و المروف و المروف المرائد وقت معين ك و المروف و ال

الرهاد الرهاد في الرهاد في الشرط اوب تصور ورز وبرويش ميا را المراكب ا

ك ما لك إبين كيان ويكانة تفاوت مكذار، رعيت ورح فرد اسلطان ورجهمساوا

والنار-

نمازگذارنده بمال مردم تعدی کمند- باید جاد و جاش آو فصید نباشد. اگر هروش آ بیش از نمازاد انماید که بدون اداشت قرض با استطاعت نمازش دیوست نمیست - وازال کسیکه قادر براد ایست دین خود نباشد میرگومطالبه کمند- و مرد مان را برنیکی تخریص واز طریق خلاف منع ساز د-مساوات و مواسات را بیشد کند- ر دائد کبریائی از تن بیرون آرد- قبائے تراضع وفرد در برخاید- با عید داولی، بادشاه دگدا سالکر، یک طریق گردد- از در د فکوئی دهردم آزاری برحد شود. بکایج فی روح آزار وجفاجائو ندارد. اگرانسان انسان باشدسر روئ تخلف از مفام انسانیت نورزد. زیرام رفدا ورشول بسا وات ست، ازبرتی بستن بوع بشرشر لیعت بنی فرموده. با برادرال مومن بهرنگ با پیرشد. شرح محدی تعرالی یوم انقیلته باتی است مولوی در شنوی چه خوب سروده:

ازعلی آ موز افلاص و عمل شیری را دان منره آزدغل درغرا بربهاوانی و مست بافت نود شیر می را دان منره آزدغل تا جدا گرداند شیر می را در دشتا فت تا جدا گرداند شی مرا نه بدن افتخار بر بنی د بر و لی و والفقا را داخت بررفت علی افتخار بر بنی د بر و لی و والفقا را داخت رست و شیست ترکیباتش کرد دشداز د و قرمت می گشت جرال به مبارز زین عمل از نهون عفو و رحمت به محل کفت بر من تیخ از پیئے می میرنم بنده عقم منه ما مور تنم کفت من تیخ از پیئے می میرنم بنده عقم منه ما مور تنم من برخی میرنوا فعل من بردین من باشد درگوا من بردین من باشد درگوا فعل من بردین من باشد درگوا

سُلطان اولیا و خُص اقل مخلو قات خدا این نوع سلوک در فنّا ریمفرا بد- پنیرانش کر سزا وارنبیت که اعتراض بر قول و فعل آن مر در نمایند- بلکه واجب است که کردار در فنّا رخود شبیه بآن بدرگوار برازند-

بی معلوم شدکه نما زگذار نده بیچ چیز محتاج نیست - امّا نماز شه انکه سرید مین و تم اسی مجدد امرفر موده صلاح عباد بهواکند، بعنی عبادت بخداکند - غدا نماز ور وزهٔ کے محتاج نمیست ، هرچه امرفر موده صلاح عباد وراتبان بآن - وہرچه نهی نموده مصلحت بندگان و ترک انست -

از دولت وملت زابون بایر عبرت گرفت مکه بچه اندازه دروین بنت پرستی خود راسخ به نند با دردو کید آنها نم قوانین خود را از فرنگستان آور ده و در گاک خود مجری دامش مته و مقتد رربرج ز گشته اند؛ و حال آنکه فرهٔ از بُت پرستی آنان یم نکاسته است -

قانون عبارت از اصول مملكت دارى والشكراً رائى واخذ ماليات وعفظ حفوق ورب

ا من دولت ما به بقدرت گفته ، كه حافظه ال وعرض مان و ناموس ماست و جيف كه وزراء ماغرق محرمنا بگذر اورس بروزعيو إت خود با صلاح ملايان مصنوعي نمي برواز نديعلم است كه تكايت اينها بهمان حكايت و زود و قاضي است كه بر بب نفرعا لم كفند : -

فلان قاضی در دی کروه - 🏿

کفت چنین مگو به بلکه گیرفلان دارد قضاوت میکند دالا قاضی درد شی شود برالا در دورلباس قاضی شرصد وزد بی مال ملت و ناموس شریعت اند اصلاح آوردن ایشال فی مر دولت و صکومت است و دلیا عمال امرائے دولت چندان زشت است که از گزد میشر سسند-زیراا گرا جیا تا گورد و امنیکون فال شفادم را چرا با مال کردی و دیجه دلیل از فلال کم امری رشوت گرفته حکم برابطال می فلان مظلوم دادی ؟

در جواب گوید به بهان دلیل دفانون کر توی دولت دمکت را بفلان اجنبی فردخی -دفلان حاکم جا بروظالم کرفلم وطغیان اگو در از د تو مکرتر به ثبوت رسیده - با نه تعارف گرفته - حکومت فلان شهراندانی داشتی میشواین کرب اعتدا بی ترایجان بجان بشمارم - ۴-

في زما وفي زورودم نزن

درای دقت مجادا بمصافحه انجامد-اگر وزراع مادیانت وتربیت را برسر کار وا دارند. ریخ اللم کنده باشو د علما عقانی کثر الله امنالهم که حافظ شراجیت وحامی لتند، اگر تقویت کندر تفارا ازمردمان مجیح تعین فرمانبید، نه ناموس دولت بر باد میرود- نه مال ملت کلف بیشود-

عموم ورمهدا سايش مى خببيدندا أكرجال برايس منوال بكذرد

بنانچ ذکرشد دائم چند ففراز اشخاص بیو فوت بهینکدیکے زیادیں۔ دیگرے از اسلامبول وسوی ازروبیہ برگشت۔ وبعض شخان ہے سرو دم راکد طوطی وارازیں وازاں شنیدہ اند بقالب مند و سوی ازروبیہ برگشت وبعض شخان ہے سرو دم را از دین ندم بب بری خوا ہند نمود۔ یک نفر می خواہد گربیان ایس گوند انتخاص گرفتہ بھی ہم میں ایس کوند انتخاص کرفتہ بھی ہم جبر جبر جبر جبر جبر جبر سال داناں! بنجسال اختیارا بران را بحث بے کفایت شاگذ شتیم سیم اللہ و ہر جبر

 ترببة بشكر بجربته مهاد و دفاع بهجوم ا عادى بيبا شد -اگر گفته شو د قالان مجربت محبّ وطن د حفظ "منست - خواهم گفت: -

ابدائسربازال بلد نمالب رجال بررگ طبقات مختلفهٔ اینوزاسی ا زمی وطن فشنیده ورسیمازآن رانفهمیده اند- و کلیدازی عوالم دوراند - وسل نتاج حسنهٔ قانون شاماحال طن غوابدگردید - با مجلیمنان خن از دست ریاشد با زبرسرمطلب خود رویم -

قانون واجرائے آن درایران مخشکل است ویم آسان ۱۰ نکه شکل است و بلکدیر نهایت افسکال توختی و بجرت اجرائے آس کرور ما پول لازم قبل نفوس کلی در پیش می آید۔ اما آنجبر اسانست نه پول لازم دارد ، ندا زوماغ یک نفرخون می آید۔

مشکل آنست که وزرائے ابران خواسته باشند باعقل ورائے نود قانون زیب اوه بگذار ند - آسان آنست که بل مغرب دولببت سال رحمت کشیده - نون جگز غور ده - نفوس تلف کرده - قانون مرتب داست ته - اکنوں با کمال فراغت وسهولت اجرائے می دار ند - اُورا ترجمهٔ درست نموده - فوراً بعض جهات کرائے ابران منافی است - حک واصلاح کرده بردفع اجری اُگذار ند -

برائے ایضاح مطلب چند سطراز نگارشات خص معلوے درانیجا بیان شور نامعلوم گرددکه صل مطلب جزای نبست و نخواید اورشخص هادم چنین پنولیده-

حکمائے بامعرفت وعقلائے ہا مدرک ازسہ ہرارسال ٹاکنوں باتیشہ اندیشہ فیکا خیلے دل خوات بدئہ مزندگافی کروہ اند-کہ اگر عقلائے حالیہ جمع سٹوند۔ در باب قوانین ولتی یک سطر برآن توانند آفرود - ویا کم کرد - و برچ بر بگویندیا اند دائره خارج و یا نکرار خوابد بود بهم لببت کردن برقانون و دلتی افلاد و ایست سال طول کشیده - اگر خسارت و صدما تبکه بهمت تا سبس قواین و دلتی بر ملت فرنگ و ارد آمده حساب نیم - درانگانتره و فرانسه سه برسطرے از سطوراصول قواین افلاده کرورمصرت برداشته - با وصف این مراتب یک وزیر ناخواندهٔ ایرانی بیش خودی کشیده و بهترین قوانین فرنگ را رد میکند در آن وا حد - عجب نراین کریخوا بدد رها ن جبس درمقابل قانون فرنگ فانون خوانده از در بها ن جبس درمقابل قانون فرنگ فانون خربی فانون از بین مرتب دید بهنرازی - و تصل کوید : -

فرنگیا**ں کرنظامات** لاانا سمان نیا ور دہ اندینو قعیم کہ این عقل وشعور را قدیسے صرف فرمو دہ الگراف - تلفون عِمَلْسُ وامثال انرا ایجا دکنید۔

اگرمقتدر بودم این انتخاص با شعور را یکجاجمع کردہ - و تامشسشاہ مہلت شام پراؤم کرمعنی پول کا غذرابمن حالی نمایند - ندمعنی پول کا غز۔ اگر بھی پرشمع کیے درست کبند بے فوا ہندگفت:۔ مابر وسیہ نرفتہ ویا دنگرفتہ ایم - وسے اگر گویز دایران کہ بیب مماکمت وسیع بردرگ ہمت

انظم دیبید- فوراً آواز برآرند که حاضر بهمه و بهنراز بهمها زعهدهٔ این کارنوانیم برآ مد

اگرازایشان ببرسند. شما کرهم هم ساختن را نخوانده ایدیمفننی که صدیاعلم لازم دارد

در کجانوانده اید ؟

فوا مندگفت مازروشی فود مرایم نود، دهمل مهددرای باست که فود را ما مادر اینجاست که فود را عال نداند.
عاقل میدانند درود تیکه تصدیل بر باعلی فود مرمیکنند عجب این است که تا حال ندانسه اند در این ما تب علم لازم است - نرعقل - خداو ند عالم با به نه قدرت خلقت اشیا را بعلم نم بسبت برایس نمیست به به بقدرت کل خان علیم می فر باید بس معلوم است که به علم خلقت و ایجاد برجیج بر بر بسر نیست به اگر عقل حادیک مات از افلا مادن می بیشتر باشد به باز برد و تعلیم فون جدیده نخوا بهند وانست . اگر عقل حادیک مات از افلا مون می بیشتر باشد به باز برد از تعلیم فون جدیده نخوا بهند وانست . ادارهٔ شهر و من باید به و می بست به باز برد ارسال دیگر شهر باشی شان بهای به نگر بیگی داره خوا به ند می باید به موانع ترقی ایران انبست که د زرائی باعقل خود را ترفیج برعادی خوان فر مگت ن

بروقت كه وزرا برنظمت این انتباه خود ملتفت شدند- دریک ماه ایران نظم خوا بد

گرفت بیج جائے شف بنیبت کر وزرائے ایران انتخاص عاقل وادیب باکمال بستنداو برکرام چند صدفتعرع بی مفظ وارند و بے باکمال فروشنی رعیت ازادیشاں استدعا بینما بدکدای عقل اور نظیم امورد و لتی صرف نفر موده و رجائے ویکر عرف فر ایند - درج ندیں قرن باعقل کارکر دہ صرف اش را بردہ ولذتش راہیت بیر کفایت میکند ہ

من في كويم حاجي ميرزا آقاسي عقل نداشت دياي درير يؤري ظلماتي بود-

من می گذیم چول علم ملکت واری نخوانده خاک ایران را بر اِ دکرد مال اقتصال می میرود

ابست كرعبقل وزرائي فردنانع نشده و تدرسه بم ازعلم وزرائي خارجه استعال نمائيم مقعة إزير تفصيل المست كما يران فلم ونظام نے كبروء مگر ورصورت كم وستكاه دلوان نظم بكير د ينظم وستكاه دبوان موقوت بنزومطلب است و بيك اينكما ولا برانيم نظم لازم وضرور دبست و بايد و وم الكر درصورت لادم نظم بدائيم كربچه وجرتوال اين وستكاه را نظام داد ؟ پس از تفييم إين دوصورت مطلب سال

معکرد د- اگرمطلب آخری اختیار شود در نبیت کر دولت ایران سی سال دیگیر در نرد دیما بر

أبخاوليست امرائ ايان سنورمنكرارهم إبر دستكاه مستند البنته آنان فشحفي

خودرا ملحظ ميدارند وازمنافع نفام ملكت مرف نظرينا نبر اگرازبر اربك معائب دستگاه

وبوال را ملتفت بشدند مكن بمودكر تغراب وستكاه را بدعا اندخدا تفا بشد

ازوزراءا بران بعضه صاحبان غيرت وطالبان ظم بردند لأن عوض ابئها والنظم

ملتفت متوند فيرت ونبالات فودرا مرتها صرف فرد عات جزئي كردند

فظم ابران موقوت برفهميدن عين مطلب است بركس ابن مطلب ابم رادرافكار

وزرائے ایران جائے داو۔ خدمت بیار برزگ بروات ایران کردہ است

جلئے انکا زمیت کر دراوا خرب میضار اولهائے دولت بجبت نظم ابران خیالات عالی ابروز داده اند و نظر باری خیالات عالی ابروز داده اند و نظر بارده اند مکن تنبیجة این نداییر یا خیر ما مول ما نده یا موجب خرات دولت شد و چل دستگاه نظم نداریی ده یا رسکم کر دند لؤکر زیا و نگاه نداری د و رای باب چدد فورشونی دولت شد و چل دستگاه نظم نداریی کم مختصر و جزئی با د جود آن تاکیدات حول نگرشت معلوم بیشود دستورت کردندگاه با فیل است و شع دا و بای ما ناقص است .

اكرمعا ون زغال را راه اندازيم- سامه ده كروژنفدت دولت توايدشد- اما بااين صنع

دستكاه ديوان محال ست تبوال ميب دمستكاه جرخ أبكشي ترتيب داد-

اگرگورگان را آباد كنيم نظم تر كمال آسان شود- وسائيشود يجرا بانظم دستگاه نداريم -اگر بخواہیم افواج مامثل افواج فرنگ شو دوصد ہامعلم بیاوریم محالست محال جرا ،

وستدكاه وليوان تغاريم-

ماليات ماازين زيادة ترمكن نسيت ننوو - جدو گرزيا و اخذ شوو - ما تيه سردارا نشكال بگرود . ا بجرابت و دستگاه دایوان مرابع - یک وقت معینی در رائے ماک یا شعلیم فر مگ متنفذشدا از در است معلم بالسئه سر إزى آورند- وكانجانب وميم شكرعلم وزارت فريك منتدركويا عليم وفواج زارين ارمشق سر اندی مهمینه باینز دانستاند- وینان بندارندگرادارهٔ بلدید باید باصول تا تار باشد. ماتیا الميشل يكبير كبيرند دريج علكت ين إدشاب يعتقدر إدشاه ابران احكام صادر فيكند بيراب ومتكاه دلوان تدارد-

دايراتي بيل بيج منصرب والسنزيج شرط نيست وييكس نيست كالمهادوات إلان طالب بيئ بنراست ؟ إلى ايران از مل فريك قابل نرموننو تعليم برعلم بستند المايوا سطه عدم تعين شراكط اتفقاق نميدان كراستعداد نؤدرا درج علم بروز وظهور وبندا يتصيل علم برشوق وذوق بكس بفرانيد اصلاح اين ببب بررك بالاسيس دار الفندن نبيشو ديخصيل مناصب را ايشفص غودلين قانون كذات من من وركس بغلال رئير عالبه وشعب عرج نتواندكر دالا تجصيل فلال علوم-المعرون بقدر المعرف ابن قانون را اكراده سال بوقع على كذات تم محرى بدار ند بعداز ده سال خوابندديرا ورخاك بإك ايران بوز درار إب عقل ودرايت إعالمان إكفايت وميرا عماريات نمايند بورئة مبل ومجت بعلوجاه وبول وارند وبمكى طالب اند بمواجب وورا برثيجاه رسا اندر والرعويج ويسا به بالار دند- اگر مراتب بسته بوجود علم شود. درجات علمیهٔ رجال مااز برطبخهٔ ترقیات محیالعفول خوا بدنیود. مکن اکبوں کر ہزرہ پاپ بیسرفرزا ندوارم ۔ نداو در فکڑھیبل است نہ ہندہ دریائے تشویق آل نیبا^ں اینکدسرتریب شدن بسته بوجود برار تومان و حکومت فلال شهر بسته باره بردار تومان است بر مس مقتدر باشرنائل برمرام مبشور والافلام وابن جبذا ن جامية فتجتب فميت تبعبت رآنجاست با بنال میخوابیم در پاریس بم سفارت داشته باشیم و اغل در معاطلت فرنگ بم باشیم و با بنال میخوابیم در پاریس بم سفارت داشته باشیم و در دوسال خلاصه در ایران نها دن و نها شک و شبه ما ایات اراضی را در دوسال جهل کرور میتوان کردا ما بشرط نظم دبشر طیکه ولایت ایران را در تحت دستگاه نظام در آور ده نفروشیم و بیمن و بیدانه ایران را در تا ناکه تنی کرخ نمه در اساس سلنتی را بیمن نفر جایم نگلیس بیا دشاه خود میشو ایبدائه اگراحیا ناگذرات ناکه تنی کرخ نمه در اساس سلنتی را

بفروش وزنبها رحکومت و دلایت مفروش که به نخر بریسه بده که عافبت بخیر نعبر نمیشو د ..

اما حکیم انگلبس درانیجام به وکرده - هرزار سالست دولت ایران حکومت و دلایت فروشی پیشه نموده - اکه دللند والمنه ما قبتش بینتر منجزنگشت -

باسے بسیار وروسروارم بمن نیج وقت این قدر جا نه زوده بودم بچس ور ماہیل چند نفراز نورساین ایران بستند که خود را عالم حکی میدانند - هرشب از برکاری درمیان مااین مجت مائے جنگ وجدل بست - رائے من غیراز رائے ایشان است - ایست که عادت کرده ایم بیا وه گوئی -حاجی من آقاگفت - سرکارخان - حقیقاً اگر سد شباند روزازین مقدر صحبت فر مائیر۔ بنده حاضرم - باستاع نمودن - واقعاً بسیار نوش گذشت -

خلاصه بعدا زصرف جائے ساعت بمفت رسیده بود - فدا عافظ گفندمتفرق شدم. در راه برضا خان مجت امیر گفتم -

ور خان-وا فعاً خوب جرت كرويد- حاجي من أنائي ما بهم معقد برانيست كرقالون ابرا

مشكل است بهاري شود فبيتوا نندصورت وبند

گفت با باجان - انبها بهربها نه است - برایت این افاات دست بسیار نونماریخه شده - زیراکه گام بیریت از قانون در شت کرده - دینت رؤسائ روحانی منکر قانون بوره - در بیانی سلامین قانون رامنافی بستقلال فود دانسته ضدیت کرده اندر-

امردند درایران این ملاحظات بتجربه رسیده کرملطنت و استقلال یا د شاه با قانومشرق همزار مرتبه شعش تر دعر برزنر د باعزت نراز پا د شاه می بار بارلیت به رغیت بهم خوب در یافته اند که رفاه حال د مکنت و دولت ایشال بت پرستگاه قانون امرت دعله ایم تندیستند نربرا ا حکام واد ایر خدا با قانون بهترا جرامیشو د در معطل نمی ماند به اگر عکس این را رائے دیم ندرمیان مروم برام میشوند عنود وخود غرض بفلم ومیروند. درا بنجا بجروچند نفر در رائنه بیدانصاف فائن کربمداغل خود سری بنیا انه قالان نکت عابد می دور و انها بیدن رعیت بازمی مانند و منضر طیشوند بینجک نکرقا لون مشر وطیت مقدس خدا ببند و مجوب لفلب نبیت بیمهٔ اینها عذر نا موجه است کرمی آ درنده شکان ظر بید میند کرمردم را بوشت اندازند به نارغبت مذنمایند کرمینا فع شخصیهٔ آنها زیاں وارد آید-

به نظرینده اجرائے قانون درایران چنان سهل وآسان بست که گویا میروی که در دکان عطامی گرزنگین میخری - نان نیخته است و فیاے درخته میخواسی بروفرداکتب نوانین انگلیس ایمیادر او ترجمه کن - دستنگاه قانون را از دستنگاه اجراسوا کرده مجری بدار - آنچه نوشته اندا قرل خود وا ولاد خود تسیم نموده سپس رنسیم باستانهٔ آن میگذار د - نیال وزرا دیمام ما انیست کریمکم را خود بدرم ندونرانیا شال اجراکن - المبته درانیصورت شکل است -

بالين سرد وراب رسيده از بعد بگر جداگشة خداجا فظكر ديم بعداند و بهفته حاجيه خانم بمن گذشة بيزرا بُوسف يك سفرنا نتا بنما و عدة فلال وفلال رئيسبده - انها را تصبل كن اگر موزر از ندكم بنبهرا نفروخته ايم و درآنجا اقامت كرده مالهارا بفروش ودو باره تجديد معامله مكن از فراريم معلوم بيشود - ابرابيم باين زُودي تما ما بحال نجوا برآمه - كه كار ما را بنواندا نجام بديد -معلوم بيشود - ابراييم باين زُودي تما ما بحال نجوا برآمه - كه كار ما را بنواندا نجام بديد -

کردی کرمراازا حال ابرابهم بیگ بیخبرگذارد میجوبه را مه ولداری داده عازم مقصود شدم م ازروزرف تابیم برگشتن چها رماه و نیم طول کشید جه بنا بفرمودهٔ حاجیه خانم تا موصیه به فروش نیمبه در آنجا مکث وا قامت نمودم - حاصل نیبه خوب بود و ایمشتری بوقت نیما مد- لذا از چند نفر بیل واز بعض تجدید معامله کرده - سندگرفته - مراجعت نمودم - نقود واسنا در ابحاجیه خانم داده رفتم نردا برامیم بیگ -

دیدم بهمان آش بهت و بهمان کاسه بهمان زگر است دیمان روید فرقتم دست داده -گربه گلوگیرم شد کمن خود داری نموده بنائے شوخی و مزاح راگذامشت کفتم -در معبوبه خانم! بیگ بازیک صال متر نم به این مقال است ۵ گرلمید بانه نشینی لبست را لینم برای مالم ندیم کذت بیماری را

مجور گفت عموجان إ كاشكے چناں بودے - ولے درجنس است م غلطاست ابنكه كويندكه زول بهيست ول ول من زغصٌ في شد دل أو خبر ندار د ورمدت إين النج وشس ماه اكر بنهم نظر شفقانه ام بينواخت برائ ونيا وآخرتم راكافي اوو خرندارد كرمنم إنى بي إسكيد فانست قرا اينكه دراينجاك بست إنست وايراسوايي ا حق يامدؤ ازر بالش سنجيز وحيه في شنيده شد -مُفتم مجود فالم! بيا يك كاركبن-گفت - جائنم؟ گفتم - دراینکما داز تور وح پروراست - حرفیست - بک رود و درا گرفته قریب وريش ويشي يدن وبخوال مريام تويقي ولحن خوش ورجميع امرجة الثيرفاص وارو بخصوصاً ورمزارة رين و ننايز يحس آيد و أماز خوش از كام ودمان لب شيرين گرننمه كندورنه كندول بفرنيسد كفت واطاعت ميكنم مشروط برائيكه بي بي نباشد كفتم-البشرورك بهام إجائ وبكرميرود فخريركن-بدبينم موزبيشووباند

چندروزے گزشت- بک دورهاجی سعودآمد- بداراده به گفت- اسبها رابدند

برُسيدم جه نواسي كرد-

گفت - خانم میرودنریارت رأس الحیگن - دیدم امروز فرصت است ارده همرشد. حاجیه خانم گفت رسکیند بیا - بارم برویم - قریم بر برادرت دعاکن - نشا بد د عائے تو

مشجاب شود. ایشان سوار شده رفتند.

مجويركفت اگرچه ماجي مسعودنمبكويد ومتباطأ شمام بسپاريد

گفتم نبیشم رفت بالاعود و قانون ملا ورده ایستا دوگفت با سیدی و میبی با خود

مبدانی کرجار برات از آن بیشر مربا نیست که در حضور تونیم خند ندند تا چهر رسد بزرست اسپاپ سوسیقی

گرفته بر ندر و رحضور شاهورت خود را بلند کند بجرت عافیت و محت و جود مبارکت خود داری نتوانم نمو

مولائیه من با ننماه منت فروز این مقدم اشرفت بودم و از فرا قت خواب و خور را برخود حرام کردم فیاکند

مرشب ظلمانی فراق بصبح و صال مبدل گشته و از مبنگام فرانی بدتر در حرمانم گداختی و روز روش را

بهبیندات تیره و تارساختی سیسے از این مقوله مختال میسرود و واز چشمانش ما نندا بر فیسال افتاب فرو

د طاقت مصلت مرا دصران تو بجرت بلاء وصارت بلا العمن بلاگردان تو

ایں راخواندہ طوافے برسرا براہیم بیگ کردہ - درپائیس پایش نشست-اماجیستن-بہا مانن ربگ کل کا انہوم تُندما دھے لرژد - دستہاا زکا راُ قبا دہ خود بخود حرکت میکند وجمیع اعضاؤ محلع چُرں بیدستے لزرد-رنگ وروپیش زروشدہ - مانند گُل احمرا و تابش منا بیشمردہ گرویدہ -زارونزار-گریاں و نالاں عود را بدست گرفتہ -صوت یا جیبی! یاسیدی! بلندنو دہ متر نم گشت -

غزل نزکی رامجو به بحالت سزرناک میخواندیمن که فود بهم میدانم آدم بے ذوق و پیرسال خوردہ و نعن بیستم نیجیج رگہایم صدائے جانس وشور آنیبزش اثر کرد- با جدوج پدروسے خود داری نموا

كغشوه عارض نشود و بيهوش نگروم -امّا برابيم بيگ مظلومانه نگاه مصرو و ابداً نرمجنبش داشت نه حركت -ابس باُ وْ گاه بېلند

الان وكرياي- أو باين بينكر وساكت وجيران من كلاه از سربر واشته برزيين زده بها بهاسي كريه أغار

لردم -

عاجی مسعود آمد کرچ خراست ؟ دید عبوب عود بینوازد نیجتب کرد- بعد مجوب باکرد بخواندن این تصنبف - فعناً عود بم بینواخت - از شغیدن آن چنان موثر گشتم که در دلم فه طراب پدیدار شدسه پوسیدن پایت اردید دست سهل است گذشتن از سروجان سکے قدر وصال داند آن کو برگزشکشید بار بهجران درکیش نست زنده آنمس کاندر ره دوست گشته قربان ایوائے بحال کسانیکر میرای عوالم لاکرده بشائے بلائے عشق گشته بهبنا کے حالت مم دیا مدنظر آورده - عالم عشق اُوراخ میده برآئینه عمن نمیست درغم واندوه این دخترک بلاد برهٔ محزت کشید نئرکین ننماید واز دیره اشک ٹوئین نبار د۔

مامور موظف بورست فاند آمد سه جها رمکتوب آورد. درر دئے بیکتمرا براس دیده مهرش مامعایند نموده میص بود معلوم شرکه از مشهدی حس کرما نیست ، کمتوب راکشوده بمضمونش بقار ذیل بود: --

انطهران - ابي مصر بنظر جناب متطاب ابدائيم بيك شرف شود-

ندایت شوم- با نوده ماه است از عربیت بندگان عالی میگذرد، اگریپ فدوی و دره کرد بودم در میرماه بیجا را محالات طهران را بعرض عالی رسانم- و بیجون فا عده انست کاز عقب سافر محتوب نمی فرسنند ولازم ست که اقل مسافر کتوب نبولید، تا حال از جانب برناب عالی نعلیقه مدوز نفود. برنگرانی و انتظام م افز و د-مت عی اینکه گلب شاوسلامتی حالات نیرمیت علامات مرقوم فرما بید- تامیز پداخلاص و ارادت گرده.

احالات قابل ظهور ننموده كرسبب تصديع شود ، گوا ينكه چندر و زفبال نتيا زكشف اثنا عقيقة شومتزو بهلان وفيره را تهومط وزير مخار فرانسه بمها بيه فرانس دا دند - اگرچه ترت ايران ازاين عوالم بيخبرند - و سے آنها كه سوختي اين جور چيز باراميرا نند در بحرغم والم غوطه درگشته اند - كه آنها موروق اجلادی مادا كه ماد، يطن و ژبكم خودا زچندين عصر جرت ايرانيان آنهمه گنجها سنت سباي پايان موروق اجلادی مادا كه ماد، يطن و ژبكم خودا زچندين عصر جرت ايرانيان موروق اجلادی مادا خود در بيان دورت دادند - درعوض اين گنج بانزد؟ معدوظ دامنسته - و مليالها ارزش داخت - بياب صلوة فرگي از درت دادند - درعوض اين گنج بانزد؟ معدولادا گرجه و عده منسده مهواد تو مان ميرزا على مغرفان صدر الله برائي خود گرفت - وا متيازي ماداد اگرجه و عده منسده

بدون بهم تحقیه قسمت بربزند و در صلم است یک انگشت بدیان مامور یکدا دجانب وات نظارت نوابد کرد می مالند و کارتمام پیشود - اما غیرتندال وطن در تضرخاک ایران برائے عتبقه جوئی جبن اس ممنوعند کرد در ممالک قالونی مردم از شکافتن سینهٔ انسان و برآ وردن جگراؤ - در پیش این امتنیاز صدر تبحت با متیا از تنباکوئی رژی - چول از آن معامله مردیره دن حق صرت و خانبه دافرت . فریاد به بوین رسانبدند - امایی را کسیم تی خود نمیدانست - دولت بم کداز جها لت خود دار و جامیم صرت با متیان در ایران از دادن این را میگذانشدند - عوم دانا بان میدانند که چه قدر تروت و دولت میان از دادن این النبیاز بر با درفته است -

باسے برگدسته افسوس خوردن کارخرد مندان نیست مشدعی اینکه افلاً برطیع ابرار نا بچه باد و شادم فرائبد به بنده بم درع لفیدگاری قصویسے خواہم خمود - خدمت جناب صاحبی گیرمون عو عرض اخلاص ندا ندمیر سانم - باتی ایام عرض مشدام او - اقل س کرانی - نیتر پیش طبویا نم عرض کردی . از اسلام بول سرط خوا کمتوب آمده ، بین کی یہ جواب نوزنند ایم - بسیار عیب است - بما مجست زیادان صدکرد ندو کرانند - لازم است جواب و بہم - بچدام مربیغرائب و علاوہ از طهران میم کا غذ ایم و نیرانم ورجواب آس جیخواہم آوشد شا۔ فرمود - با سلام بول نبویس بیمان مخواست کر دیدہ ابدا با طہران رانم بدائم جرا بداؤشت .

گفتم- طهران مم ازربان ابراهیم بیک بینوییم - وامضا و مهرا و را میگذارم - از ضدرت خانم بزرگ بهرول رفته به کمینه خانم نز دم آمده درگفت به بینه شده و ایمیا با نو کار دارم - رفتیم مدرل المها دا شت - بوسعت عمو ابتیبز سے دریره که دوماه است شبینی گفتهام - حتی بوالده ، دردل خود نبها می است که دشه ایمه کمه -

منتها كفتم منظم الشاالله

گفت مروزسد رفتم منزل مجوبه نماز گذارده بدوم مبلت نماز برداشد باز کرده نما گذارم - درمیان جانماز کیسته تربت و کیسته بخک و کیشه ترمهٔ نرم بود برست عطرونوش بشام آمده خیال کردم کر پنه بعطر آلوده گذارشته است گوشه کیسه را با چاقو باز کروه ویدم موشی سراست جمیری در آورده . مخيالم مي آيد كه آل روز كه مربراورم را تراشيد نريمجور بمويا را جمع كرده جاد ونما بار- الرجيد بوالده خبرندادم - ويلي أكرجا ووكروه باشديامجوبة نحت وعوي خوابم نمود-پُرسیدم - چرکزدی ؟

كفت وليس برداشتها زكيسرا ووخته برعاً كذات تم ينوونن ثميدا ار-

كفتم- نورد بده امجور بها و ركرنيست و آبكي برادرت دريس مالت مض جد ما در خوابد كرد ؛ بقين أنزا در جانما زغود گذه شنه كها و قات نما زيخاطرش ببايد و عابجيت شفائه ايجاري و بنار عقاش قبول نموره با دركرد-

ايسكيندد خترصاف وسأده أمرت - ازعوالم عشق ومجتب بخبرة البيغدر بكرسشه شراب لذموية مسرجا دوم بكنند البجرت أستب عارضش شده بود-

گفتم بخانم مگو- توم برادرت د عاكن

فالصركودار بالتي مجوبه أكربقلم أبير عايم بيشودكرعا لم مجتت أواز دائره ويم انساني فاج

شبه براعباس وبصفازاما بديرن أمند قد رصحمت مفرقد شد ماجى من أ قالفت يوسعف عوا ردر المدرا بعداز رفتن شاكر لوشت ؟ كفتم يسيكس ينهم بين الرين تخوابهم نوشت - كاغد طهران داسلام بول را بايشان مودم ميرفاعهاس كفت فبرولست برم نددابرايم بيك بخانم -كَفتم. اگرفواندني بودن بيش از شامي فواندم.

الحاصل روز گلسے بریں نوع گزشت مدت بست ودوماه تمام یک خالواده اثر كه چك وبزرگ پريشان حال وپريشان روز كار - واز عمر بيشان ترمجوبه بود - كه بدن ر بخور-غاطرنش مشوش ما فكارپريشال ـ ترك دوسستان ويمسأتيگال گفنة بهرگه درا فراموش نموده ويم يرا كان لم يكن أكاشة انجان ودل باجميع حاس مشغول مرايين لدقالب بيروح است بوو و م

الرمخير كمنندم بفيامت كرجير خواسي دومت ما را ومم نعمت فردوس شمارا

مجوبرا يك دورت ازهموم دوستال شغنی داشت-

روزے عاجی محن آقا أبد و در دست روز نامه عربی داشت گفت و در طهران تدارک جش بررگے دیده اند گفتم - چهشن ؟

گفت - سال نیچا بهم حبوس اعلیمضرت بها پول نا صرالدین شاه امت - بردیم روز نامه را نسر دابرا بهیم بیگ نخوانیم - شاید خوشخال گشنه چیز سے بخور د -

تحققم-صبركنبدومن نوع حال نمائيم بجداز كيستهفنة انتونسولفائه علبها يدان جرزاد

كرتبعه جمع شو نرينهم رفتم- تونسول نطق بليف كرده وكفت: -

جنن سال بنجابهم ازجادس مینت ما نوس جلیصرت - نوی شوکت جایون شهنشاه ارست بادشاه برستی ایرانیال در جمیع ممالک خصوصاً در صر شهرهٔ آفاق مست - بریمهٔ الازم و واجب که مرس به رست و دخاید و جرات و دکاکین خو درا با قنا دیل و مصابیح چرا غال نموده . ما نه ندائیهٔ نور زشک وادی طور سازد - و با آلات سازوموزیک از خواننده و نواز مه مرون د بر - تا در میان عموم خارجه مناز و سربدند با شید که در جرائد عالم حیست و غیرت و با و شاه برستی ایرانیال بیش از بیش شرب می مناز و سربدند با شید که در جرائد عالم حیست و غیرت و با و شاه برستی ایرانیال بیش از بیش شرب مین جرائد و سربدند و شیره منافری شدیم - من آمده بحاجیه خانم گفته - فرمود - البنته مضابهه مکن من صد بیره خرج جنن میدیم - شال و قال آن میما ساب و شجالات لازم است حاضر نما - فر دا طاتی نبدی ایرانیان بین نمائید -

به به من رفنه بهدی بیگ شاء نوشتم که تعرب مناسب بگوید تا در دو صنوشهٔ درجام بگیم، تا پیشت ده حریرغ بگذارند ٔ ما زخارج خوانده شو د -

فودرفتم بركان الشم البدوى الخطاطكه دشيشه إخط جلى بنوابيد:

و اللهم باكب جاديس سلطانا في سنة الخسين بحق ظر وكيبين ونصرانسلطان المرادين

در شیشه و گریم مفر مردا با بنده این بنداید-

عاجی مسعود ہم از جانب مہدی بیگ آمدہ بود۔ گفت۔ مہدی بیگ ہواب داد کر ہید عمد بگومنا سب ایس مقام را شیخ سعدی شعشصد وینجاہ سال بیش ازیس گفتہ نولسنٹ کرا زادراوس نومٹ تہ مگذار د۔ ویک پارم بڑکا غذیمن داد و گفت ۔ فردامن خو دش را خواہم دید۔ کا غذر را پازکردہ

ديدم كردري بيك نوش تداست:

آبگه پنجاه رفت ورخوابی گرایس بنج روزه دربابی گفتم منابی مسعود! این شعراجی خوند - این راحقیقتاً فرساده یا اینکه مراح کرده -بهرهال آبچه لارشه چن بود جا بجانمودم - یس دستهٔ موزیک عرب سدرزه دوازده ایر داده وعده گرفتم - شریت دشیرینی دسا ترملز دات تهیه کردم به بهار روز گذشت ، گاه حاجی مسعود اکده گفت: -

پُوسٹ عمو خبرداري ؟

تخفتم ازجه ؟

گفت و نگرون آمره میگونید یا دشاه ایران را گشتند یا و فات کرد؛ جریره با بهمایی خبررا نوسشنداند - بیرون رفته دیدم این جومنتشر گشته میگویند - بغونسول خانه بهم نگرای ن آمره • فراش قونسول مادیده بُرسیدم چرخبراست ؟

گفت- فبرفيرنيست _

كفتم يتقيقت جنين منكوبيند يضجع است

گفت - آرے - ما طاشے کہ بہتہ ہودیم سیا ہ بکشیم - حالامیروم چند زوب بارچر سیا بگیر آ از آنجا برکشته احوالات رابحاجیہ خانم بیان کردم -

گفت - واي صورت چرايدكرو.

كفتم ابم سياه كبيريم - طاق سابهوشانيم بهروم نزدابرايم بيك زابق اصحبتها كمنيد

آدم فردسادم بابل طرب فبردا دندر بيعا بكردا ده شده مال ايشال لازم نييت - نيايند

رعايات ايران جمع شده فقيم بتونسولان أنديبت واديم وس فروا بقونسول ملكراف

جلوس شاه مظفرالدين بدين عنوان سيسبيد:

" پادنشاه جدید در شریه جلوس مبخت سلطنت نمود و موکب بها بین روبطهران حرکت کرد" پس از چندر وزانر گذاوش مانم شاه -از برطرف شخسین و تمجید نه با دا زمیز را علی صغرخان میرانسدها^ن صدر عظم نمود ند - که چه قدر عاقل و با درایت و با ندمبراست - چه درین موقع اقدام نموژ و تم بید بحاربرد-كدابر أخلل بامورد ولت وللت راه نيافت عموم ملّت درمهم آسايش فنودهر-ميرزا عباس آمد كه برويم بيش ابرا بهم بيك از جلوس تفرت وليع بد بتخت فراند بي حركت موكب بها بول بطهران أورا آگاه كنيم-

كفتم مبنيا بيدتا ورودموك بهايون بيائي تخت سلطنت - بايركم كم كوش وأورو

بعداز وه روز تنها رفتم پیش حاجیه خانم-

معنم روز نامه ما ازایران افها رخوش بینولیند. ابرامیم بیگ گفت میاحت یا مدر مکن بدند زاز اوائل مراجیه خانم گفت م

ورميان زنها اشتهارواروكروليع وبتخت نشسته وادشاه شده ومن باوز بكردم فيبل

جعل نسوان عرب معلوم است -

گفتم نیمر حبل کرده اند- درمیان مردا بیم شیدع وارد که ولیعهد با دشاه مشد. بیک فعابرایم بیاب بے اختیارا جرکت کرده بسیت من محاه نموده وگفت ما تق یا مرد - با تق بالزاری از در این بالزاری ا کو یا آمادهٔ نطق است من و مگر حرف نزده برخاسته ببرول آمیم کسیدرا فرشنا وم بمیرزاههاس کرمانی محن آقا و بهدی بیگ و حاجی ... بتر بردی را وحده بگیرد که فردا بصرت شام تشریف بها و رفد شورنمائیم که بچه راه مطلب را بدابراییم بیگ اظها رئیم بیمیم صالح آفندی بم خبرفرسا دم آبنم بیا بد

تحكيم باشَى نتيجه زجمات شما وديگران بعداز دوسال انجام پذيرشد يعني آنپرشيخ

ويسف البير گفته بود-

مرسيد يعنى جدي

گفتم - اکنوای ممکن بهت کرتبوالیم ابراهیم بیگ ا ما نند ایم علا الدولد که خولیا مے برشد داشت - بخورانیم - بکردر یک میفته بستر بیماری و وسالدا برچیند - و لیمیترسم که اگر دفعته خبر دیم سکنه عارضش شود - ویا بدر و مبزرگرفتا رگرد د - و سال ابلاغ این امر برا می حکمت بیرائے شمامنط ومربوط بیبا شد - صالح آفندی گفت - باکنا به ویا بصراحت گفتن فرق نمیکند - و به آوزیال ایراند زیرا کرایی خبرددائے وردا وست -

ميرزاعباس گفت ديس از حرف شام ڀڳئي مير ويم بيش اراييم بياس من سبگوي-رو بيگ إمره ده -احالات ايران چنين و جنان است^ي عَيْم كَفَت قِنْل شَاهِ ما ضي رائكو ئبيد-اگر سوال كند برئير سبر في الشر معام منيت الحاصل شام مرت شده بحاجی مستود گفتم- بر و- بگو- در بیش ابرا ہیم بگیب کسے نہا سبس بنگی رفته سلام واده نشستیم میرزاعباس گفت - نلگراف بود دیر وز وارد شده -ويكريك لفت ميكورن رفصف الألي طهران الزوين استقبال كرده بودند سد تكركفت بيسازين درمما لك ايران باكمال مرعث صلاحات رخ خوار نود. يك دفعا الرابيم بيك صدائه أياش إمد الطابق بلنداسماع شد-من گفتم بسرکار بیگ ازاحالات ببخبر نیست - داضح بفرما نمید نامستحضر شود یرضرت کوچهه برخت ملطنت موروني علوس فرمور ند-اكنول سكه وخطبه نبام امي شابه نشاه ظفرالدين شاه است -كويا إن صحبت من وم تضرت مي بود - كممرده راجان دادبيان نتبار با وازلبند كفت :-" يا حق يا مرد ـ بخت يا اللهُ" وباكمال بهشياري بمن مُكاه ميكن به كُويا منتظرا مرت كراحوالات برسد بركس صحية السلطنت بيان أورد كبار إواربيا رضيف كفت . " فوست عو! کے شدہ" تخفتم- قربانت بيبت ردزز يإ ده امرت-گفت ـ يُوسف عمر إيك سيفار بره كبشم ـ ويدم الكبشت ورصدائ صاجيه خانم بندشده كرمي كويدم بان قربان ربان شير نبت جان ادرابرا بهم جان مجموَّه گريهكنان از لمبردنت تيسيغار بها ورد- از درن بعيد يك قوطي سبخار بنگاه دائ<u>شنن</u> بود-فوراً اورابرداشته نبهیل می آورد - که وربلیدامن زیر ایش گیرکرده معلّی آفناد تا پائین - جعبهٔ مینفازشکست سینفار ما ریخهٔ و پاسشیده گردید بیچاره با حال عجیب کرما به خجایت م شرمها بينت وأفقاده كريب محكروم وخيل شرم از أفتادن داشت. كَفتم بابا آرام باشير فود انراكم مكنيد - بيثه آن چان زير كى بخرج دبيد كه كويااز سابق رمي مطلع ازي جر بنوده ايد بميغار گرفته - بابراييم بيگ وادم - حكيم گفت - اوّل جائے بيا وريد-مجوبرد ويد-چائے با نان آورو-گفتم- نان رابر دار-

كفت بناشاسيفاركشيدن زيان دارد

گفتم شما برویدا ندرون اینجاند ایستید و مسبرکنید و درت و پارا کم نکنید و پارا کم نکنید و پارا کم نکنید و پائے را دادم فراست قاشوق را درست گیرد و بگردا ند و تشش لرزید و ملاحظه کردم بین قرتست بیش رند معاونت کردم سیفار را کشیده - بزائے صرفه را گذاشت و

ٔ ماجی محسن آقاگفت ینقیقناً در ایران جشن بوریکے برپاست - مهری بیگ نفت. البقیبنیں یا د شاہ بورگ را **برز**فررشینش بزرگ بخیر ندر واست سے

جوان و جوان بخن ٔ روشن میر به بدولت جوان و تبد بیر پیر برانش بزرگ و به بمت بلند به بهانه و قوی و بدل بهوشمند ا براهیم بیگ گفت بوسف عمو ا روز نامها از قانون چهینو بهند و گذانسته دا جراز فی

الديائرة

گفتم - تُر إنت البقه معلیم است - زیاد مجت شده سین گاه این طرف و آنطرف مین به که بفهراین جرصت وارد با نه و شب از نیمه گذشت مهما ال برغاسته با براییم بیک وت واده - خدا ما فظ گفتن که بهریب را با سرتمارت نمو د حاجیه خانم آنده فرز ار خود را در آغوش کشیده بوسید د بوشیر د گریم کرد.

اراييم مبيك امستگذت والده! چراگرييم بين ؟ چرخراست ؟ بيچاره گوياا زير جير اطلاع ندار د - مجويه عالامجو به شده بنيتواند باندر ون بيايد از ما بين در نگاه هے كر ديم حلوم امرن كرنسب درمنزل خود نوا برخوا بيد -

سکینه خانم از احوالات خردار نیست بس از شام خوا ببیره است میهم فتم و مرکزش منر خود مشاول استراحت شده مهاجیه خانم و رمنزل ابرابهیم بیگ خوابهید

صبح بس ازاد ائے فرلیند آمدہ - دیرم ما در وبہرا مستد آ ہستد شغول صحبت مستند جائے با مان دوآ تسشر آ ور ند- اہم خور دیم - وقت کلہر مجیم آمد- احوال میرسی کردہ شکر مانمو دسخت نتیجب و اشت - كرمنان دم بيس مهوش دروور وزجهان تبديل يافت وبهوش آمد عكيم صالح آفندي إكلمات اطمينا ي خش گفت از بهج چيز پر بهير ندارد الاسخنان فرح افزاصجت كليد به ونگذاريد تا يك بهفته ملكه د و مهفته از خانم بيرول رود-

باسه - دوسه روز کال خودش گذاردیم کیس روز دیدم برستیاری نو دنیجت را نظاره میکند. باین طرف و آنط برستیاری نو دنیجت را نظاره میکند. باین طرف و آنط و میگرداند وی بیند - چه دسته ایش مانن فلم خشکیده پورت باستوان چیبیده - واصلااز گوشت نشان وا ژب در در هر پر برار نبود کفت سکیند! آیند کو جب را برا ور مین اشاره کردم اوم نیست سخن میان انداخته آیند را فراموش کرد برخاستم بر دم - گفت ؛ - بوسمن عمو ! وردون احروا فله دخار جا زایران احوالات با شد - برا ور- رفتم با زار جا جی

محسن آقار وزاء ثرامًا يرجمان بالمجرسرائ رابمن داد وگفت: .

ببرنا برابیم بگیب بده و وعددر وزامدداخاریم خریده مراجعت فمودم و روزامد بارا با براتیم برگب دادم .

كفت - احوالات ايران در آنها بست ؟ روز نائة ترجمان باغجيرام والي زنمود احوالا

ايران راجسنه عنوان ذبل را نوسشة بود: .

ٔ شرجهٔ فارسی نه پادشاه جدیدا بران بملیخفرت مظفرادین شاه درسلام عام لطق بنسینی ا دا فرموره که بعدازین نشان ولقب دغلعت بکسیا شفات دمرهمت خوایم فرمود که نمدات شالبته بروان مکن نما بد وفائن را به مجازات نخوایم گذار د "

ابرابیم بیگ پس از استماع این نطق گفت دادیته سلم ست بنان باید شود گرباین نطق سبب استه مابراییم به بگردید برسی خارکشبیده بهای خواسته سبس تعوی به والده این گرمندام -

غالم گفت - پيمينواني افرديده ؟

ابماییم بیگ گفت "بیسف عموا آشیر اصداکن بیابر" ماجی مسعود را فرسّادم آشیر آمده دست آنایش را بوسیده خود راعقب کشیده ایستاد- ابراییم بیگ ردیه تفتر کرد: قنبرا بردنج صدری داری ؟ ك والله فرمود قدرس جنوكهاب درست بكن -

گفت دلے واللہ۔

بازگفت - قنبر بادنجان بیدا میشود -

عَمْت ملے والشرد

فرمود-چند دانځ جوجه گېيرمسالهم مېپر-

گفت الے واللہ مجدوقدسے فکرکروہ بازا ظہار واشت - انبراک بہدہ ہم بہر۔

كفت مائه والثدم

تفرخواست برود بازابرا بهم بريك ميرسيد- ما بني ما زه بهيلا ببشو د ؟

گفت - اے واللہ و نیر امردا دیندوائد ماہی کفال تازہ ہم گیر قنبرسرفرود آوردہ بیروں شد۔ مجدوا براہیم و بس کروہ گفت - بوسعت عموا تنبرط صداکن - صداکر دم - آمد گفت قنبر

دوغ رائم فراموش مكن - بازگفت - اي والله - امردادچندعدد خريره بم كبير

مُن كَفَتم - درغانه خريزه بهست - علاوه أو نوبش را بهم نمى شناسد من بيغرم - تنبرفهات

برود- مجدواطهار داشت قنرا برائه اعتباط قدرت زياد تدارك بين-

محقت السع واللد

ودباره بيان كرود سرجيكفتم ممدا جابجاكن شايدممان بيايد-

تبركفت اس واللد ويم عاجيه فانم تبتم يكند مجويدويس فاه قاه ميخدد قنير

تعظيم كردورفت -ازين شفاع المهاني عمد وست وأشامسردر ونوشفال كشندر عرب وعجم انه

رفقاداً شنايان ده باحال فرح زا دشاد كامي آمد وشدى كردند-

روزيه يحكيم آمده معاثرنه مالت مرفين كرده گفت جمام بردويه بس از آن هرعامبل دا

باشد- مبتواندرفت - نقابت بالمره رفع شد-

فردا كالسكدرا حاضر نموده اسب مارا بستند-ابرابهم بيك ميرزاعباس-مهدى بيك بنده سوار شده راه افحاديم-سركس مارا مى ديد برسه خاست واليمين ديسا رسيسام ومرحبا بودكه ميرسيد- بيك بم بادست راست و چې بهراتما وجواب ميدا و فدرب گشترشتيم بخانه طاجى مسعود رقيجات ببت كه امروز رسيده او دا ورو يرفتم - يك مال لهران بودر

مشهری حسن.

يرسيداز كجاست بگفتم طهران از شهدى صن كراني-

سُمَّفْت غيرازين مم كانمذشْ أبده بود ؟

عرض کردم کیجے ، وایس دولی است .

گفت بخوال بدره بناكردم بخواندن عنوانش از برقرار بود: -

در فدایت شوم - بعدازاظهارمراسم بندگی مشهود میدارد نیملیقهٔ سرکارعالی مرتبست سینه وی سبب جواب ننوشتن اینکهٔ زیم تطفیٔ سرکار انز جار خاطرعال شده بود -

ا خلاص من زمر حمت توگئه دارد

گرچه کاغتر مهر جناب عالی مهور بود- دسله دوکله یا دسخط شرلیت سرا فرازم نفر موده بو دید در مقابل ارادت بنده اینقدر کم تطفی سرکار بعیداست -

بليد بازامردراخلاص باطني محرك شدكر بوعده فود وفاغايم. وبرماه احوالات أبيدارا

بعرض عالى برسانم-ازآ نجائيك بسركارث ق وانتن اوالات الجامسنيد عرضه ميدارد

ازغرهٔ ماه ذی انفوره مرارك شرست بنجابم شاجمبرور راهنغول بودند بربي

جناب میرندا علی صغرابین انساهان و صدر افظم بیا رزیر کی تخرج مید بدیدی شاه را سور کالسکه کرده چنان بشهری آورد کراحدے از اکادا زوفات شاه با نیز نیشود و انصاف بسیار بندرگ بخرج داور واسباب آسایش و منیت را در بهمه جامبها نمود پینان مشرت عظیم بیجنین کردن جیم و جینان عیش منیز بجنین ماتم و فیر در آن وا حدمبارل گشت اسباب عیش را بطیش نبد بل کردند وی از قرار بکرمهنداشتهار یا فت صدر عظم خود در بی کار دخیل بود-زیراکه یک نفراز مولفنین روز چهارشند به کاغذیت بصدر عظم پرین ضمون نوشند بود:

و فربان!میرزارخلیج کرمانی معروف از اسلام ول بطرین مازندران آه ه ورشام راده

عبدانعفیم نفنی شده و منتظر فرصت است محققاً کار بورگ در نظر و خیال صید شاه باز دارد - بدایران ایرانبال صدمته از آن صدمته بُرزرگنز نخوا بدش به شنیدم اعلیصرت بها بوی فرداخیال شاهرا دو عهد نظیم دفتن دارند - زنهارغافل مباشید - کرمیرزارضا درکمین و شرصداست که کار نودرا به نماید - وایرانیان را بتیم بگذارد - آنچی شرط بلاغ بود بجا آوردم'۔

صاحب ممتوب دانسته بود که صدر عظم عداً اعتنابایی خطشخوا بدکر د- نداسه نفر مقبری با برکا غذ خود گواه گرفته بود به وایی خطرا بصدر عظم نوشت در حضور آنها فرشاد به بهازاتمام کارشاه که بنا بود به برده پاچیراعیال و برزگان به پیچند صاحب خطشفاها گیصدر عظم گفت:

مند من بشما قبل از وقت نوشتم صدر عظم جواب دا دکر کا غذشما را نخوانده ام - عاقبت ا در منجر باین شدکه کاغذرا بخوا بند - بهبنکه کاغذرا آور دندسرگشا ده بود - و بهین سبب گردیر که بسته رنگر متعرض نگردید - وفقط بهمان مهرزا رضائے قائل راکشتند والا صدر عظم خیال داشت بدین بهانه به داران شمع مدعیان خود را خاموش نماید -

چاپا بعی شام نشاه مهد پرنط فرالدین شاه بطهران رسید. شاه پرستان تا قرآه برستان کروند - باشوق و ذوق تمام باصلون وار د دارالخلا فرکر دند - سلام عام شد ونطق مفصل ایراد فرمود که ماحصل مضمون اینکه

" ہمد نذکرصا دی وجان نثار با شبید- بحدازیں بہیج کے انہاکان در بارلقب نشان مرحمت نخابد شد۔ مگرانہ بلہ نے ضدمات شانی و جاں نثار پہلے کہ متق مراحم ہما بوین ملوکا نۂ ماشو دیئا ایس نطق ہما بول درشادی پروئے عمری وطن پرساں گشود- فرح برفرحشاں افرز و د۔ امبد وارئ کلی حاصل گشت۔

بعداز چندر وزبعمهم حرمهائے شاہ ماضی ا ذن خروج از سرائے کملفتی اعطا شدر عرز اہل حرم کرہر مکیب صاحب جمعے عدم وشم بودند- ومصارف شاں ازخون دل ملت بود گرنشهار دا

گردیدند و بمیفراعمال محرمان منو درسیدند-

عزیدالسلطان که فعال مایر بربود. و بیمته رغیت وامرا و در را از کردارآن دل خوق محزد بودند بارادهٔ ملوکاند منفه در وازدر بارنکک، دار قد در و بیمتر رگر دید برشب در در دست نبازایالی برگاه بدانباز و خداوند به نباز بلند- باستندامهٔ عمرود ولت توشت شامنشاه عادل با ذاح طب للسا بورزنده با و شهنشاه ایران گویاستند-

من وساقى بېم سازيم بنياوش براندازيم

 اینهم یک برختی ملت ایران که بپادشاه کشی در میان تمام ملل رسواشدند. دیمها نا ورباریان خطاکا رایس نکهٔ تاریخی بروشت ملبت ایران گذاشتند - دست تاسعت بهم بیسود - بچر مهری بهک دیدکه او قاتش شخ شده - گفت - با با جه خبراست به آدم ناخوش خود را با بد ملاحظه کند -او قات شخی برائی چه به ایس فتره خصر مملت باشها نیست - در بر ملت و دولت بهزار با از ب باز برد و وظهر در نموده - مگر نمیدانی و نخوانده ایوان ششم - بهله بهم الکسندر دوم را از فراند بان دوس از سالطین ال عنمان سلطان سلیمان مسلطان احد سلطان مصطفی سلطان عزیرد دا ملت فودشان نمشتند ۹ واز بادشا بان ایران ناورشاه ما قائم شاه را بقتل نرساشدند به ایس دنیا است از اول شنی بود وجنیس نواید بود - خواه تو خاه طرخود را رنجه داری با نماری -

ابرابیم بیگ گفت-آنها چه دخل باین دارد. آنها را دررائی خود، یا خطا یا صواب ایم ارد. آنها را دررائی خود، یا خطا یا صواب ایم بها ندجه تند. یا بهم درایتی و بلی عدالتی منصوب کر دند و یا از با دران وغیره و آنها از جات خودشان مخودت گفته به از ترسی جان باین عمل شغیره اقدام نمو دند میش پررسونتگان انار ثربیت باشت به برخت که با دشاه اینا لیا و یا امپرا طور بیخه آستر یا و پیس جهوری فرانسد راکشتند و اما شکر خدا را که در آست ایران از تربیست به انار قربیت بیست به

باید و بهبودی نوا بدگرنداشت شاید خواست می چنین بوده - شاه و رینجاه سال سلطنت متوانست یا نخواست و یا مگذاشتندا صلاحا صیحه را بنماید - امّا بادشاه جوان مجنت در میعادت و رمندگاری بر دست عموم مّت خوا برگشاد- برده المنی می ولایت فریشی و استبدا و در مقابل اینان کشیده بقانون مشروطیت فع نوا برشد انوارمعامین مساوات -

دل وطن برستان را منجلی ومندر خوا برنمود گرجها زین سخنان جبلے نستی یا فت مسلے انتہم در فکر الود مین گفت ۔

جواب این خطرا این لایت بم شما نبویس - داخلهار بدارکه اگرمکن شود برراست دو دفعه کانمذنزویب دیمنهم در بامش ورفه چند کلمهٔ مخط خود خواهم نوشت -گفتم بر کارغوب است جواب دکتوب اسلام دل را نبویسیات شش کا غاروراین وسال

أيره بهاب ننوشترايم-

گفت بچه طور دوسال میگونی و و ماه بیش نمیت ؟

مفتم فير-نزديك به دوسال ست-

الفت - جدميكوني ؟

گفتم عرض كردم خلاف ندارد سرش را بیش افكنده بفكر فرورفت كو با بدساب فؤ ود باد وربیشرخوا بریده بود فیلم مناثر شدیمنا م جست را برگردانیدم تاشام حاضر شدنیش زشام بهانها رفتند

صبح بهیا زروه مجوبها مدمیش من و کفت عمو جان درنا نوشی آقام ندر نبوده ام بیس نر اینکه نولایم خرب شد و بها زار رفت بهرا غروش بفقال مینی کربهریم بیخ غروش د مدینفهٔ ان یکوانات از سک و گربه و دوراس گوسفند نُر بانی کرده و یک ماه روزه تجمیرم - خودم بدل دام بشما سه ریم لطفاً انبها را ایجا بیا وربد-

نذر ديكيت يم كرده ام. وكازاد ائت آن شيكان شده ام.

كفقم- ال جيسة وجدندراست كرنا وم شدة ؟

محفت ودائره نواخته رفس المربهودي آقايم درخدت بي بى دعث ودائره نواخته رفس المائميدانم جيمنم - إكفاره وادن ابس المررسا قطبيشو ديانه وشرم مي آيد- ورييش الشيال

مبریم کفتم- نوردیده ۴ ن جیوانات دبیل فقرارا با تر بانی بجا آر و روزه بهم کریک ماه ند نوازگ بومتال بگذار ...

رفعیدن راهم یک روز دختران بمسائیگال رامهمانی کرده جمع نما۔ دن و دائرہ زرد گر باایشاں میرضی۔ خانم از پائین پائے کو بیدنت را می شنور۔ ندریت قبول می شود۔

گفت مروجان! دُخترال راجهانی شنے تھی بہل است رہیں ازیں با ایشاں مراورہ وسلام دعلیک داخلاط ہم نخواہم کردنی بدانی دریں مت در بار تُمن جہا کہ نگفتند، وجہ اخترا کا کہ نرمیتند۔ دچہ غبیت کا کرند کر دند مراجلی ۔ بے رغبت ومنر جرکردہ اند علی مخصوص ہی رفیقہ جبر

فضوليها درحضور خودم كمروبه

ئفتم - خودميدان-مرا بإخيالات وعقا ترشخفتی توکائے ببیت فیم بیش ابراہیم بیک . گذشته منظم الله منز منز الله منز منز الله منز ال

گفت- روز امه آوردی ؟

گفتم فير- منوزنيا ورده اند-

پُرسسید. بوسف عمو! سیاحت نامهٔ من جِه شد ؟

گفتم - درخانه موجوداست ..

كفت وراسلامبول ناتمام ماند يعرض كروم الأنز ورعمدة مطالب لانوث ترام ممنو

شُده - ذله روزاز فانه بيرون مدفت ـ

عكيم بعيادت أمده بسياوشوف شدوكفت فيال داشتم سائرا طبارابهم بربدن شما

بياورم - بازخيال كردم شايد قبول كليد-

من من منتم - مهما نرام ایک ردمیند و وحال ایک بیش از یک فجان فهوه زحمت ایشا

بود-كيست كر إكب فغان فهوه بهمان را فبول مكند ؟

بيك رفت روز صعاطباكه برابيم بيك را ديده بودند جمع كرده أورد- بمنيئ حال برابيم

ویره تعبد کرد ندیشن بیست بایشان نودسائی و نودنمائی میکرد که باصول شیخ الرتبس مَیم باد بوطی سیان فی مض را تشخیص توقیق کردم - دو کنر و دلف گفت - شمایک چندے با بدیا بہائے مار بامبا د بردید و قدسے اسراحت کنید - اگرا نجانمیر و ید به ستاترا یا به اسکندرید بروید و چندے

آ نجابمانيد-ابرايم بيك بالكال شونت كفت:

درگور پرراسکندر بیون باخشونت گفت یکیم انگلیس اوقاتش کلخ شدیمیم سالح ۱ ز دو کنز انگلیس و لجون کرد به و با شاره فهما نید که این مردا زایم اسکندر بدش می آید نمیخوا بدور زاده ایم اُورا به برند - اطبا بعداز صحبت رفتند -

ده پانسزده روز باز دیده وستال واستنایان راتمام نمود کم کم بیمل تجارت و محاتباً قدیم شغول شد - روز به کفت سبب چیست کریماهمل المتین نمی آید به مرتبطیل شده -گفتم من پارسال شخواستم و نفوستا دند- افریس بل بهراران افروس بکه در ملکت ایران بهنوز این گور نهخاص محرم با بیارا بنظر تحقیر مینگر ند و آدم شالار تان و در ویش افسا نه خوان می انگار ند و این گناه بگرون بعطی ارباب اوراق بوسیدهٔ ایران بهم بست که خود را بهمان صفات در بیان مردم جلوه گرسا خته اندر چهنر نیفشهٔ قومهٔ جریده گاه آن است - بیک نفر ظالم خطا کار را قدح و فرم نماید " اسوعا غلاق نود اور جا ند دیده شایرستنبه گشته به تزیدهٔ اظاق نرشت خود پرواز دیمینکه برعکس خطا باش و ایم بیرات و مقانیت نبیش شده به توانی از می این به اوران به بیرات به تفایرت نبیش داد ند و نواه خواه مورث جرثیت اوشده بدیمنا ندیم و دش نیم بیشته گشته و در از دیا د قانی خود می افزاید - البقه گذاه این بین ما و ح بیش از آن و افراد و ایم خواشتن را مهدوح میخوا بدوراز دیا و قبای خود می افزاید - البقه گذاه این بین ما و ح بیش از آن و افراد و میران می دو بیش از آن و افراد و میران می دو شرخ ایم بیران کرد و بیران مرد و میران می میران بیران کرد و بیران میران می دوش آن مرخندان خود این میران نشرید، داری ایم بیک بها دار و در شرخ در این آن و امران میران میران کرد و بیران میران می دوش آن مرخندان خود و بیران میران شرید، داران میران م آقاجلیل اظهار داشت - چند نفرانه اشخاص گوش تلخ ہم بو دند کہ فوراً گریختندایی مهمان محترم از آنها مستند کراز عکدی آیند - خوش دائتم حکایت خو دراجهت شما ہم حجت نما برلیخا آم این فیض محروم نبات بدیب ریبس ریٹے خو دراہم ان نازہ رسید ہ خو دکر دہ گفت مرگ من احوالات برائے بیگ کن - مهمان طغرہ رفت کماز برائے رضاعے خدا دست از سرم بردار -

گفت - جان من - برول كم وزيا دار اوّل نا آخر حكايت خود را بگو كه بيك بيليد طالب شنيدن اين گوند حوادث است -

گفت برادرمرار باف تن و ال

گفت - نه . مرگ توبا برتمام را بگوئ تا بگیب بشندد-گفت حالا که زوراست یا علی^ز در سور ده ده د

ميكريم- وسبس چنين أغاز سطن نمود-

ودیرد دجیند نفراز نانجیهان بستند که هرروز درجائے اجتماع می نمایند سیفط قرآبنا بامن درست بودند - آنقد راغواکر دند که مراہم درسلک وجمعیت نود آور دند بهرروز اندهمال بار تعریفها و توصیفها بیان می نمودند - وحدیث بامیخواندند - دا فسانها هم گفتند - عاقبت مراندید مرید و بکه عبد عبید چمال مبارک کردند -

بالمولت البها ما ورسم المورك بيك داشم وردكان گذاشه با حجاج بهها مله عوريمت مكه ها وم عكه شدم به باكمال البساط وشوق تمام واخلاص ما لاكام - ازطريق عدّسه باسلام ول الاسلام ول بها قد و آزانجا بتحكه رسيدم چندن ازم فهر ربه با و آنجا بودند - كه يكه الابشال بهسا به بنده بود و را نجا مقيم ودكان فورده فروشي داشت براً وخورده آشا في دادم - اقل مرافشا فت - بعد نشان خافه خود وأورا داده - اسم ورسم خود و أوراكه كلاتم شاخت - بس از آشا في وصوصبت احال رسي نوه كفت: -صدم رارشكرا گرفيا ندادم آخرت ندارم - يمبار اربارت جال مهارك از فنها و ما فيها بهنداست - ابن سادت و نيا عقبی خيل كسان تشخص و متول را عاصل نے شود كه مراست - بهر قدر ازين مقولات ميسرود برشوق وا فلام م بيافر و د منهم احال وكيفيت مجمع بيرة و را من اوله الل خوفهم و برب يد - جعيت خيري ما درا نجا بجند ففر لمهني بيشود ؟

عُنتم : زياده بصداست و يعنده بأميدا وراك فيض جمال مبارك زحمت اكشيدة

زمر شقت إجشيده تانو درا بأشان فيوضات رسانيدهام -

متدى يهتم كازشهدندارت ناقم الشريب فرائى كرمرجه زدد تربتهر جهفانه عبرو

ترانائيم دركرواب بيصبري شكته-وزورق طاقتم دركل نشسته

کفت مایر فیفی خطی و درگ این معادت کبری تعجیل حاصل نمے گرود - بسیار کسا". بزرگ آمدہ دست کو ترایشاں بہالاشے این خل معادت نرسسیدہ - مرتے اقامت کرد د ما قبت

بدينيل ومرام وأكام مراجعت كرده اند-

بنده بهم از شدت وا بهمه إرائ نگاه كردن نداشتم ساعته گذشته و عربی بضیم گفت كه بن بفارسی بگویدٌ زهمات وشقتها نیكه در بین راه زیارت بنورسیده مقبول درگاه وسبب رخان باکشته واز زمرهٔ خاصال آستان ما شمرده خوابی شدیسیس گفت ، .

ایس عزیمت نمیارت اوسبب بنات دولست نفراز تلاهم گرد باوفنا دردریا گردید کراگراودکشتی نبودکشتی می شکست وتمام ساکنین کشتی درقلزم بهکل نیست و نابودمی شدند فی چون اُد مبسوئے ماتوجوداشت بهذاکشتی راازغر قاب محرب با پاس بنات وادیم۔ اثناء نعلق نربر شیصے نگاہم بناطق اُ فیادہ دیمر شخص درویش صورت تنومزرے مانند خره شراب نشسته و البسبب بیا ناتش کر حقیقتاگدر در یا طلاهم وگرد با دنریا د شده بود کتے که از حیات وست مشد بودیم - اعتقادم نریاد و اخلام بیشترگشت - واقعاً منهم برشتی با ته دل متوسل شده بودم - این رااعجاز و خوارق عاوت وانسته درارادت و عبو دیت را سنح شده به اخیبار اشکم از دیده فرود پخت و ماندا بربهاری گریستم - بعداز نسکین اذن خوصی حاصل کرده باز بسجده اشکم از دیده فرود پخت و ماندا بربهاری گریستم - بعداز نسکین اذن خوصی حاصل کرده باز بسجده افغان مربم از درا طاق نیگر دوه مهر بازی زیاد و مجرستانده تهره و دادند - بحلی از شک بین به خلاص شده یک برصد براعتقادم افر و د -

بعدانی بعدانی میشهری رفته الناس کردم مراز و درود بحال مبارک برسال کرازت زیارت بینان شربی کام وشرهم کرده که نفی جان کندن به نتواندان الآت و حلات مذاقم کمنماید-

میری بیمشیری گفت دربان وحاجب را تعارف و پدیه لازم است با پر فراخور مال نود تبیر بر ایشاں نقدیم نمائی گفت مربان وحاجب را تعارف میرد دراا دانمو ده بارخدمت یا فنه بعادت اولی شرایط احترام حضور را بجلت آورده مراجعت کردیم-

یک ماه بدیس قرار در برجیندر وزیک لابت با بهشهری فقیم - "ااینکد فقر نوداز مقربان درگاه شده از احنیاج بمرایش رفیق ستنی گر دیدم - بروقت که شتاق زیارت بودم بدل ماه نماینده خود تها میرفتم - وربیع کشتم -

اياتوبيد من محضور رفتي -

گفت مر بگرشت نرسیدهٔ لا ترخاوا بیوت البتی الّه ان بیودن لکم برازک ادب کردی و از آن بیرکه نودیدهٔ حضرت دانسته که وردل نوشک بهرسانیده و دا جب گشته بتو صربزند مریان

عاص شايد فروايين فردا حد زرا اجرا بدارند مكن توبامن بم شهرى دېمسابد ورفيق بستى وتسدن تو ورگردن منست من رفني نيشوم كدورييش من ترا حد زنندميصلحت انبست ازا قرل ارتدا د تو بگنی .

دورتانی ازیں ولایت ہم ہیروں روی - واگر تا فردا بمائی بلاشک تراخوا مندگرفت وحد خوا مہندار د -

بسراينكمن عراده ازبات تومكيرم الزابيآ فدبرد- وجندر ورست دربيروت النف

كُنْ مَا مِن استُبها مِرَا بِفرسم - اگرنقدر بنهم دار می دراینجا بگذار که در راه از دستت مع گیر نزاینها برقت مِرجه تمامتر مع گفت کرگو یا جنال برحال من رحم نموده کدمینوا برگر به کند - با بکدست بخشیما

الانكهائ مصنوعي بإك مع كردر

من صاف وصاوق حرفهائے اورا با درکردہ ، چند مجیدی سفیدوسی دیک لیم افرانسوی بمن داد۔ دہیت وہشت افرانسوی کردہ میں اورانسوی بمن داد۔ دہیت وہشت ایران فرانسوی بمن دان در میں دہیت وہشت ایران فرانسوی بمن دان که در تقد سہ بہفت منات گرفته اورم دانوت نود را ازار خالق و سرتوب قبلے فرانسوی با بہک جامہ دان که در تقد سہ بہفت منات گرفته اور عبار قالمی ان وجا بران وجا

محفت فیلفوب بروقت الدلینا شرمیدیم و دیفته از این مقدمه گذشت - خرب الند کا تعذفوشتم - بواب نیامد و داره نوشته بیجاب ما ندرسفارشه کردم مفید نشار بالا فرید ناکش الند کا تعذفوشتم - بواب نیامد و داره نوشتم بیجاب ما ندرسفار شد کردم مفید نشارم - ما قرمنا زمیدت از بست فرسا دم - ما قرمنا زمیدت جواب برین مفعون رمسید به

" بعداز عومیت توالادهٔ گرفتن مرانمو دند- دکان را به نود دا با شانهٔ مقدسه ذیل انداخته - سهر دروسشب التجا وگریه و زاری نموده آلام نگرفتم- با آخرهٔ سیم رهمت و زید واز سرجرم در گذشت اموال واشیاء ترامحض اردلا دا زین گرفتند- دمرا ایان دا دند- اموال ترابمونیس دختین قسمت کردند، چه قدربن بیچاره از برائے دوستی شما خیاره وارد گشته تهم شدم بهمتراین زیان و تردیل درجه ورتبه از شما بمن وارد آدر- با وجوداین از توخیلم- بهمترای تقصیرات را از خودت دان- که بدد سخت ال ازن وا جازه داخل خلدت آمخضرت شدی که مدینگوند نمر دید؛

جواب آوراآ بخراقهم آرزوشتم وجيزے فرونگذاشتم فوميد، بودكرساعت وفمدور ميشيم لج

المنهازا فردخته وراسلامبدل افنادام انه بنا بول گرفته بریده خوام رفت کر مجدیم برنگه فرفته بعکه رفته دم وجمعیت این الواط بے دین و ند بسب را بخال رُسواکرده ناموس این سلطموسا

مكراً إن باديم صلالت مله المنتى ديم كر ط كنند - "امن بعدك وانتوا الداغواكرد -

بحراً قاجليل بايس طائيفه رؤيل كه رسم مكروه بر وست نووگذالشته دا با ورجنگ جا ومباحثه است وازراه شوخی ومزاح آنچه مكنون ضميرا بشانست بخودا بشال برست كردانمه! بحكيم بابشال گفتم ، درجهان ممكند- حال بنده رأبيش مرسست برده كريخاين كن

بالسعبين ازگردش مراجعت بخانفوده الارتورديم- ادم عامى تبريدى آمر رقدة أور كورث ته بود- بهان تُوش مبت كرعبارت از جناب ميرن بضا فان مازندرانى با نندان مارسيس مده سابق بم آمره بود- يُوسف عموايشا نا ديره و في مثم انديده ايد بوا فق سايقة شامجت ميكند تنب را تشريعت بها در بدر صرف شام نوده مجبت نمايم و گفتگو الن ايشان كرمطابق افكارشا دخال از ماجت بست بشنوم-

" شب نتیم چند سے نفر سے تفور دائے تند - حابی ابراتیم بیگ را سرقی نمود بہل اور استان خابی کا معرفی نمود بہل استار من کا منابط استان کی کا منابط استان کی کا منابط استان کی کا منابط استان کی کا منابط کی کا منابط کی کا منابط ک

عورية من بهمان قبائج كى في عريد تقعير خودملت است كه طالب بدرت أورون ففوق

شخصی خود نیستند او اندائشتر خاند بخورند و با دیمبرند - بهرزهمت و شقت صابر و رنظیم و تعدینا کرند البقه درین صورت برکس با شد پائی خوورا بگردهٔ آنها گذامشته سوارخوا برشد - در بهه مها مک رو زین سابق اینوضع بوده است - در بعین مصرحا ضرطرا رنج را فراموش نموده اید - که فراعاته آنار بم الاعلیٰ سیکفتند دننی امرائیل را بغلامی خرید دفروش مے کر دند - و در خدمات شاقد که بهرون از جرز انتخار بشراود استخدام می نمودند -

الما الموقعة وخيال احديث الموسع كروكه الال ملكت مصر بريس كونه التراحت وآزاد نوابند شد-

اقل شورش وآشوب فرانسد عکیم با سیاست میرآ پیشطاب مملت فرانسه کرده میگوید به... "شد فرزندان فرانس مدانید و آگاه باسشد که همرفر دے ازا فراد بنی بیشر کراز کتم عدم مدارط دجود فدم نهاده الا بیست کم هفل میم از نوست حریت میرو جند ایس و میراند باشد و مربست کامله فرنسم سیات م سیکے حریت گروحا نهر، دیگریسے حریت جسمائید۔

حربیت تروه اینهٔ مارا ولیائے دیانت سیجبرگا طلّ از دست مان گرفت عموم مازا درا مور روها بیهٔ عبد فریل دبندهٔ مطیع اوام خود کرده اند- دما را درایی ماده بیچگوندی وافله متعتر رئیدت -چنا که جسارت نداریم بکر مثله را مگر از ایشال بهرسیم کونوراً مجای تنظیر را بگردهٔ مامیر مندوداغ ارتداد برهبین مامی نبهند- درایی صورت درموا در و حاتی با بد بنده فرا نبروارا و ایائے دیانت واز نعمیت مازادی محروم باشیم.

حریت جمانیگر مارایم فرمانه فرمانه فرمانه و نامان مینی ظالمان متبدین از دست ماگرفته ما در پر پنجروزهٔ حیات دینویه بالکلیم کوم احکام و فرامین خود شمرده - بطبق شیهات نفس سرکش خود باکن اراع تحییات و کلیفات شاقیم فرایج از چرز قدر شاهرانسان نموده اند - در پر ما ده نیر عبد و لیل بسیار افتیار مطلق در نزد نالمان مشید بوده از نعمت حیث و آنمادی بسی بهره دهجوه بیم.

ا من فررندان فرانسه و ایمانی و من عزید و ایرا دران فلک زوه و برایشان و رکا ا درای صورت محلیف ابیچارگان جیست و وستگیرها کیست به آیا غیرت و میتث شار صامید به رکه ما دراین حال برنجی ما نده دراین آتش هرگرسوند که بیرول از حکم خلا و ندی دخالرج از العمات م انسانیت است بمانیم به به نوز کروقت باقی ست باید چارهٔ علاج ورونو د مانرا مجنیم - دبردهٔ ففلت از دبیدهٔ بصیرت بدریم - وخو د رابسعا دت ابدی بر سانیم -مطالبهٔ ماحق است وایس آزاد ق بسته بجنبش غیّراند وغیرت شحاست "

ابرابیم بیگ گفت المحداللند ضلوند ذُوالمن والاحسان باب رحمت برف بیران ابرانیال گشوده ،امیدواریم کهعنقرب بدول این شخنان وطن مقدس ماز توجهات وسن نیاش شاهنشاه جوار بخت باسعادت قرین آمده -خدائے تعالیے این طل رافت نودرلان ادر بیخ نفرابخ شمارا ، مخدا آمین بگوئید سیمگی آبین گفتند-

ابرابهم بریک بارضاخان او بهمدیگر ممنون و آشنا فی بهم رسانیدند-خودرضاخان گفت - نردامجهت را دولت خانهٔ شما خوایم کرد - با سے صوف شام شده بازمچه سه پارتبس و فرانسویل بمیان آمده قدریت مجمت کرده برخاسته امدیم خاند-حاجی سعی درفت - مکتوب با از بهت خانهٔ ورد ؤوا و با برابیم بریگ - یک اگفت.

این مال جن کرمانیست .

گفتم - التفات كنيد من بخوانم - شما بهم بشنو بر جرا كذبظرم نمى آبر بنوانبد بخوانب در زبا د بخطاست - سركا غذرا باز كرده محاه نموه گفت - واقعاً خيك برخطاست يننل نقشهٔ بنج برشر گريه است - داد بمن كر گبير، بخوان، جيس خطه نام بوديهم نه بيره ام پ

"محوّب مشهدى حسن كرماني"

ندایت شدم یعلیقهٔ شمادر دقت نو درسید به بول مراکار عاجلانهٔ خمود برمان فنه مدت شدماه سفرم طول کشید این مدت درطهران نبو دم - ویر در تعلیقهٔ عالی را نواندم یمبقیت نوشی ا مرقوم درسشته بودید، مایئز اسف و کد ورت گردید و لاشدالحد کرم فع نقابهت شگره است. احالات جدیدا نیکه پیش از ورو د بنده میر زاعلی م خرخان امین انساطان صدر عظم مناسبا تیکه ذکرش شایان نگارش درخط نیست - محرول و بهرمحصور ترقیم فرشاده بودند! بهتنشانی ورجرا نیزخوانده اید - چنى درى بىل دراب بول سياه درى سى شورى گفتگونمودند. بىل از تشراب فرمائى سركار بول سياه بارترشد بى كريسب خسارة عموم كب د تجارگرد يا قرار تطعى دا ده اندكراين لضرب از عهده برآيا-

یاددارم روزن فرمود بداگرمن صاحب نقود بود مرکاجی محدس آ قاصم کردے۔کم

بهنه بولهائ مياه رااز دمت مردم مگيرد-

منگرنیستم که پدل سیاه را من سکرز و دام و کے درمیان قوطی پائے شمع کمی ہنٹر فی پر کر دہ برفاقہ امیرالساطان فرستا دہام -اگر جمع کر دن پول سیاه بر ذرئرین علاقہ بگیرد - رد آن قوطی ہے ہیں ا اشر فی ہم پابین السلطان وار دمی آید-اگراول را حکم کٹید آخری ہم لازم آید- ہر برئر اور اسکان نیستو ایم ا اگر چر قوطی ہائے اشر فی را کسے ازا مثال ماشھا دشانواندوا د۔ کئی ازر وش کا ربخی بی معلوم میشو د کرخراب خاندرا امین الضرب چندین سال مهرسالے پیجده مهزار توان اجاره کرد بیسانه آس بمپیانیمهٔ قاعبدالباقی مصدوده مهزار تومان ٔ داکنون بوزیر در باربصد درشتا دم زار تومان الار اند - بازنغ کلی دارد - و تفاوت بول سیاه تیم کراز میان برخاسته و آنوقت نقره وه دوازین ارزان بود بسین تفاوت را ه از کیاست ۴ بحب

ایس مفل را باید محاسبین فرنگ جمع کنند- ازیس رونکن نبود که صدر عظم زیس بیغاگری باخبر نبا شد - و بلکه درمیان خود ایشان اشتراک بوده است مینی نصف فی و نصف وانشد خیالرانین باده است به وه است -

در مرصورت ما بى بدام افتاده از مشعست بدر رفت - ابتداء معامله با قاعده و با نفع اجراننده بود - و له صاحبان اغراض فامرده وطماعان ب انصا ت و به ایمان بجمت جزئی سوه غود شان ضارت کلی بردولت و مثت وارد آور دند - ارتکاب خیانت جبلی بقسیم ورنها و در باریاں گذارم شده که به نبیشتهٔ بریسج اندایشه قرم و قراع آن بیشر فیست - ح

باشيراندرون شده باجان بدرود

بهین کندورانفارا چنبیان سبب افتضاح ملت ودولت ایران گروبده و بین زین اگرایین انفرب را محلی شود تر بین از بر عین علنا اگرایین الفرب را مکن شود ترجیت شوس را قبول خوا برکرد-اگرچهروس یا عربت ایرانی را برعین علنا قبول نمے کنند و ملے شاید برندور بدل خود را با نها به بندد-اگر مکن نشود خلاصته الجملک خود را بملک خل رصب خوا بکت بدد و نقل مکان خوا بدنمود-

یقیق قطی است کرازی مبیت کرور مداخل مفت و سلم کرتما ما مال ایا آن ایرانست نجاه بهزا تومانرا وقف یک مربض خاند و یا یک کرتب ملی نخوا برکرد به شاه و را به نیراز بنده بیشناسید! وزس شما نمی توانم بروسیم که بنده مایوس بهتم مه حال که صدر اعظمه در میان نمیست بعضا مین الدولم و بریف منظیرالدولم و شایر خبرالدوله بشود به میوز که شخص نمیست به جدازین بسر جبنظهور نماید عرض خوابار نمروسه پرست عمور اسلام مخصوص دارم

اقل حسن کرمانی صبح مهما این دیشبری که وعده داده بو دندا مده - دیزوا برائیم بیگ عفه و ن کا غذشهمد

حن کرانی ایرضاخان گفتمه

ابرامیم بیک اشاره نود کرنگو و مے چوں گفته بودم کنمانش مکن نشد دگذشته بود -رضاخان گفت شمارا بخدا انصاف و برید با وجودایس فعع با زایداد دارید - کرجرات

کمپالیدنیشوند واقل بایر مبلت امنیت مالی وجانی واعتماد باسقاق مقوق داد و بعدازین نوفهات را نمود و ملت جرماک بسرکند سکسے نیست از بنها بهر سد - آیا حاجی نیاشت کرده بودیا نه واگر خیافت در چرا کمیسون شیک مذکر دید تا امر فدرا زوج خیافت بر ذمهاش وارد آمره از دستش بگیرید و مجازانش و تربید و اگرفیانت ندانشت پرایشت صدم وار تو مان از او گرفتید و دری صورت خوب استا ملاک امیرالدوله رایم برول محاکمه واثبات شرعی از مک التجارگرفته بشاراً ایبه عاید دار بدیجیف اکسات مقدور بین نیست - اغراض فاسده خصی درمیان است - امرکس بروقت که فرصت یا فت رقیب و بمسرا خودرا از بی خود محروم ساخت و افیست اعتبار و ارائی ملت فاک زده ایران -

جوں حاجی تبریری شابارضا خان آمدہ بودی صراباہم بیک فرسنا دمیرز علیل دحاجی محسن آقاد ہم دعوت کردند۔

رضاخان با برابیم بیک گفت. جناب حاجی آقاشیم از کیفیت ناخوشی شیار ابه بن و فرمود ندیشل پانزده سال بیش حالت بنده بوده اید و لیے بنده نیک و بدونوب وزشت نیار هبرکرده، کم کم عادت نموده تعصب رااز سرپدرکردم و انشاه شرشمانیم اندک اندک عادت میکنید بر ترکت کسن انسان با لامیرود و سکوت بیدامی کند- هر قدر فکرکنیم کار دا از آنها گذشته است سد

بجده جمد چل کارث فیرود از بیشس برد کار را کر ده برمصالح نولیشس

اینقدربشاعرض توانم نمود- بااینظم وضع بار باری ندمقتدر توانیم شدکه یک وجب بملک نودافزایم- وخوایم توانست صاحب نروت وشوکت و قدرت شویم- بلکدرفته رفته خو د بخو د صلای الوداع نواییم نمدد-

ابراییم بهگیگفت-اعتفادبنده درای خصوص وراستٔ اعتفاد سرکا راست دبر قدر عرم بیش د بیرنخی بیم مقوم انشااهتر محبّت من بولمنم سوز برد افن ول خوا برگر دید- چه مبرقدر رکه زرا ا خلاص وارا دت قدم نه می وجد وجهد بکار بری- دل مانند آیننه حلبی انجلا پذیر د- و دائره اعتقاداً ازهمارآ سنبس محكمة رشودك

بركه باخلاص قدم سع نرند عيسى وقت است كدم مى زند وظيفة اورون رستى دايماً وعائية شراست- بمواره ورنظر أميداصلاح وفق أاوى

رضاخال كفت ابراسيم بلك إنى دانم ايس فنان شما ازروم وتصحب است يا حفيقت أرحقيقت است تعجب دارم ان آل تعربيت كرغياب شمابين كردند برادرجان إماوي بر مملكت بقول بريك ازخاص وعام وبهفا وهرأبه وهرحديث بسته بعدل وواداست نهوروفسأ فدا بعدل عكم ميفره بين إن الله يأمر بالعدل والاحسان" رسول ألرم صلى الله علية المميفرايد "بالعدل فامت السموات والارضين" وايضاً ميفرا بر" بالعدل سلامت السلطان عمارت لبلاك مکیم*ی فر*ایر:۔

الے کہ برجمرت کردت انتابی شخت راأ فنواري زاءربييت بادنثاه راسوارى ازعدلست سائة كرد كاربات رشاه شاه عادل نه شاه عادل كاه

نور کلی زمایه دُور بو د سسایئه نوّر نیز اوّر اود

ميفرا مدُّ عدل ساعت خِيرِس عباء فرسين سننه- الملكت بقي مع الكفرولا بقي مع الفلم

عدل کن گرزایرد د آگایی

مرشمااين شخنال راحكايت محود وايازي والبدئويا فقشة خسروت بيرس مي بزراريد؟

این احکام لقینی است که عاقبت جدر و خیم است - بسراران بارتجربرریده کماز ظلم خانها خراب ودواتها بربادرفته - آه کوگاه بیره زف چنال ملکت ولطنت را زبروزر مع کند کردشکرده دیمن ماندافرامسياك تواندمودر

نندرم كدخدرية بكال بكال ازوز رايسيده وتعصب مل ووطن نوابي وشاه بريتي خودرا در بنينس ايشال برطبق اخلاص نهادير- اگرني رفتيد و بوزير جنگ ارادت ومجرت خود رادر بارهٔ وطن عزبر خود ظاہر نکردہ لودید آس سرا ہائیکہ دیدید فیدید! تاسف دارم الرائم ورایی نصوص باشما بمرایی میشم داسته کام رسته و الطهٔ که بیخواسم اشمامه کم نمایم و شوار مینی بد بهر قدر امید شما و را بهودی واصلاح کارایرانست - برعک امید بنده با دمو این امنا می که بهتند دیا این وضع باربری در بر بادی و محلانست - بر قدر شما دراین خیال باستهد بنده بوکس او خواهم بود-

روزما فوا بررسيد كر خوائ ناخواسته بايكدير دمت وكريبان شويم.

این خنال کرشما میگرفید و رفته ورطهران گفته ایر آن آخاص بامعرفت امروز سے
ابران ابداً معنی آزانفه بیده اند و وزیع گاه بخیال ابنشال خطور شکر ده کر کسے را بارائے این سوالات از
ابنشال با شد - باکہ جمیع عواس و طیال شان خصر برا نیست که زبر بائے فلال وزیر جگو و صابون بما لندکه
برو درا فشر و کے موقع بد سست آرند - که غما زی فلال رقیب را درخصور با دشاہ بجا آرند چرا
از فلال مدخل وست او کو ناه باشد - اگر آنه ارا و وطن یا دا بد بیما نا روز معرولی و ب و خلی است
کددرند دمروم بعض مرفر فات بخرج د مهند ورشه دین - ند میرب - ناموس - امام - بنجمبر و و لست کددرند دمروم بعض مرفر فات بخرج د مهند ورشه دین - ند میرب - ناموس - امام - بنجمبر و و لست مکنت و ولمن ایشال بول بلکه فرید کار وطن خو درایم بول میراند و

عنکایت است روز مینوف نے اوان میدادی و گفت او ایستارہ ایستارہ ایستارہ ایستارہ ایستارہ ہو وا بعینکمووں انگ الله اکبر لمبند کرد- ہائے خود را بر بین کوفت وگفت انے خواستے توزیر بائے نمست ا مردم جمع شدہ بدیں کلئے گئر آئمبر ش مجتی یا ناحق کمٹ شند۔

پُول این خبز کاکم شهر که مرد باز با فتهٔ بو درسبد سوار ننده بپائے مناره آمد دم برسبد کرحت شناس پایش را بجا کوفت - نشان داد ند - امر کرد آنجا را کنده خمرهٔ زرسے بیروں آمد -گفت آن بیچاره را ناحق کشتید - خیال آن این بود که نوغدا را با خلاص نمیخوا بی - بلکه محد و ناد زار نموز در را مرفور ...

بجرت درميواني - آمنم زير باشيفست

این حکایت بعینه حال وزرائے ماست کر ہر چیر شاں بدل است بول - جز بول کے درائے ماست کے مرجیر شاں بدل است بول میں فہدند-

الم مجلس خند بدند برمیروا عباس اشاره کردم به حرجت را برگر دان نوراً نو دیم گفتم فیل در دایشان یا بروبرپدارهل باش کرجرزت نررد- وم غنیمت است - صدا کردم جائے بیارند- قربان ازین مکاتب چونریان سودے مترتب نمیست نمیشنوند کی طلاب مادس روسیه برد و زیجه شورش بربام بکنند- و ولت واچه فدر به تشویش می اندازند - قست را نمی توان بیدارکر د باست شام صرف نند ساعت چهارم مانها رفتند- و مایم خوابیدیم - میچ مجو به خانم تشرفیت آور د وگفت بیوست عمو افرمودی که برج دور و داری بمن مگو-

تخفتم ہازہم میگویم من بجائے پدر توہتم -اولاد ہرجہ درودارد ہا پرعلاجش را از پرزبجوید مذاز غیر ہم جبر میخواہی بگو -

گفت شرم دارم - با دجو دایس ول بدر یا انداختم - میگویم - من دبی بی دوسال و رگار درسر بالبین بهیگ اعتکات کرده گربیتیم - ازخداصحنش راخوانیم - اکنوں کرصحت یافته دیجمه ویش ا نے بینم - ہرر وزوشپ مہمانی میروید وہمان می آور دیر -

گفتم چیشه مدور دیده ایس ازین من مهم پیش شامی مانم مده گیر حریف داری ؟ گفت مشما رانمی گویم مانصاف بده اما بخودش مگو که من گفته ام م

دریقام انصاف من داشت، زحمت وگریهٔ دوساله را یک ماعت بانم شمستن خورد وجبت کرون از خاطر مجور محوی کرد و باداش زحمات وگریه وزار می او بیشند مدت یک ماه تمام از مهمانی رفتن دمهمان آوردن مما نعت کردم - درین بین ببته آمد-از چند جا مکتوب بود- بهرته اخود خواند- يب طهران رابهنره داد-خواندم و

امشهری حس کرمانی انظهران

فدایت شوم-بعدازا فلهارحیات معروض میدارد - که دخیمن و بیفیهٔ سابقه معز دل ایین لسلطا صدر عظم وعدم تعبن صدر ديكررا نوث مذبودم - حال سندمفته است كدجن ميت طاب اشروف البين الدوله بلقب المين ونصب على صارت عظي شرون كت مدالت ازمراهم ملوكا في شهنشاس مكن البياع م مات و نصوصاً دانایان مملکت ممنون وسرورگشتند-اگرجبرائے بندہ فیقرابین ساطان تربود-اگرحی أورا انكارنمايم برايينه كفران نعت كرده باشم-زيرا كدان بنده ازسائه دولت ايشال بودشك زبرات عموم ملت ودولت صدارت ابين الدوله رحمت خدائيست - كرگو بان آسمان از ل ننده - أورابساز ك يرسي نسبت فيتوال واد- أراسته برامسنه كاردان عالم وعاقلت .

شاه بسیار مرحمت فرمودند تکراراً امرنمو د ند که کار با بسیا رفقب مانده بهر فدریکن با شدّ و د تر وراصلاح امور دولتي ورفاه حال رعيق سنى بليغ نما ئيد منهم در مر گويد تقويت ما ضرم در اين إكبابي نخوامم فرمود وسلطة بدوالفنيع وقت كار إدائجام دبيد

اكنول جناب ليبن الدولدوامن بمتت بركمزروه - در صلاح امدر و ولت وملت مبكونا المنفخفات ندار دبهمكى امالى راعقيده ابنست يك سال في كشد كه جميع كار بائي دريتي دماني درجت نظام وقانون دراأير-

افوالاً يمكونيونيان البست كماة ل تبولات راموة ون نما يدريان ولايا بالسلطارة مروم ادافق ایران را ازدید کرده جمع قلید بستداند - ما مکین اللک دیا دگیسے باسم خود سر کے قریبرا يتول كرده وحال وه مقابل آن جمع بندى الربمان قريد مع كمرد درويت يجاره رابم بديا كلد گویا قرارخوا بدرگذاشت که وجهارباب مواجب میتمری را از خوالهٔ عامره بدین دو قراء را) ز دیدنمو ده سه نقتر و چنسسن را دیوان فسیط نماید و ماین متو فیال لاکر توب اساس د ولتند در تحت قالون اخل نمايد - بعضكه مواجب موتمري وتصوابي باندازه دارند-آنهاراتم بفرانورمال استحقا قنال زخرانة مواجب موسم مری خوابن مداد- ودر مرشهر وقصیه مارس ابتدائی ورنندی وا عدادی بنا نوابن کرد-

فيلے كار بائے سترگ ازا و ذكر م يكنند كر مدنظر وارد - ولے آئے برآلان محقق است ايں است باانيهم اغتفاد بنده صدارت ابين الدولر وير نباير بجند جهت: اولاً - يك فوج از بها دران وراز نويس بيني متو ذيان عظام را باغو د مرغ وشمن نوه ان ابنياً - يك تيب مجران عزب و ولت ميني دربار يال را مرش خو د قرار داده انائياً - يك تيب مجران عزب و ولت الميني علما غمايال را از خود بدول كرده - جذبي ان الكارايين الدول مخصواست در غير دولت و حفظ حقوق ملّت - إنهم برائي ايشال به صرفه ومناني منافع آنها سناخة مينئو د -

فکا بعضے از سفرائے دول خارجہ ہم راضی نبصدارت ایس مرد نبستیا۔ زیرا امین الدولہا ا تجاوز کا رائڈ ایشاں نخوا برساخت ۔

چوں ایبن السلطان دست مجاوز ایشا نرابطوق دونت و ملت جہن ہیئت بیا وگار گذائش: وخار جدرا عادی بدیں حرکات جسوراند فمو دہ

مكن ابين الدولد مروغيور- والشمند- بالنهبير- وطن برست - عالم وبا وبانت است-برگر جيشم ارحقوق تئين اجتماعيه نخوا بر پيرشيد- مي ترسم زرودا مين الدولدرا ، بجرم وانش وخيرخوا بي مدّت و دولت كمناره انگلند- ع

توزال والنن وفضليميس كمارت بس

جراکه درایران علم برائے صاحبت و بال دؤلت بارد بد-مرتوم میرزانفیخال ایرانیم جزابنکه دارائے افکارعالیه د با حاجی این الدوله ہم افکار اود یقضیر و گنا ہے دیگر ندانشت -باست زیاد درومروادم عفوز ما ثبد - جناب یومون عموراسلام مخصوص دارم - باقی ایام عزّت مندام اد -

ابرا بهم بیگ گفت-این شهدی حن ماین عیب ندارد. مگرفضول بر یا تودراا دو بهما تما عالم می نیدارد مردکهٔ وبوانه توکها به افکارسیاسی بخرج دادن کها ؟ تواز کیسا فهمیب رهٔ عقیمرهٔ خودرا بیان مع کنی میرند کدایس بیشین بینی بارامیکنی م

بالجحلية الرجيدا براميم بيك دريق مشهدى من ناطائهات كفت وفي بنده تا مكت مع

خیالم مجسم بود کیمشهدی صن براستی سخن را نده - نربرا که طبعیت ایرا نیا ن نیکو برسم بود- و نیز پراتم مشهدی حس بیم خودش با بوش است و بهم بهمه جا را ه دارد- و درا فکا ر برکس موشگانی میکند گوش موش و بوار ست- علاوه چند چیز کردر خادت بهن گفته بود بهمه درست و مطابق انحارا و نزد-نشظر اید بود تا عواقب این کار تا دیده شود-

بعدائي جه بعض الوالات و رخطوط بعدائي شهري من رسيد چون قابل درج نبود مرت نظرت.

بعض اشعارتركي دفارسي مي خواند

امروزليست أمر كمتوب ممرى حن نمبرة (١١) رسيدسير كمتوب را كشاده خوا ندم «

صوت محتوب مبرة المشهدى حس كراني انطهران

بن فایت شوم بهجمت عدم مطلب عرایش چند ما مهدور قارط پوستل بود بیشتن اوسا صدارت جناب این الدولد را نوشته بودم - الحال این الدولها زمنصب صدارت خلع وابین اسلطان ازم مصورتهٔ قم احیف اروب مدارت عظمی نصب نمووند -

سبدب، عول اوراسابقاً، قلمه اوکروه بودم علاوه برآن اینکه فزاندا و وجه وسابق شهرت دانشت که مرحوم شاه ما خی د و بست کرور پول موجود و رخزانه گذاسشته به با بکلی بے صل بوده با اینکه تا ور دور خزانه گذاسشته به با بکلی بے صل بوده با اینکه تا ور دور موکب به ایونی بدارالحال فریفها گلان و ندو قلاشان بینها گرد بود ند بچون ترکان فوال بینما الله به برنقد به با است که برا ساس ملطنتی تا در شاه مرحوم کرانه برایات بیند بوداکشت و تعرف وست بردیا فتند به بعضی به بدل توسیق با سات بیاشد و مانند ما قط که سمر قند و بخارا بیک شال مهنده می بردیا فتند و بعضی به بدل توسیق با اور با با بدارا برایات الله و لاز استقال مینده الله و لاز استقال مینود و در مکه است به مران با بدارا برایات الله و لاز استقال مینود.

بهرعال برائية اصلاح كار بايول لازم بود- وحكماً امر باستقراض شُدَ- وامين الدولاز التقراض تنفر بود ييني ميل به قرض كرون نداشت -

ازفريشات اومت: -

" برائع ايران قرض لازم است باشرت بود- دسله امروز إي وضع قرض باشرت با

بشرنيست"

فداداناست می گویند- با بک بگلیس ملغ گردایی تعارف بم وعده کرد کوایشان پدل بخرش بگیرند. این الدوله جواب داد شا و درست نمی آید که قرض ب مصرف نمایم - وایس نگات تاریخی دابری خودگذارم بدیر انم کر بول تبقراض آیا بادی ملکت و تشکر صرف مخوا بدشد. و بیجا تکف خوا بدگر دیده جازن مانع است اقدام بمایست منم کرمبرب بیشیانی گردد - واله با محیمن لفرین ابدی بجاماند - و مقت فنم برآ فرض مو د نابر د شود "

میگوینید به بولاند و جنر بجب آ دم فرسنا ده که شایدا زیشان قرض کندکه بدا درایزان نعو ز مهامتی ندارند - دیسه آ بخد محنقق شدغرخسش طورد در سکوت و دانمیان است - وعیقت نمی خوا به قرضگ ازاین طرف این انساعهان تبوسط فی میدگان دیرینه دوست باست قدیمیشنو د که و ردنهاش ایلان مهمهادارد بملغ ژنگفتی باطرات مایرگزاری کرد-این بود که بکیبار برایدا مین لدوله بازایش ^{را} در آورد ند-

ازبک طرف قر اق گردس بحدو دخراسان تجا وزکروند- وبروایا ت مختلف فرکروند-بعض گفتن زیجت گفتن اشقیاءی آیند-برخ سرووند بجهت قرانتین حرکت کرده اند.

ازطون دیگرددلت نگلیس در بوشهر ماسم د صول طلب نوده سکه پیاره کرد. در خرخ اسک بگلیس رقابت با روس بود بیجه واز طرف خرآسان بهش آمد - این هم اازم د بازطرف بوشهر نوش در در در مرصورت این بهیا بولا برایب بردان محایث کآنفر الدین بود - عاقبت و دلت را بوایم له نرا خذن د -

ا زطرفي معلمانما بان وجاكران در با زئف در شاه أغاز بدكو أي نوده حتى قراف برده

بحمنورشا قهم يادكروندكران مردفيال جمهوريت ورسردارو

از جلنے مغیر روس می کینے بحار ہر د - د در پیطر سپورغ تمہیدات این کر دند - بہر حال امیں الدولا د صدارت استعفائو بست اون طاوت کمہ مکر مه زا د الله شرفاً وتعظیماً مخصیل نمو د- شاہیم تبصر ہم بہا بد - اگرایشال لاندیرہ اند- بجداز ورو د البقیہ دبدن کنند که نا درهٔ زمان ہست ہے۔ خوش وزشید و لے دولت مشتخبل بو د

باقی اتوالات جدیداگر ظهر رنما پروض خواهم نود-استدعا دارم دو توب عبائے شامی بج سیاه و دیگرے شتری مرحمت فرموده اربال فرائید - بیک بجبت جناب آتا۔ نے بیش نماز است که وعدہ کر ده ام - دیگر سے ہم خود خواہم پورشبید- امید دارم مخلوت سرکار عال مخلع شوم - خدرت جناب عور الام مخصوص دارم -

أفل حس كرماني

 نذکره وملزدمات سفرها ضربتنده مدت سفرمه ماه طول کثیر آمرا جوت نمو دند عوض اینکه نافع بصحت او دارقع شود، برعکس پریشان نرشد -

چندباراتوال برسیدم جبیزی گفت- بالآخره معلوم شدکه درجرائد فرنگستان بعض حوالا ناطایم از این خوانده -موافق طبعش نگشته- ورضا خال بهم نگارشات جراید رادست آدربزغوده بمباشش اقدام کرده - این مراتب مبدب رنجش وجدائی و و دوست جدیدالعهد شد بجند اسه بسه باین منوال گذشت از طهران کا غذر شهدی حسن رسید ۴

صورت محتوب تمرقشانسرده مشهدى حسكياني انطهران

فدایت شوم . بعداز دعایے سلامتی وجو د شرایب اظهرا رقشکروا متنان از مرحمت جناجالی مینمایم - دونوب عبائے شامی و دونوب قماش مصری تبوسط حاجی احد خراسانی رسید - خدا بخق آل عبا بعد ساده ش کی میری از دا

بعمرو وولنناشما بركت عطافرما بدء

امالیٔ - اوّل جهت این مصارفیکا علا ن شده بودر ضاباستقراض وادند بعنی ساکت شدند- و لے ازمصار سفے که ذکر شده بود کینے کدام صرف کردند بر گریا قرضهٔ رژی را روم هانو دازین دادند كردست رقبب شال يك دفعه كوناه شود-

درا قواه بعدازا سنقراض شهورنند که قبلهٔ عالم سفرفرنگستان خوا بهند فرمود و کست پاور نخه کرو- حالاً کو یا مخقق شده م چه یک ماه است رسماً اعلان دا دند و در تعارک نشان و تهیشسفر فرنگستان می باشند. یک نفرارنی ده م رار تو مان بصدر عظم پیشکش کرو که نشانها را آو ندارک نماید. میکن منبع الملک دوازده مردار تومان دا د- با گو و اگذار کر دند-

وير وزيبيرش را باسلآمبول فرمشا د-از قرار يكه ذكر ميكنندعمل نشانها بانغ به صرفي نجاه مراك

توانست يكاكيب مداخل وارد يمير قبيان عنيع الملك برايس مرخ ل بمكفت اوصد مبسرند.

امروزعوم كرون كشان عتيق وجديدوست وبإئها من السلطان رابوسيده وأدرا

مجده میکنند - که درین سفودر رکاب باشند - د ماید گذاری نر با دیم درین باب بینمایند - د انتخاصیکه درعن این السلطان بدگوئی از اوکرده بودند - پس از منصبو نی وست بعض را خاندنین فی بین

أوارة ازوطن نود- بمررا براكنده ساخت فعلاً وربحة ولابات بم اغتناش است وحكام را رعا إبريا

مبكنندرخانها رابم الأاج في نما يند- ازا بخمله در تربيخ خارة نظام العلماء وخانه برا در شعلاء الس

كسفيركبير بالميض تشافيست ما راج ويفها لاو ند- بربها دُرانيكر كندم انباركروه وني فرونسند.

وحال أيمكه زعلاء الملك يك من كندم بيرون نيا مده - بسيا منظلوم واتع شد. أدم بيسي فيه شد.

از قرار كيميكونيد-اين بنجا كُوان را مجهت ميرنظام مهياكر ده بودند-از بركن تمهيد

اميرنطام خايدُ علاءالملاك فديبُه مُجان اوگشت . غرض فبرنودش ورميان غبيت نرياده حسارت

مرويد فيرت كوسف عموسلام مخصيص دارم - افل سن كرماني -

امروزميرواعباس أمد مراكشيد مجوشة باغجبر كفت بس از كفتكو ميربيا دارا يتمرك

راضی بتان نمودم - ولے میگویوشرینی بخورندلکن عروسی سال آینده بماند خیال دار دعیش بورگے

بر پا دغرور می ملنطنی بمند- چنام پخه گفت فریش داقهام داریم - لازم است ایران داسلامول وغیره مهمراسه چهار او بیش و عده مگیریم دسپرده است که بحاجیه خانم بچویم - کدم اسم از در اج او من لبد

الى الختم برسوم ايران بايدا جواشود- دريج امر نقليد از رسوم عرب ترك فرئك كمنند

رفتم بحاجبه فانم گفتم- بسيارمسرور وشاه مال گرديد- امركر و چند نفراززان بمسابه

آشا پان را جهت روز دواز دیم و عده بگیرند دبنده را به گفت- یک طاقه شال دیک حلقه انگشتر با یک عدد آئینه بگیرم-اگرچه به شاینها درخانه موجود مبکه زیاد بود یکن خیالم قوت گرفت که بهگی باسم مجوبه خربدرشود-

گفتم-برگاب سپرده است جميع آداب ورسوم ايراني مرعى شود-

کونت - خیلے خوب - امامن ارشما توضع دارم کدا نیما بردو پار زندارند شا وظیفته بری در عهده گیری کدغیرازشماکسه رانداریم شهم ما در مرد دیستم - اما با پدا قرل از مجوبه اجازه بگیریم یفرسم زنرهٔ خانم ما در رفیقه بیا پداز محبوبه اجازه بگیرد -

عرض كردم - درمرض ابراتهيم بيك من إمجز بهم اسرار شده ينحودم بمجو بشبكويم - واجازه

مےگیرم ۔

شپ فیتم منرال مجویه گفتم مضانم کو چک از ندر کرده بد دی در پیشیس بی بی برقههی میروردازد ماه مهمان دارید -موقع قصیدن بست -

خدربروكفك وجرم البست

كفتم كا ينيراست يم كم ازكناب بصراحت كشبده - بيان كردم -جواب بكو بمربد برافكنده

خاموش شد-

گفتم بهاب بایدبری بهای رسم وشری برت بهمان مالت مجوبی گفت: . د دره مها و بر کست به کشتهٔ شمشر دوست دل که مرا وربراست به کر برنجیر دوست

كفتم- شاءه فانم- دراي موقع جواب صريح بأيد كشية بندوز نجيرمنا مبت زرارد

شعرے بگو كەجيات ومباركى دراۇ باتد .

كفت شعرازمن ميست مال قاآتى است - بعاضياربرز إنم جارى شركفتم بنا

باللد در افني سبق و سكوت كرود معلوم است كر سكوت بعنى رضاست -

رفع بين ميرواعياس گفتم- بابرابيم بُو بابم برديم مشال وآئينه واكسنز مگيريم - تا دوازديم ماه حاضرانشد-آدم فرساديم آمد- ديديم آنهم خجالت معكشد- وگويارودرواستي دارد- محقتم ـ نوردیره! این تکمے است ازا حکام خدا و سنت مختصطفیٰ دص خدا بیم قسمت کند ـ در این مورد برزیرا فکندن کازم نبیت ! ید - با کمال دلوشی و شاومانی آغانه بحار نمود - مرجهاندم این تختی می داد و گفت - از با فک بگیرید د مرجهاندم این تاثیراع نمائید - بردن من فرورنیت -

بالجلها تنيارا فريده بردم - حاجيه خانم ببنديد وازمهما ال وعده كرفت انبريني

الدازمات وبكريم حاضرتند

روز و واز دیم کانسگه را بستند. ابرا نهیم بیگ بامیرزاعباس سوارشده رفتند کمردش. مهما نان از خاتو نان عرب و مجمم بسیار جمع شده بو دند. چنانچه قاعده زنانست محبوبه زینت وا دند. تر نفش از شانه زده پردیشان د مختند حقیقنا مشاطه تدرت مجوبه داچناس بر میفت نموده بقام قدرت نقش کشیده بو دکه عقل از نقش بندی آس مجوب القلوب در در یاشے جرت غوطه در می شد۔ ج

ماجت مشاط نبست رفي دالآرام را

دومنر ل خودنشسته بودم - ناگاه مجوبه راکشان کشان پیش من آورد ندایگشنزنشا درانگشت وشال عروسی درسر حیا مانع از آمرشس بود - داخل شد تعظیم کرد - نگاه کردم چه مجوبه به -زبها تی ورعنا نی اُدمسلم علی الخصوص کرمبرایتر بر آوبشند - بے اختیا گفتم ـ فتها رک الام شن کالفین بهامت چوسر و دُبرخسار ماه

باجابتام أمروتم ابوسبد رقت مرادست داده بدابتا أين شعروا انشادكرده

گفتم س

الثرتعليظ انشاء الله بخت شمارا فيروزكند اخترشمارا آسشنى داده روزشمارا نوروز كند

سكينه بناكر د بخنديدن ها، صاء صاء صاء والده والده إيوست عموشاعر إها، صاء

صا، صابتمام خانمها صا، صا، صا، صا، شاعرشاء شاعر باشی، صا، صا، صا، سے خندیدند-بسکینرنگفتم- صائبری شیطان مراسخ و کر دی - باز - صا- صا- صا شاعر - شاعراً جا

من گریختم- آنها متعل می خند برند- امرور باسترت تمام و فرح مالا کلام گذشت مجوبهٔ ماغش شدشدالگ

فوش عجب عالمے وارو۔

واقعاً عجب خلقته وعجب قانونيست - اگرانسان درست غور داً ل نما يدمي فهم رجير مرحار ا وجمقا ان طے میکند و افون صدا فون کر بقادیا متحدد کار اے دہر نبیت عمل بلے خار۔ نوسٹس بے نیٹس ۔ شہدہے زہر۔ زمانہ ندار دوش ڈمیش وعم شا دی توہ و بہم امیختہ سن۔ امشب بخافه عابى من قاجم شده قدريد فرافت ابرابهم بيك ديم. ما بى محن أقا كفت عبل لمتين قصيدة وطنية درج نموده يكوش ديبير ما بخوام

وفرطنيهمن كلام بربع

قوی تنی شو د الا با تجا د نفوسس كدازنفاق سشده بنجم سعال منحوس رُ اللَّفَا فِي مُشُودِ مِالْ جَا نَمَالِ مُحْرِوس كن براس نده بجو ماكيان زخردس مِاشْ از درد كرد كار فود ما يُوس تو تا بجين بربر بن جهالتي مجوس نشان علم ومنرشدز بركرال محسون كما ندهارث شما رازعهد وقبانوس ° درین زمانه درشمنیر و نیرخ دیوس كفصم برنونهاده زبرطرف جاسي یکے ہا سم دیا نت ہمیکندسانوس ربول كنند بهو قوم جهدد وقوم مجس مشوفرلفته الميكروم ب ناموس ذكار فود بشوي نادم ونورى افسول

الا بوش تحفظ وبانت ونا موسس كركت تدرأبت اسلام درجها المعكوس بالخاو كبؤشبدازآن كهبر ملت باتفاق كرائيداك المانان! زاڭفاق شودعرض ونامتان محفوظ من وشن بدول كربه بندك دوست بون بعرص ممتن قدم بصدائمب زفرعلم بسے بندگاں سنند ندائزا و درين زمانه كذنغيرا فتداست زمان بكارك فورواي كارناب شرامروز الفنگ ما وزرآ بدیجار و نویب کروب وريغ وحيف كروغفلتي وب نبرى یکے رسم سجارت برو منال تر ا خال فاسدشال ایس بود که ما یا را خلاصة اقت نود باش حبيم فودكن باز علاج دا قعد بيش از د قوع گريمني

اگریمانی توچیدے دگر بدیں منوال نهال کفرشو د در و یا ر تو مغروس بجائے صبحہ بانگ افران مخواہی دید بغیررسٹ بیٹے زنار و نغیر نا نفوس خموش باش بدتیعا کر درجہان انبر نمودہ ایم ترقی و لے بسے محکوس حاجی تبریزی با وجدط بے عجیب گفت نے اور نین دہدایں گوید شعرارا - اگر نمو محسلے وریں مسلک قدم زوہ - آواز کم وازیک دیگر دادہ - دا دولوں پرست میرد دیم۔ بغیناً ما را از گردی دیک جمالت بساح رہات واز تبہ گردی دشاہراہ باریت وسعادت میرسا ندند فیزمال

گرداب مهاک جهالت بساحل نجات وازنیه گرزی بشاهراه بالبت وسعادت میرسا ندند دینهال معرفت درول ماغرس مے کر دند به مانندامر دنابل وطن مادر کلاننکدهٔ جمالت و نا دانی نشد نند

مراثبة وطن فوا نده گريه كروندے -

ادباء وشعرائ ماگراقوام ومل جول قبل زدقت ازین مرافی خوانده -جریده نگاران اش قلم فصاحت شیم را برصفیهٔ اورای قبل از نزول بلاجاری ساخته-آواز الهٔ جا تگدازشان م مسامع آحاد وافراد طنین انداز شده از نواب غفارت بریدار وازغرور جرزشان بیشیاریافراد تا بست بم خدات آنها را تقدیس و تکریم نموده براحترام و قدریشان افر و ده اند-

دیے ما ایرانیاں بدیخانہ یک روز نامیجہل امین داریم آنہم خارج از وطن گارٹنا ونصارتیج حکیما میا ورا با نظر حقارت دیرہ و محایت گڑی ویونن و دز دو قاضی می بنداریم - ذریخائے تعظیم و تکریم از بے حریمی درحق مربر محترم آس جیزے فروگذار نمی نمایٹم - وارقع جائے آس دارد ک گفتہ منٹود: -

> که من منی شنوم اوسی خیرازی اوضاع در هقیقت با پرگفت قلوب مامرده امرت - ع

علملی دے کیارت کر احیاے ماکند؟

ابراییم بیگ با حالتیکه بعلوم بود کراییج جواب این سخنان ندارد و گفت و شهایم بس از سه درجها رسال ازین مقوله صحبه ترافزن عاصل خوابهید نبود - نقصان ما اینست - که دیر بهدار شُده ایم - هر حید دیرآمره و به در نبسته وعنقریب گل امیر دی شگفد نویم رحمت میوز د سه باستس "اصبح دولتت برمد کاین بهنوزاز پیجیز سحامرین بنده را درسونس نعفس کار پایمنے لازی ر دیئے وا د-رفتہ آنها راصورت دا دوکشم يك روزين ازورودمن ببت آمد- بغيراز يك طغرى مكتوب طهران نتاتيم - اورا كرفته آوردم پیش ابرامیم بیگ-

گفت بغیرازین دیگر خطے نبود ۹

گفت ۔اگر جبرخنان شهدی من بر سرودم است دجیرے ازاں فهوم نمیشود .باز بخوال بهبینم چه نوست تدر سر پاکت را بازکر ده ، بدین قرار بود:-

صوت محتوب نمرة هامشهرى حسس ازطهران

ن ایت شوم مطالب قابلے ظهور نغوره کرسبرب تصدیع شود- مسلے جوں جا ہا عازم آنصوب بدو دوكلم بحرث اظهار سلامتي معروض ميدارو-

سابقاً نوسشته بودم كه عليصرت اقدس بهما بوني خيال سفر فرمكستان دارندم. وروز بعد ازعيد أفطي بالشوكسن خسرواني موكب مهايوني فبهمت فرنكستان لولت عزيجت افرانشت ورركا بظفر انتساب بمايدى مُوش وبقروخرگوش خبليم بستند - بااينكه اكثرے از آنال كرمشاق الى ب سفر بودند محروم كشتند يبني صدر عظم ازانتخاصبكه درخرخوابي تشبيددا شت - بعضي را مامور وبرفي رامعزو وازركاب بهايول اعط تبعيد تمود-

درميان محروم مثدكان بمهمد وكفتكوبها راست - ابي جماعت بمداتان ورعول صكر عظم بسنند وخبانات اورا بيكال بيكال وربر محفل ولجبس بموقع مذاكره درمي آورند وعول مين لدولها بها زنوده در مرجامنتشر ميسا زند. كهتقراض شديبت مصارت معلى ويين بهيج بكيا قدام نكرده . عده بندا براز بود كرنسياً منسياً ما ندية اسيس إنك دوسات بودموقوت شدر اصلاح سماش والمور فشكرى بود فراموش شديعير فليم كشورى بوداز بادرفت - صدر عظم بارفقائ اسرار خود بوام اردرباند نشيم مودند- سر ميسه نوسسله و بك طرزست دراي با باسخن ميراند-

اكزاي رعيان كسانے بيباشند كه از وجه ستقراف حصة قيمت أنان داده نشد فيك

می سوزد۔ وبرخے ہم تقیقاً کمن باب دوستی و مجتب وطن و دلسوزی ابنائے وال است - کہ بول را ر نود برانیما بردند و قرض بر ذوئر الت باقیماند۔

خلاصه - مدعی صدر عظم بسیار شده لپس از مراجت آنهم خدمت شایسته بایس جماعت کرو و فیاب اومیدان داری میکنند - خوابدکرد - کیفراعمال و گفتار یک بیک راخوابد داد و این گروه که جمعند پس از مراجعت او پریشان خوابه ندرشد و مرکس گفته پائے رفیق خود را در پشیس صدر عظم اظهار خوابم نمود - جه این جماعت بداراز بال کوفه جستند - روز سے سه بار بوت کرده و سے شکنند - دین آئیں ۔ مذہب و ایمان - وطن و ناموس غیرت و میششاں بول است -

از بررچه بگذری طلب پول خوشتر است بیغام است دفی سخن وح بر در است

ایم صدافت و در متکاری در شان بیج یک از آنها ازل نشده کما نیک برشبان و در نین و در نین از آنها ازل نشده کما نیک برشبان و در نین و در نین و در نین ادبین میدر افرون برد از برد از از در از در نین ادبین می ایست مدر عب عالمی داریم - و ما عجیب ملتے بہتیم - کر نر در قول فود ثبات و در فعل ادبین می ایست می در اجرائے آوا برا افرائی می در اجرائے آوا برا افرائی بروزنم کیند عب خواش ایست می در اجرائی در اجرائی آوا برا افرائی بروزنم کیند عب ایست می فواست ایک در اجرائی کا در ایست است می فواست انگر داش باز بال کمیست

لا الى صولاء ولا الى حدُّولاء - مربرين بين ذاكك غمرالدنيا والآخره -

بالجمله و فارشیخ دشاب در مرقصبه جزایفاگری و صدائی الجوع الجوع چیزے بر وزنمی کند.
مسدود- وازشیخ دشاب در مرقصبه جزایفاگری و صدائی الجوع الجوع چیزے بر وزنمی کند.
جمعے کرسنداز آ ذر آبا مجال البرامال اضطرار برول برگ د بار برر ارگردول مدار متقرار با فته ایکم خیل گذشته بریک المانی اثنین قارون گشته ادعائی نمرودی دیخوت فرعوی بروزمید بند ایکم خیل گذشته بریک المانی استقرار خوات بعد از بی بودلازم در برای نبیدت - از بی بودلازم است کرمرکار خیبررا از احوالات فرنگ ای مطلع فرمائید- و جناب پورف عمورا سلام مخصوص ارم -

اقل حس کرمانی در حاثیهٔ خط نوسشنه بودنهٔ دا قعاً جل المتبن بهدا دمیکند در دوئهٔ ملت حق بزرگ فارند

ازلصبحت والقاظا بناء وطن چیزے فرونگذارد هٔ اگر در بل دیگرے بو داعتبارش بدرجهٔ قصوی رسيك وولت ولمت واجبت قدراي أوبرد الن رابد الندوي أورابشا مديدة المق دام كراكرسخنان عنا في خودرا ونبال كندا لقدرني بشد- كراين خاشان دولت وملت ازرس بروز خيانت غود وببيارشش ابالى ازنواب غفلت قدغن نما بندبا يآن نيا يدوملت را ازفيض مطالعة آن امتر مقدس محروم دبي بهروكر دانند كفي بالتدنصيرا

بعدارشام ورزوند-ماجئ سعود المده عرف كرو-ماجي حسن آقا بامهدى بركساند-ابرابهم بركب كفت - بالإجراغ بكذار ند مركو بفراع بيدر برخاست فتهم بالا عاجى محسن الكفت ما يوسف عمو- حبل المتين أمده - قصيدة وطنبة را ومندرج بود-بمهدى بيگ كفتم-برويم قصيده را ببث ابرا بهيم بيك نجوانيم-ويوسف عمو نبراسيقبل زير بضنوا زفي چون عكايت ميكند

ميكني وصف دلبان طراز که منم شا عرسفن پردار ذم ممدوح گرکنی زغرض مین ندموم گرکنی از آز ورحقیقت سخن کنی و مجاز گاه اطناب گردسی ایجاز خوانی کے قبلہ گاہ اہل نیاز طرهات درشل بو د طرار منفرهات درصفت بودغمار متمائل قدت بردازار تلخ ارحسرت توث كافم فاش از محنت توام شدرار از فراقت درآنش صرت جند باشم بهی بسور و گداند نخزيش زنوبسردياز

اکے اے شاعر من پرداز دفرنے بریمی زمور ہو مات ميزنى لات گاه ازعرفان ازيئ وصعف إرموموى گوئی لے زنک بران طراز بتماثل بود رخت با ما ه این خنااگربری با زار

می مگوئی چیزاز خائے بود كه بميرانش أوري كث تاخ غصته قيس وقصّه لبالي حرف محوور سرگذشت اياز كهدشداس فسالبها كيسر كن مديث نفئه زمراً غاز بكذرازاي فسون إين بزنك ديمرازاي قبل فساند مساز گر بوائے سخن بود درسر از وطن لا اقل سخن گو باز باولان *سے قما رع*شق :باز بروس عشقبازی ارداری بوان دل بره زرفے نیاز ا زوطن نبیت دلبرے بیتر نثا برمنوخ ول فربب دطن بارقيب نطرشده بمساز دراصول ترقیات وطن شعركو بركرزيده وممتاز ما بکے درجہالت غفلت نشناسي نشيب خود ز فرا ز صعوهٔ ورمیان گلهٔ با ز مستابان ميان أنهجهم إست إسلام دربركفار طعمته ببين رفست فيل كراز ما يمرسيا دين علماست بخداع عليم بالباز مے ترقی کند کے بے ال جوں کند پرواز على خصيل كن كرسلم علم ارنشببت بردبسوئ فراز

زیں بیاں لب فروببند مراج کرنیا ید زمرو گاں آواز

ابرابیم بیگ بس از اسماع قصیده گفت به به افرین بجنان شعروشاع و مرحبا شاعرزرین قلم و درخیقت امل شعروشاعری و شق صدق دو بانت ایست با باشته بریع بجان ل مرتکبان اینم و در و عکو بخورد و درای درت یک نفر شاعر نجیب بیدا نشد که باین ساوی قصیه ترابیه ابدا گیانی کنند و عدوری که در بیش رو دشت مردم ایستاده ما نند کا کا سیاه و پوست مصری مند و چشمان کورش را که برب به بعری بیندزگ شهلاکو بنید. مرد که را بررور زنش نف بر دیش با نداز و بشت گردنی به برند و دارس به بیاغ بخلاشی تواند رفتن و در شجاعت برستم وستان سام زیمان برتری می د مند-بست ترین مخلوقات را فضیلت ملاری نامند-مدوح پدر نامرد بم خوالت نمی کشد ومجوب نمی شود-با آنکری دانداو صافے را که باگونب شدی د مندئه آمگی برهس و بله حال است . اگر کل و خاری لی ومجنوں - فرنا د کوشیری شیمرو و پرویز - ماه وآفناب نبود سے - ندانم ایس شاعراں بے شعر جبرکر دندے - و تشہید محدوح بجی نود ندے -

از پانصدسال بیش تمام شعرا بیک اسلوب خی را نده - در درج خالمان دوشمنان مدنبت وانسانیت کوسشیدهٔ آنال را به انوسنیبروان برنری دا ده - بلکدنوشیروال را از بپا کران دربارش می شمار ندنه بهت ادراک معنی یک برت لازم است به که زب لفت مراجعت شود و نونودیم اگر باخت ربوع کنند در قافیه نصفهٔ بریت دیگرمطل می ماند فیسحانیست فیصل و میزرشاع بیس. کریک کلمافراط و تفریط نوارد ، بارک الله د

من گفته مرکار بیک ایما ناصحبت ننما را که در قرآ دین باشس الشعراء در میان گذارد اید بتر پع بریث نانظم تشبیده -

ماجى حسن الماكفت - مبركنيد در فرة ديمريم تصبيدة بست

قصبة وطنيبرن كالم بدبيع

پرانی گری حالت فکار وطن زجل بهرطنال ایل شدنه ارطن علیل گشته مزاج وطن طبیعی کو؟ کزاشفات نماید علاج کاروطن علیل گشته مزاج وطن طبیعی کو؟ کزاشفات نماید علاج کاروطن چرا بفکر بهی نیستندایل وطن کرس نخوت بوده الت فکاروطن زر وزگا وطن بیش زیر مشوغال کرشد زغفلت اشفته روزگا وطن

درانیجا ہمدرارفت دست دادہ۔ ابراہیم براگ دست بر وٹے گذاشتہ ھا بہائے گریہ ہے کرد۔ دحاجی محس آ فاگفت۔ ہنوزوفت گریہ نیست گوش برہ آ اُخرست بجبرو کمسروطن کو سنسنے بہاید کرد کہ آب رفتہ بیا ید بجوئربار وطن وطن چیجان عزیرداست خوار میبند^ن کہ ہرزصیح غربیا بدنشام آبروطن ابرائيم بيك كفت - بله واللد- بله واللد

اذا فسطوار وطن مورد ترحم شد براتورهم نیاری با ضطور ولمن رگلستان وطن گر فلد بیا فارے فیس باش زگل بتراست فاوطن بنى مروده كروب ان اليانست چرائمى شوى از جان دوستارد المن فدائم بتن المردان باغرت كركشة الدبجال عاشق الحارالان زرمة غيرت ومردائكي ثماروطن مرده اندكسا نيكهان فودكر دند

ابرابيم بيك كفت -اگر فرده اند، بس كجار يستفد

دراین زماند کے صاحب نظر باست کے جائے سرمہ بدیدہ کشدغباروطن بال سن المستى ب نا فدائے وبلائكر را شداست زكف وامن قراروطن منيكے زسيتے بمين و دگر بسار وطن نموده اندببجوم ازدوس فصم قوي ز دستبرد ا جانب مصون تصار دلن حصار محکھے از علم کن کہ ماند نبیاک ركبس نقود وطن را فرنگهان بردند غلل رسيد إركان اعتبار دطن كه برزره بود رنج بشمار دلمن براه حفظ وطن رمنح اكر برى غم نبست كجاست كمنايدزراه ونسوزى بیان مال و طن رابشهر مایر وطن متنوده خسروعا دلمظفرالدبن شاه وجودا وسبب شان وافتخار وطن بلندمرتبه شاب كدور جمال باشد كمتن سيرده بدرت في افتيار دلن ابراميم بيك في اخذيارگفت - بكوئيدا مين سمه آمين گفتند-

حَسَن مديث دطن را بو جداحس گفت مجاست آئكه بگرد دمعين ويا روطن بديع وتفزازا نروبود كمشعربريع منونالبسك زاشنارا بداروطن

بمكى دستمال درآ وردها شك از تبثمان باك كروند- و بديع را شأخوان وعاكرك ابراميم بيك گفت ـ اے داد! وبياد! چنيں روز نامهٔ كه دارائے جنيں بندنا باست غدغن مينمايتد كربوطن فرود، وابل وطن كلام طبرين اورانشنوند! الدوراري ازباك وطن بكنندا ازدست ظالم تظلم نما بندا دبرظالم نشورندا إين جدبد بخبي ست كماراد ومنكيرشة برطبقهٔ از ملّت را خواندن روز نامه لازم - چه قدر الدّت ومنافع مادی ومنوی می بخشد مهجاب اغراض فاسده محض از جهت منز قبائ اعمال ناشا بست خویش ملت محترمه را از فیض فواندن بنیس نامهٔ مقدس محروم و بسله بهروگذارند- وحال آنکه جشیان وزنجیان در محرات آنر آنها امروز مالات زنه ومعارف شده اند- بهماز موت دفتار و بدی کردار آناگافاناگها خبر می شوند - کدور دنیا مدنی الطبع باید بود - وانسانیت هینی باید آموزت .

سابن علوم و فنون ازابران معوم دنیا منتشروساری گشته اکنون رح الناسف از حابئه انسانیت عاری واز زیور مدیئت خالی - از کیفیت حالات سکنهٔ روست زیبن بے اطسلاع شده ایم - انتخصار واکتساب لباس مدنیت رامنا فی دولت خوابی نجرج دا ده و دولت را اغوا بینمایند - ما مرزارغم والم ماتم دار و مصببت زده گویا صفح مجم می فهم لایستان و رشان مانزول یافته واز بریج یک ما صدا در نیباید -

بالجمار مجلس مجیس صعبتها ختم شده هر کیب بمقام خویش بازگشت نمودیم - شب بعداجی مسعود آمده و گفت - حاجیه خوانم ترامی خوا بد- رفتم - ما در فرزندنشسته بودند سلام دا دم معاجبها گفت :-

ميرزابيسف! ما با ابرائيم در دعوى استبم قرار گذاست، كم برج تو بكوئي قبول نيم.

حُفتم چرچیزاست <u>۹</u>

ابرابيم رافى نميشوده يكويم اطافهائ بالارانعبر نموده - رئك برنيم - دكافذ باراعوض كنيم - ابرابيم رافى نميشوده يكويدلازم نيست - خيال من ابنست كه بهم چيز ازه باللدك

بسے ارزدوارم - توج صلاح میدانی ۹

گفتم-البته تعمیر جمارا طاق میم سی لیره مصارت بیش ندار - حال کرایس قدر فرج کرد ۹ ایم - ایس مماازم است که کا غذیائے اطاق ہم عوض شود۔

بنده سرکارعالبه را تصدیق مینمایم البته بیگ میم راضی خوا پرنند-ابراییم بیگ ہم سر میرین دادان کی دو

بجنبا بيد- ضراحا فيفركروه -

بيرون مده ديرم مجوبركشت درايتاده منتظراست -

گفت- پوسف عو إميترسيدم بگو ٹي لازم نيسٽ- خداشم اراعمر بديد منون شکا امّا زکاغذ لل مستوره بيا وريمن نودم انتخاب کنم که برنگ برده لا وفق د بد

محقتم مترس برده الرام عوض فوائم كردكه بهدنود مطابق بات دبسيار شديت

شده ورفت.

امروزرفتم بازار ننگران بود که در پارتی بشاه از اکارشدت بایک نفرته خالی ده و این و در بردرا به بازوی آن به از و از و در با دیا بهم موار بوده اند و در بردرا به بازوی آن خطاکا ریا گرفته و بازد داند و بازجسارت و بوانم دی و زیر در با ربسیا تنجید کرده اند و خطاکا ریا گرفته و بازد به بازده اند و خطاکا ریا گرفته و بازده بازده و گروش را موقوت نفر نوه آن خصرت شابه نشاهی اصلابت انت و قار و کنین نود خلل وارد نیا ورده و گروش را موقوت نفر نوه آن خود این نها و خصرت شابه نشاهی اصلابت از نره با و خود شرت شابه نشاه بی این نام قرد و بازده بازده بازده بازده و بازده بازده بازده بازده بازده و بازده باز

درا نگشت داشت درآ درده ومن دگانی بمن عطائمود و گفت یرفیقتا گهانم قربان چنیس با در شاه باجسارت و دز بربه احیّت با د- که درآن بمنگامه چه قدر رجسارت و شجاعت لازم است که انسان و درا گم نکند- و کسرونقصان بت نت خود وار دنیارر د- وا قوائن جاعت ایل آسبامور دنی است ع رسیده بود بلائے فسلے کیرگذشت

منتفر بودیم کرروز نامها تفصیل ر نبولیند- بعداز دوم فته مهدی بریام فی اقا با حاجی تبریزی وقت نا ما رتشریف آدر دند-

ماجی آقائے تبریزی گفت -ابراہم بیگ -ازرنین شما کا نوزے ہوست تینیسل کلو اندافتن رآں انارشست) بشاہرانوٹ تہ - دیے نصف کا غذبشمارا جع است ۔

مِرسيدم رفين ايشال كيبت؟ مِرسيدم رفين ايشال كيبت؟

. گفت - رضاخان ماز مرانی - که مرست رفته در فرنگستان جبیت اکسپور اسیون پار

منساء

ابرابیم بیگ گفت - حاجی بت نیا پر- رضا قال آدم خوب وتین نمیت می درا پنجا آوراآ دم پخته دافستم- با اُوسفر کرده و پرم شتبه است - نقط بعض جفنگیات ولاطا ُلات رازبانی پادگرفته خود را عالم ددانشمندی شمار دیمن بشما نگفتم در میان ماکد درت دنقار پیدا شده - قهر کرده ا زُو دُوری گزیدم -

حاجی گفت - آنهم باین سبب بشماسلام رسانیده وطلب مکتوب را بشما خطاب کرده گوش د بهید بخوانم - به بینید چرنوث ته است ؟

"عنوان كتاب ضاخال ازباريس

اے کاسٹ دورت شما ابراہیم بیگ ترک درپاریس بودے وبرائے العین حرکات المناسبا ندوکر واربائے البین الدوریم بیمندہ کی با و بیعا رہائے ایس شرات را مید بیرش برائی المناسبا ندوکر واربائے ناپیندا ندوہ میں مرکز دیاہ گفتم کدایوان با ایس رجال اصلاح پزیر نمیست ۔ بیخود خودرا رخبر دار وخیال آسودہ وار۔ از بندہ رخبیدہ و خبر نمود و جدائی گردید بیک نان ویمک کہ باہم خود ایم دربیان ایس گروہ کہ بیکی از اولیائے سلطنت بشما را ندیم کر بیروی افکار ابراہیم بیک ایم خود بیمنا بید و بلکا زخیال آن ہم نمیگا کہ دربیان ایس گروہ کہ بیمنا کے سامند بیمنا در اور در کا زندیدم کر بیروی افکار ابراہیم بیک بیک بیمنا در در کہ بیمنا کی دربیان آن کہ میکنا کہ دربیان آن کہ بیمنا کے دربیان آن در در کا زندید میں از خال واسٹ تنہ باسند بیان آر دو از خار میں میں داند کہ انہا طریق تمین را از کیا برست آور درہ و ترقی شرید ایک دار ندر ایک دربیا بیرا چکور نمود در دربیان ایک دربیان ایک دربیا کہ دربیان از کیا برست آور درہ و ترقی شرید نیا بیرا چکور نمود در دربیا کی دربیا کہ دربیان ایک کا دربیان از کیا برست آور درہ و ترقی شرید کا بیرا پر کا دربیا کی دربیان ایک کی دربیان ایک کا دربیان کا دربیان ایک کا دربیان کی دربیان کا دربیان کی دربیان کی دربیان کی دربیان کا دربیان کی دربیان کا دربیان کا دربیان کی دربیان کا دربیان کی دربیان کی دربیان کی دربیان کی دربیان کی دربیان کی دربیان کا دربیان کی دربیان کی دربیان کا دربیان کی دربیان کا دربیان کی کی دربیان کی دربیان

کارانیها دراکسپد زیسیون تماشا گردش کردنست دبس - درآن خیال بیشند کرچیرف بفهمند و بروند این کارخانجات و ماکنه پاشته اینها را سیرنموده با دگیرند نظرایشان درعقب شیاء گرانهما کرجسته بخرند بول منت دو ولت را بههوده در اینجا نگف نمایند -

د د سانفر در یجاجم شونر صحبت شال بجزایس نیست که من دیروز فلال دختر را بردم-

اماً بدرسونمد چرقدر خوب بود وجرفلان وفلان د اشت -

ایتالی فرانسوی و مایرنه با نهاست فارجد را برائه آن نیام دخته اندگا زید ایتیک تخفاً حاصل کنند. و یاکتب فنی و قانون مرئیت را خوانده و زیم نمایند. تاعمیم ملت از آن به تنفاده حاصل کند. ملکه زبان دانی ابنال برائی مصاحبت با دختر ال و معاشقه بازا نست که قوم روزیت ژولی میگویند.

ایں راکوراقلت یا دگرفته- دختران ہر جپها زابشاں توقع وغواہش نمایند درجوا سب "جریسببل دۂ" ہائٹے دیگیرنگوید-

من بیمره گی دبیعاری داخلهٔ ابشال را دیره بودم - روست فارجی ایشال و راست داخلامت ع

عالمے درزیروار و آنچددر بالاست

وروافله صبح کم ازخواب برخاستندست شدانگ حراستان مرت آن است کم بهبند مدافل امروزاز کجاخوابدرسید و بکرتهت نده و اسمے بروش آن گذاشته بریندخوابشد نمودید رفالم بهرقدرشایق و مورح مداخل بودند- ورخارجه برنگس خولبائ جرد آن ندار ندکدام در بول را در کجابه اسراف خرج کنند و بکر بد بهند و چگونه تبذیر نمایشد یحق سلام علبک فاحشهٔ که ده فرنگ نمرخ ا دست انبها بیست لیرا داده - بهد میراففاخر تشخص مخرج مید بهند که گویاشکار نا دیده بدرت ا در ده و قلعهٔ شیشه راگرفته اند-

بمترایشاں واشیادان إرتین برنس مون اکیلانسس کی بند و نقد بیزه آن اسکینر ازمفازه لا انچر مجمیر ند برغم جمد نگر به قبیت باند ترمیخ برکدانسان جران میماند تا مف میخورد - زیرا در طهران ارزانترازی جا میتوان خرید - اینها بلانطهٔ اینکدکرایه و مگرک نخوا بهند دا در مرخرن و بزنیکه از کارا فنا ده و پیمانده بیش شان آید بید ملانظه میزند -

دېرروزيکانرانها بميت څودمرا بمغازهٔ بلور فرونځي برد يې ان عزيزت سوگندې امېزا ليراال فريد، که درميان انهانه يک آويزه و چېل چراغ بو دونه لانېدونه يک جفت هار يې بهرسا مان روځي ميز - واساب شرو بات از تنک وکيلاس وغيره بود - بررېد بفارس گفتم - جناب ... سلطنه اینهاگران برت-اعشابیخن من نمو د- چه فروشدنده ما دموازل دفتر قشگ شیوه با زخوش صورت و
نیکواطوار بروشصل بشیره مخصوص فرنگیان بشیم کناس مال نشان میداد و مینوشت و وساعت مارااکرام
تمام نمود. آب بُودسیغاربت می آورد تا اینکه فریدهام مث در صاب را جمع بسته بهشا دویک بهزار فرنگ
شد- قد سے بول داد. امرنمو د به بندند نمیدانم اینهمه بول را از کجاشحیسل کرده اند که ما نندریگ بهابان
فررج بینما بیند - با این منال دولت و اینگونه مخارج درجیرتم کار بمجانوا برکشید سه
براحوال آن خص بایدگریست

كه فِلن بوداور ده فرح بيبت

منظور وغرض از نوشتن این مطالب آنست که با رایم بیک ترک بگر تمید در مقابل نهمه وعوا و مجا دله که بامن و را ول از و بانال کروه بیخنا ن شخت که برگزاز ایشیم ندشتنم در بارهٔ من گفت و زحمت کشیده بیا بدیا آبیس ومصارفش را من میدیم - خودنن بچشم خود به بیند و دیگر مراخایج از مجتبی فطن نشار دومذمت کنند بگولت ترکه خصد شخور ویدی که شلوق است تو شارق تر باش ع

گذارای بیدردان فکرنودند بند و فقته نو د نورند میش شهوراست و در به مقائی آمد به به به بازد و من بیندا فت می که گاؤنو در استیم برد و گاؤنو در این از در من بیندا فت این کفت و برد مراخوا برفردخت بازا و گفت و برای مال به مرافی در می آنها شامل است و گرفه ایم در و بازی می در ایم این می در ایم این می در بازی می در بازی در مواد و در او می ایم در به بیشه و در بیش در بیشه و در بیش در بیش در بیشه و در بیش در

ابرابيم گفت -از قول من با و نبويسيد يسفن بهمان امرت كدر د برد گفته د و با ژخه ميل لازم

المارد سه

كار پاكان راقياس از فو دمگيبر گرجه با شد در نوشتن شيرشير س یکے شیراست اندربادیہ واند گرشیراست اندر با دیم اے با اہلیں اوم رفیے ست بس بہردستے بابردست داد

این اشعار را ورسر نک مطلب من ترضاخان نواندم- ازمن قهر کرده وحال بم نرکه تركه مينوليد ... ور عدم اطلاع أواز مجاري حقيقي امدريميس بس كرفرق بين ترك وترك نهان نميكذرد ديراني نروا دا كريمهات ايفي تركي عجبت وارد تركش في توال كفت مبنويسيد كاغد شما را برائه فلاني نموا ندم حنيس جواب داد:-

بأبجله دوماه پش به كلكنة جبت آمرن جريدة حبل لمتين بول فرسنا ده بودم إمروزا دل ورودغو "بودكه ووفره يك وفعديرسيد- بروم نزدا براميم بيك . گفت اگرا زبديع فعير وطنبه پىسىت بخال بشنوم-

گفتم- وظنيه دارد ولي از بتربيع نيست از متبراست نختين دفعه ميبا شداسم يل ديرا مى شنرم - تويا ماز ندرا فى واز تجارمحترم امرت ونام ناميش آفامحسبه رسلتيل عطاءا ملته! وت إمت إ

بدوطنيتمن كلام منيرا فالمحداسلجل

رنقل أرجل المين)

عنكبوت ارلان دارد أومى دارو وطن عنكبوت آسا تربيم ووروطن است بن رعنكبوت كم نرك غافل زحفظ وطن معنی ایماں بود مہر وطن بے لا وظن ا بنوطن 'امش بودایران بها بشنوزین الميا باشد صدفءا بران بود ورعدن وربهوايش حفشا ندرغاك بول بورين لرزه أفنانيه بجسم بردلان اندراتن ا الدرآل وادى بودايران بلا بلغ سمن

بهرحفظ لايم نودمي تندتا رعنكبوت عقل كل مهر دطن رامعنی ایماں شمرد مشيخ اكرنام ولمن نشاخت معندورش بدأ باشداب ابران بجائے روح جسم آسیا إن بمال ايران بوداع فل! از دور ملف این ہماں ایران بود کو سطونش مند ہید في الثل دنيا جو ما مون وست مبرش سيا

كيشت سنبل خم نودهازخم زُلف شكن أب جوان اده ازلب ائے شیریں درسخن ارْتِفِلْتُ وبربربلطان كركشت ويون قېرمان شکر قهارا و زو بريمن الم بخدواده وعده درفردوس الى دوانس چشه ایش بچو کورنه نبر یا نش بولین گشته این یا برکیان با ماکیان کون^س في وت دريكان في ميت الروون کلہ شاں ہے مغرد دوان علم انااہرت فكرغالب ورفتن - إنديشه عاجزازكن ايس بمايون شيم ايران خت با تليه حرك مردراسوردول أسيريس بالدرارزن جند جمل ارجامب أساكرده برمن افتن النش ندرخاك فيروزه زرد وأب طرس جوش مردى بيويش وتوس بهت قكن درت آ فر برگشاجلدازتن جا دویمن تالنظفرشاه عادل شاشبنشاه زمن شدمتاع جبل راجح آرستی علم ون كوئيا فود ازكلائن نقش بستربرين شاه بجر مان مقدر مستايرانش جول

تونهالانش اسمن خدامرد فديماب اق نواب زكس بردها زجيما المسكين رسكوت این بهان ایران که شد برآستانش دا دخواه ایں ہمان ایوان دہر اردین دہارجیئے این جمان ایران که هر نعمت درگوا ما ده ا وسبايش بميوجت ، فلقهايش ببجو حور باكبان بودايس ممايون مك يران قربها ما كيان جمع مبول وسفاء نا دان رذيل ى نعمت ناشناس ومردسى بىن سېاس سرتبی ازعقل وتن بہج جو الے برز کاه كوش بش كن باز وبشنواز جديمنالدم بي الهامني وردنيرش سخت سوزا ندوكم زار مینالد کوارفت آس یل اسفند ایر راسكناس الشكبورة سطوس زبادحص خرانفاك ميدك بوردستال بين مال ويوابيد بربياني بست ورجا دومر الاواين ازنس ورحضرت شهشد قبول تاسر پيدم شرف زاي جايون شاه يافت طالعت خورشيدهارد بادل شرريان شاه چون رميخ قوى پيد ميت برانش جه بار

ابضاً قصبُهُ وطنبه

(ازامهٔ مقدسته جل کمتین)

القوم ازجينيست جوئ نلك عارال اسلات باست رافت عالی تبارال دوران ردے برورة عالم موارثال اسبهبری رشستم واسفت باریان رزے کرداد بھن غیرت شعار" ا شمشير إئت قاطع وُشن شكارًا ل از سلوشش فتأد اگرا مکسار ال كن دين أو فرد د خدا اعتبار ال ست ازه بازجامترعوت داران ورروز كار داوی افتخیار تال مقهوش بتدوردم شاست وتارال مرگشة جنح كشت ازآ كارنياريا ل جران و ما درگشته زجرتباران برد إ دسشد چراسشدون اقتداران اكنول فلكرنبير جيكرده امن خوارال خمراست بارتان وقماراست كاران بيدرد وعاركت تدسفاروكباران در مک فیرسیر کنال سنسهریا رال أن دُوق رانداشت مُكركوسا ريان پاریس برده از چه دل پارستارلل

د شمن گرفته دور بدور و یا ر تا ل إدا دربير ممت أن خفتگان خاك ا بود د ور چرخ بدورانشال مدام الہاؤ روزگار کہن سال کے رود أن دورمشت وجارفراموش كيكند آن چرخ سال و ماه بیا دآورد منوز "ااً كَارْشُمْس عالم تبقديس جلوه كر بعداز بول دین مبین مسمری الركارنا مبائيسسوان ويالمه نا در شه آن و دایشهٔ قدرت بروزگار مردانه إفشرد ودرانشرد بإئتا و اندرسياه أدبير اسلافيان بود وربارگاه ام بحز اجداد نال كه بود ك الملف نمائج ازانصات مكذريد عرّت زأستان ثما آسما سكرنت بوسسيده مغز بسكد صراحي كسسيده ابر تا بارتان شراب شدوکارتان فمار در ملكتال بسير مبرندا بل شرق وغرب ذوقے كەشاە دىدزاستاند ومرمباد باربييان زحسن فرسندجان ملب

مان فرنك واغ يق لاله زارال ازر ہے چرا بہآرس بفتد گذاراں برگزاند فرووه مگرد دفخاران ازخاک با رس آب گرفته مذار ان بردوال كندبر دزجزا شرمسارتال وبال ننا د قلعه دبرج حصارتا ل نظم سَيْر تُولُوعِمان حكمت است درگوش بهوشس باد بلا گوشوا راان

واغ ازبرائ باغ فرمگى رجال إي برگوزمن رجال شمنشاه پارس را يرَسَ نيست قطعة جنّت بو د دليك از با دا ومت آتش تا ن شعله در د چو<u>ن ب</u>ول بارس مصرف بار آیس تیکنید آباد شداروب برتبدر ما س وے

ماجی تبریزی با فسردگی تمام گفت -ایس اشعارشما راغم افر دد- حالا گارشات ای*ن ثمره را بشنوید که حکایتبیت شنیدنی صحبت یک نفرایرانی با یک نفرفزنگی را در برتن نوسشس*نه است بهدوروبالنياست ع

بشنوازنے بول کابت میکند

٣ ناكه وضع باغهائے ملی فرنگستان را در مِنگام بهار فِصل تابستان افرنموده انديروهُ جلوة شيابكاه أنهاكه شعاع جراعهائي الكتركيب ساحت أنجارا منور ورشك إغ بينوميساره بخربي آگا مند يجيت ايشال تعرايف وتوصيف عنودن البقر بيجاست و ميخال ازرائي بيفروان فاورستان كداي وضع مجرالعقول رانديده انديده اندات تعربيت بعاصل است وزيادر فيركنا البشس حصله ميذيران ا ذا ن أنال نميت - قبل ننمود يهل است- عمل برمبالنه و در وغ نموده دباي معاع باطرف مقابل مقابله بينمانيدع

جها نديده بسيار گويد دروغ

ببتراً كا المعربين ولوصيف مرف نظرتموده آغاز بالهما يمطلب شود-ورماه مدا فر بخي ١٩٠٢ سيع ازمشيها وربرتين بايك نفرايراني رفيق بنده كابل دمان بود . وعزم گروش از منهول فریش بیرول شدیم برگروش کنال وارد باغ شده ^{ای} زاندک تفرج بهبت آسایش در قنابرشد ته برائی رفت کسات جائے خواتیم بهم باشا میدن جائے مشنول وہم با دیدہ چیرت وفیط بوض نر ندگانی نیک و آسا بین و فوش بختی ارویا ئیاں نگراں بودیم کمان شب تارکوکب اقبال آن گروہ بختیا ر را بیسال رفت نده برطر درآ وردہ - وهمکوه باغ را برزاز لظر وقت و ملاحظہ دُورنی دائے۔ و درآن اندلیشہ بودم که این مخربیاں وحشی چگوشاین بهدا سبا ب آلایش راجمت نود فراہم آوردہ اند و واز پیردی کدام دائش و تدبیر این قطعہ زمین را باعدم استد طاعت و استعداد از برائے آرامش نودجوں بہشت برین آرامت اندوشین فیمت بہشتی راکہ استد طاعت و استعداد از برائے آرامش نودجوں بہشت برین آرامت اندوشی نیال چگو نربی کا وردہ اندان اندوشی موادہ اندوں اندان کا برائی نیال مرائز بریت کرام دائش دوجه الست اینی با یہ رسا نیدہ و وردی کو این کو دہ اس مورائی اندوان مرائز بریت کرام دائش دریائی دوجه الست اینی با یہ رسا نیدہ - و دری اصوافی ما برتر بریت کرام دائش دریائی حسرت و انفعال نمودہ - است و نوع و دری دریائی در

آ قلال چودرسرمبرزا جلئے فیسٹ ۔اگراڈن بیفرہائید ماہم درآں طرف میر شماکہ خا قدیمے نشستہ آسالیش کنیم ۔ مارا رہین منت خواہید فرمود ۔ ایں ہندہ نیسز باکمال گشادہ و تی جوابادی "مع المعنو نبہ ۔ جرت بذر فین مهیا ہم "

پس از تشکر برفقائے خوداشارہ کرد بیائید۔ آ مرہ نشستند۔ خدشگار را صداکردہ آپنہ میل ایشاں بود طلب بنود ند بیس از ربع ساعت بجازا ان مرامخاطب داستہ گفت جنا آگا۔ اجازہ میمفر ائید تعدید باشماه جت کنم میا بیختیاری اجازہ میمفر ائید تعدید باشماه جت کنم میا بیخ دادم ۔ اگر بندہ را قابل مصاحبت بدائید زیم بختیاری از بازہ میمفر ائید تعدید باشماه بازی بازی جاب مسرورگشتہ بقالان آنجا جہت فیشکر از جائے برفاستہ ودست مراکر فتہ وکفت۔ از مضع لباس خاصہ کا وہ برسردار بیر مینماید کہ جناب شمااز ایا لی ایران میباست بد۔ و اے بفرائید بربینم از ملتر بین رکا ب بھا بوائی منظ ای میباست بد و با خیر۔

پاسخ دادم - نیر-گفت - آیا بههت تجارت تشرایب آورده اید ؟ كفتم - نه بلكة زروسبد بعزم سياحت جندر وزه أمده ام - سوال نمودا زربانها كريا

المشائر

سنگفتم-اندک فرانسونی وآلمانی و قدیسے زبان روسی را بلدم به چندکلمه با آلمانی جرسبرا و مازجوب نمی دانم به خوامت روسی صرف زند- و بدم روسی راهم او خوب نیداند-انلها رنمود میخوام باشما پارسی مکالمه نمایم - امامینه سم بمن مخند بر-

گفتم نبایدمراای قدرباه ادب نصور نموده باشید - ازین جواب اظمهار مونویت که و قت کمینوده منوجه برفقائے نود شده گفت: -

من عذر تفصیر شود را رجا بینمایم - زیرااز مصاحبت شما قدری دست برمیدارم - داجاز مطلبم - جهت آگریت برمیدارم - داجاز مطلبم - جهت آگریت این بارسی واقف نستید - دل ننگ شوا برید شد - و ب در این بشما ترجیتی ایم محبت آشیم مشما جمانان خود را مشخوانی این بیش مود - رفقات از مشاجه این بیش دارم - نبیدانم قبول این بیس از دست و رسی یا فتن از رفقائے خود بمن گفت از شما یک نوایش دارم - نبیدانم قبول ایس فرمود -

حتفتم بفرمائبدبه

گفت شمارا درخین با بینفگرواندوم ناک می بینم ورکدام عالم سیروار بدی فکروانداشهٔ شاچیست ؟ دیدم بارسی راجنا فصیح وروش میسارید با آنکین ایرانی وسے ترک زبان میم مدر مصاحبت با اوشرمسارخواہم گردید سیاخاش گفتم - آفرس برشما - فارسی را کجا یا دگرفته اید کرمانت مد اہل شیراز لنگلم میفرمائید -

گفت خوب در یا فقید- برجنگیبل در دبشان بائے خود مان کرده ام مصیمت سال در بوتهر وشیراز مارمویت داشتم- وحال در مکتب شرقی برتن علم مسان شرقی مهستم -ریشت به مخن از دست در ودسین بنده با سنخ د بهید- بُرسید درج، عالم سرو درج، اندانیه

غورميفرائيد ۽ ودرکدام عالم خودرامي بينيد

سکفتم - آفر بیرگار بیمهٔ هالم مکیبت -سکفت - آیسے در میکانگی و مبیتائی خدانشخے نیست - فسلے خال می بیندارم شا درانداشهٔ زند گانی اینجا و دلمن مقدس خود فرور فترابیر-

تُلقتم ع وريمه جا فالمعشق است جمسيد جركشت

خندان خندان گفت- باشماسرمها خنه فلسفي نلارم معلوم است انسان كامل بابد

ا بنال باثد - في تقعمود من جيزے ديكراست ازا نجائيك مكمائے شايكويندس

بهشت آنجاست كازارك نباست

کے را باکے کا دے نہا سشد

بس بفرا تبد بدبينم بكم اين فرداني را بهشت بايدگفت و با ايران شمارا وعجها ما

ورببشت مبتهم إشماج

المُفتم الدنباسين المؤمن وحبّت الكافر-

بنياد فاه قاه خنديدن رانهاده وگفت فخست منی گفرد كا فررا بهان كنيد كرعبارت

الأعسيناء

ر الم المنظمة المناده والآن درجه علم دمور فت نبست كر بردانم درين فصوص فن رام - وساخفه شنيدهام ـ گفر معنی انکارازی وسرنودن و پوشيدن کلهٔ پی است و کست کری را مکتوم وارد کافم است -

گفت. ج-

سخن مرسبة كفتي إحريفال

مثلاً وی باغ اقلادی باغ اقلاده بهراد عجبت از کو چک و بردگ - زن و مرد - حاکم درعیت - گرد آمده اند - و با کیدیگر آمیخته میخور ند و مینوشند - بر یکے بمراه رفین نود با کمال مهروئیت و صفا و حضور قلب و رنهایت کشاده نه و فی مشخول حبت و عیش و نوشند - و با دیگران ابدا کا است ندارند - از براد ران نود غیبت و بدگوئی نی نمایند و شرصادت به تو نگران کرده خسارت ایشان را می اند بیشد - و نه ندگایت از ادارهٔ حکومت دار ند - و نه بدگری از دولت میکنند و نه عرض فالیم از حکام مینایین به و دراز قبل در قال میشخوان جرسان ان برعمل شخص - پس به مه دراز قبل در قال میشخوان جرسان ان می شاین انه این می شاین انه - و درصف دا منشین که شاید برعمل شخص از با میسی که در در محلقه و جرگری امریا که بم شاین انه - و درصف ما منشین که شاین با مانیستی سه

مرکه خوابدگوبیا و مرکه خوا بدگوبر و کبرونازوها جب دربال بین گاه نیست

مهرشب ما کم و کوم بادشاه و گدا - فقروغنی - درین باغ براشت آسایش فیبال و قفر حرار می از مراست آسایش فیبال و قفر حرار از مرابران شاور بک افری گاه ده بر ار نفر بجا جمع شوند کرد به از آنان برعوی شاعری حلقه زده تمام سخنان ایشان در ندمت و اعظان درا بران - درگوشته دیگرزابدن و واعظان اجماع نموده در کوفیرشاع ان شن را نند - درجانب دیگرگرد به کرد آمره بامو مرابر کوشند و از شنی دشتری مجاول افراید - درگوشهٔ و محمی برگوتی فال اجر حاص ساز و در میشنول اند و درجا می شرکاع در قبل و قال و اثبات نبیانت باش بکدیگر کنند - در طرف دا نا بان جمیست نموده بدولت فورده بر در کست خوده معایب کار دا بر شارند - درطرف دا نا بان مرابرشان در درطرف دا نا بان جمیست نموده بدولت فورده بری کرده معایب کار دا برشارند - درطرف دا نا بان فراد بفلام نفرین و احدت فورده بری کرده معایب کار دا برشارند - درطرف دا به و نان فراد بفلام نفرین و احدت فوان در بیسوگر سنگان از گرانی غاید دفتان آز و فد دا ب و نان فراد بفلام اثر بردسا نند -

در جابی مختلان تدبیر درگرانی ارزاق اندیشند و انطرف اگراز ما مؤرین حکومت هم بال نظام وارد آن مجمع شوند و جائے بیدا مکنند - صندلی از زیر بائے بیچارہ رعیت کشیده باکمال کبروغر در نبرشینندوز بر درکا سراکسایش آن بیچارہ رعیت ریز ند- اگر در میاند ہوں وجرا بیش آبد تو ذہنی و جماق کشی گرم شود - اینها کہ ذکر کردم کردا رمضولین شمالود-

إبوات مارجيدنفرانواطميان أل كرده البوه واغل شوندبياه برضوا كردار ورفياره

وكفار آنهادرميان اين زنان كفن جائر نيست م

ناموس عشق ورونق عشاق ميبرند عيب روان وسرزنش بيرميكنند

بهمهٔ خرقهٔ این بادانی و در افلاهون در در اسطیت ناس می بنداراند.

انصاف ده این بزرگان جن و آتش ملهه برا نودجهت کباب شدن افروضهٔ اند.

با فدایج تعالی از برائے شال رواد بده ایس میتوال گفت این گونهٔ مونین دنبها داخود نخودی دسی میتوال گفت این گونه مونین دنبها داخود نخودی می مرفوب الدنباسی المون المون المون ایم مون المون المون

بهمانا درشرق تشریف دانه شما مایته افتار نتواندگر دید-از برا شه شما مبذب جهاند دیره نی شود. زیر باظلمت بهل آن ساحت نورانی سا عکدر ساخته ایر-

بر مردم تمام عالم برتری دفرونی و اشتند والی ما بدا فظار حبس انسان بودند - زیرادستنورالعل برمردم تمام عالم برتری دفرونی و اشتند والی ما بدا فظار حبس انسان بودند - زیرادستنورالعل نیک از آن بیادگار ما نده - ووفو برگونه زشتی بین بتت ایشان ازین عالم شد-

ابرانیان امروزی بدرستی از حال بیشینیان خود آگاه نیستند. درر وزگاست کهزین و این زمین ندیر سحام طلم وحث مستور بودند - سلاطین ایران ایرا نیان را دارائ بهرگانه نهزیسه اخلاق نوده بودند - مسلاطین ایران ایرا نیان را دارائ بهرگان نهزیسه اخلاق نوده بودند - دراً نرسرال تا اخلاق نوده بودند - مسلاطین ایران تا با ن دراً گایان رموزام دوجهد دا ظهار خوش منودی در ضامندی مفی کردند بیاطان آج بسرگان دانایان دانایان در ترفت با در شایی فدم نمی نها د- برگاه مشابان تفاخرات ما ضی بخوا به بردوال است سه است تبال شخص بغر بهان بفرد شهر برد و خود را عزیر برد بهت قرار دیمیدانستهاه است سه کرم بدر تو برد فاضل سازنصل بدر تورا جرماصل

كيرم پدر تو بود فاضل از نفل بدر تورا جه ماصل دير بشام عرض غايم -

بنده گفتم- این قدر کافیست. در مرصورت آفناب عالمتاب نمدن از جانب شرق طلوع نموده تمام غرب از مالبش نوُر آور وشن و از ظلمت ریافی جسته اند- این فخر ما را کافیبست که مالهل نشرق و شما ایل غرب و شماغ بریان از لور شرق زندگانی دارید- فاه فاه خند بده و گفت از این صورت ایل نظاوختن با بدیشما این فن را بگویند که شما درغرب ایشان داقع شده اید- تا سعت کینم از جواب وابی شما- و لے آن خورش بدد بگر کر سوار شیرک ته مرتبن بجوابرات گران بهاست در بنجسال یک د فعه آورده در ملکت ما نبیست و نابود میکنند- وغروب ایری بنیما بد-

اکنوں بعرض ایں بندہ ملتفٹ شدیدیا نہ۔ درما ایک پڑوا ہید بشرقی بودن افتخار خاہید با پر قدر وطن را بدا نمید۔ عاصلات دطن در وطن صرف نمائید۔ دبرٹروٹ وطن افزائید۔ وثنمنال دطن را از تمنج نشان نجنبد۔ نرا نیکڈروٹ دطن را ہائمان پربچا ند دہمید۔ شااہل شرق جول خود را ازا نباز حربیت محردم گذاردہ تمام اختیارات خودرا بدست چند نفرخود غرض و خائن مبیردہ ایدسلے ملیا نہا ارشما میر با بند و پر بیٹھا میبر ند۔ وا بدا حس درک مطلبے را دارا نیستند۔

طلائي محاكت شا درساير جد دفر ناراستنگا ربيكانقل به خارجه شده - ابدا بشما ما نير محرد - در ملک شما بجا مصطلامس الكيس قرار گفت - شنيده بودم كردرايران كيميا گرى بيكنند -ذكه كيم كيميا قلب ما بيت فلوات بينمايند - با ورسنم كردم - و لے اكنون تينم خود و يرم - كرما شاءالله استادان با بر فرگار و دائشندان چا بک دست غرب آنېم طلاست مسكوك بينل وغش تمام قيار ا وراندك زيان غيس ترريل نمو دند - حالا افصات و بيد - ابل غرب كيميا كرنديا مردان شرق - اگرچنا بخددین و ندمهب منیف اسلام را موافق تبلیغ حضرت محدی صلی الله علیه و آند صدی علیهم اسلام بیروی کنید- هرآئیند شرن وغرب عالم رامنخرخوا بب نیمود- بهنا بخد در بدوسلا، کردید بیج آنت بشما برتری نتواند جست -

من قوانین اسلام میدانم و وازمردمان بزرگ فراگرفته ام زمایکه در ایران بودم به برآن مرشدم که بخول اسلام نموده درابران به وم به برآن سرشدم که بخول اسلام نموده درابران بهانم و سله چول دیرم کسی از وامرا فدس شرع مرفت اسلام بیردی ندارد و و فرداً فرد در کمال بیباکی تجاوز بحقوق زیر دستان را جائر نشمرده و مال صغار ا از فود میدا نند حقوق بشرومت درمیان محوونا بودستنده و درخویشتن تا ب دیرن انبها ملایمان نديده - نتواستم ونيارا برخودجبتم ساخة ونوورا بمزاك الأنان نمايم - درميان ايشال زاست كرون وشوارم نمودم- وفكرو يُركر دم كه مانند بعض زياد كوشه يرى اختيار نمايم- آنرا بهم بيرون ارسير فكريت خود ديدم - درحفيقت شارع مفدس اسلام مكتبه فرونگذاشته و درارا ثبهٔ طريق سهادت و صلبك عنى ونيا وأخرت بيروان فود جيروك باقى مكذاحث نه والراياليان بيروى ارشريعت غواء ا: فو ديموده - وست ارمسا وات برنميدا شننديج سعادتهاست ونبا واخرت كما الم نميشدند اكنون باغهائه ايشان بهترونيكوترازين باغ ومحل أسايش ماسراحت عمومي بوق وممالک ایشان صدم تبدآ با دنراز آ لمآن شدے - اضوین کر مالک ومرقی لازم است کرآن ہم دم گرابرانیان مفقوداست-گذششنداز کتب مها **دی واحادیث نبوی رص** کها د ناصحان و واعظان از را مے شاراً غ غدروبها نه گذامششداند-ازكتاب بنج سعدى جبت اطلاع عموم إلى عالم جند شعركاني است كه مريراً ورا خوانده وبدان آلمان ترهمدكرده ام -أانفطروقت بتكريد برحرفن بعلم ارزش دارس شنيدم كدوروقت نزع روال بهرمز چنيس گفت لاستيروال كرفاط بكردار وورويش باش مدوند أسابين نويش باش بر و با س در ویش مختاج وار که شاه از رعیت بود تا جدار نیا ید بردیک دا ایسند سنان خفته وگرگ در گوسفند رعيت وريخ من والطان درفت ورفت العابسرإ شاز زيخ سخت فرانی درآن مرز وکشور مخواه که دلتنگ بینی رعبت نرشاه ا مثال ای*ن کتاب را من از انجیل د وست تر دارم - فسلے* شما ابنها را افسا نهیشما مر واعتبار باین خنان حکمت المیزنمی نهید. بانواع تدابیر دارات مردمان را ربوده گرو آورده می المراه وربد درا نبحا برائيگان خرج مينما فيد -دبشب دراین کابنهٔ تیا تورچندنفراز این اشخاص نشعشه مشغول عیش وعشرت نه

بلكه برستی ور ذالت بودند- ورمیان آنان بهرمردکهن سالے سرمست شده با دختر شوخ زنگ

اجلات وقط نروعتن مبانت و مد وخرک ا متناث بدونی کرد و دل را بجوان نوش را می است منکیس موئے باخترود آن بچاره از مهر چیز آواره گائے مشت بمز نود میکوفت و کے اشک مهرت از دیده فردمیر خبت و این اشعار رامینو اندے

> چه کرده ام که چوبیگانگال بدعهدان نظر بهشم ارادت نمی کنی سویم گرفتم آنشس دل درنظرنی آید نگاه می کمنی آب چشم چرن جریم

مردم ا زاطرا فها گرو آمده تسخونو ده - می فنار بدند گفتم سلت بیجاره ایرا نبیال بیبا ثیرد ونما شاکشید - که وجه استقراعی د ولت که شما را رین گذار ده و پدل گرفته اند - در کهاخرج و بیگویه میمصرت میرسد وامروز شنبدم دراسی دلیشپ میرار دیجها رصد فرانگ صرف کرده اند -

بنده ا دقائم آنخ ازین خنال شده با کمال تورداری گفتم سه صلاح مملکت تویش شرال دا نند

كدائ كوششيني توجرتنا مخردش

ہلکال ٹوش مددئی گفت محدم مبشودا زگفتہ ہائے من رغیبہ خاطر گشتہ ایر ؛ گفتم۔ ند۔ بلکہ طرز سخن جنیں آمد۔ سبس برخاسہ کہ فدا حافظ تنم ۔ گفت۔ کے با یک دیگر ماتی سندہ صجب خوائیم نمود ؟

گفتم- فردا برورشوعازم بستم- أربي- آويو.

پس از شنیدن ایس مخال از قول فرنگی - ایراییم بیگ دنگ و درا بافت.
ایماکوشش مانندز عفران دردگشت ملاطله کروم و گیرهالت نشست ندارد - کالسکه کراید
گرفته سوارش کروه - بخانه آوردم - بیسرفت بنزل فود بچل حالت مجت دگفت بینو دندا منهم رفتم منول تود که شایدا و نوابریده را حت بشود - بعداز رائع حاجی سود ۱ بره گفت به منهم رفتم منول تود که شایدا و نوابریده را حت بشود بعداز رائع حاجی شود که بره گفت به طاخم توابیده - بیابه بین آقایج اگریه بیند به رفته دخل نشده گوش اده دبدیم ایرای با ایران ایا این چرمه بیست امرت بتوروشت آورده ؟ نف بر تو باد اے روز گار فعار! این چرخواری است کازبرائے ایرانیاں آباده نمودهٔ ؟ کے وطن! کے اورعزیر!! این جر نکتے است که ازبرائے توابنائت روادیده اند؟ آیا توآن ایران بیتی که درعهد قدیم گلستان ارم و بهشت روئے زبین بودی ؟ تو بهال ایرانی کربروزگا درین آثار ردنیت و تربیت از تو درعالم ناشی و ننتشری شد -

مورفین دنیا آگا مند درایام سلاطین عجم تورسم بائے نیک نیک فیلم بائے بیندیرہ واتی۔ منوز قانون کیومرث - ہوشنگ -جمثیدا زیاد نرفتہ - وفرنگیاں راسرشق مملکت آرا فی گشتہ۔ اکنوں جہ شد کہ دراقصیٰ بلا دفرنگ ذم اولاد لڑا درجرا تُدنشر بینما بند؟ از نام ایران و ایر انی وحثت کنند-

ایدان! ایران! ایران!! بهران ناخلف وازهٔ بدنامی وفضاحت تورا بگیش فرگیاں رسا نبدند-مردمان بدسرو پلئے فرنگ بهرکات اولاد تومی فندند-ور باخهاگر ببان اولاد تراگرفته بفدح وذم او برداخته و پخوشی حال خودمی بالند-امروزاز ایل توسی فیست بحالت گریرکندسه

> دی درسر میک مرده دوصرشیون بود امروزیک نیست که برصد گرید

ازین فبیل شخنال میگفت و هایهائے میگراییت بری مستورگفتم بشاب میرزا عباس را بیا در من دخل اطاق شده مه فوراً میرزا عباس هم رسید وگفت -

" برادرترا چه شُده و واز بهر چه گريه بيكني و چراخودرا الك دينمائي و دنيا به شادي وغصة

توتفيرونبدبل نيا بدعبر إيدكر دكه گفته اندنه الصبر مفتاح الفرح" سه

مشکے نیست کر آساں نشود مرد باید کہ ہراساں نشود ابتہ برگانی را فروگذار و نفال برخیر آر۔ ع-

كاربا ثيكوشوا بألصبر

قدیت فیسلینش دا ده - گفت - بگو-اسب بارا بجانسکه به بند ند بر دیم بیرول - قول بورگانست که بنگام غم والم بقیرشان روید - شب جهداست بقیرستان رفته برائے اہل قبور فاتحہ

بخوانيم وفاتخه بربيم-

> اگر بروز قیامت کشید وسل چه شد وصال یار بدین انتظار می ارز د

با با ا جابت کن ستولم را - مرا نرد خود دعوت فرما مین از بی بیش تاب زندگی ندارم . ونمینوانم شمانت خونسه دبیگانه را در بارهٔ دطن خود بشنوم - از جات خود بیردارم .. زبان برکس برین دراز شده - خدا یا خلاصم کن - وجان من بستان .

درای بین میرزاعباس بازدشت ابراییم بیک راگرفته از سرخر بلندنوده گفت. برا در الدیکلی دیواند شدهٔ مردم آرز دشت عیش وعروشی ترا دارند و توبراشته خود آرز دشت مرگ میکنی - ع-

ببين تفاوت ره از كجاست ايج

اين چرازونيازاست و والبجروعات بجاست واشو- إشوردم

جبراً انقرسانش بيرول أورده - بكالسكد واركرده أبيم درفانه - وسازك

صدادرنی آمد- ودرائع کیسازما فدرت تنطق سل است اراسفنس اشیدان ایم نبود-

حاجیه خانم آمد که چه خبراست و گفتم - نجر بیات با ژکه رسیده وازی قسم که ریارت روی رفید ... : :

ممرزاعاس قدرك شست ورفت

مجومبه منظر رومن برول آيم - بعدازز مان بيرون آيم - بابشم كريان دلسوان پئرسيد جهرشُده - گفتم - چیزے نشدہ - روزنا مئر جل المثین ٹواندہ کارشدہ است گفت - بیس ازیر جبل المثین را مگذار پراز درخانئہ ما د خل شود یمن سابق کر جہال می آمد گاہ گا ہے بی ازیر جبل المثین را مگذار پراز درخانئہ ما د خل شود یمن سابق کر جہال می آمد گاہ گا ہے بی انداز خت - مریک نامرگویا روضہ نواں بودہ - ویا بیداریشت درمحرم سفرہ -بینچ و قت خبر بیشارت انگیر فرصت خبرے از ایران درا دمشا بدہ نشدہ معلوم است خواند ل بیں اخبار براے بیگ در حکم نور اندان سم بدوست -

سنگفتم به راست میکوئی من خود ہم پی ازیں نخواہم نخوا ند و بے ابی قصد مازا خا مگارنیست مسلم خبار آن است کرمس آئینہ ما و است به با شد به قلیج را فریج وسن راحس نما بد به چوں جسنے درکر دارایرا نیاں نمیست میگوند حسن نما بد -

ابرابیم بیگ چاہے وشام میل منمود - باحالت بریشان کبید زدہ - مسرور پیش انگلندہ -آہ سرواز دل بیر در دمیکشید - باای حال یک ماہ کا مل - درخا ندنشستہ بیروں نرفت -حاجیہ خانم ہر جیا صرار میکرد تھیم بیا یہ - رائی نمی شد - روزے درسہ فنجان قہو ہائیر

وكاب چائيم يؤرو و ليبرروزجيل بنا و سيفارميكشد

احبا ہرروز آمدہ احال بُرِسی ود لجو ئی میں دور در بروز بدلش میکا ہید ولا غرضیف بیش ر۔ بے فوت میلے طاقت میکشت - دابراً در نکروخیال بود -

روزی جمیان مند بیض صحبت ایک با مزه و شوخی میکردند. که شایدوردلش اثر بشانشت بدید زید

ناگاه حاجی مستود نامسعود از در داخل شد - دجبند مکتوب آوردیمن اشاره کردیم برگرد دیفه بید به به راگذاشت - ابرایهم بیک نگاه کرده - یک را بجانب من انداشت - دیاصیطئے ضعیف گفت - بنجان - دیم مکتوب شهری سن کره نیست - برجه خواستم تفره بوزم مفید نیفنا د -اصرارکرد خواستم مطالع فموده احوالات و حشت آمیر اگورا خارج کنم و با سریمبندی بگذرانم - گفت خیال ترامیدانم - بمرگ من بدول تخریف چنا مکه نوشت من البدوالی الخف بخوان - ایجاری میم شرخ بخواندن منودم به

صورت محتوب شهدى حس كرماني انطهان

فدایت شوم - مدتبیت کدازعدم مطلب عربیشهٔ نگاریشده - زبراا حوالات فرج بخشس مطهور بذکر ده - زنیم برویشان خیال و بزشر ده حالم - دخیال دارم چندر و زبعد عازم ارض اقدس شهر مقدس شده - نائب الویاره باشم -

بس ازوفات حاجی فال راه مه خل بنده مسدود شده- با کمال عسرت و بریشانی بستیبرم برچه ما بچتاج داشتم مهمه رافروتتم- این آخرین عربینه البست کما زطهران مینولیسم و احوالات فرنگ تا ان ارتا از در در از

ابہترازیندہ میدانید۔

جل المتين ما نواش كروم حالا بك سال است بك نفر ما فرساد بديطا بيدن آلكر وربية ديم مكن بود- وجمت جناب عالى رانيدادم - شايد به به احتياطى فرسناده إيد به بنده فرسيد ا ودرب خاندگير كرده است مشنيدم بعض باكتهارا باين بها مه بازم كنند- و لي غرض هدر عظم بجرات را باين به مخت با كردر عدم وروو بل المبن بينايند- بازمو ثقاً شنيده ام عمام شماره ما مي برائير را روسيم سيرخاص شراه مبكذار برد سي و وبه طور محادم عبست - صدر عظم فيله ورستوست بنون بازم و فرا

بالمن به بالتربیندماه قبل او نشتم علی بی خورت بهما بول شهدنشایی با ماترویژن رکا به فرا نشسا سب بسلامتی و فیروزی وارد کشنشند - وشش مفصله بهم گرفتنه شد و بسا او او است که پس از پنجاه بازنهال عزمیت فرنگستان وارند - و مجدوا گاز روسیه وه ملیون قرض خواسته گویا قرار دا و بهم شده است - واز قرار بکرمیگو نبد صدر وظم به ندایبراسیاب چینی این سفر را کاملاً کرده -

چنانچیرما بغانم فن شده بود که اعیان جمیعاً درصد وعن صدر عظم سستند صدر عظم تهم این منی را در به فنه بچیرت صلاح شخصتی خود بودن درخنگاه را منانی حرم میداند - تا وقایک شاید یک بیکسایس مرعیان خانمی را برانداز د وازمیان بر دارد - وسله از قرار یکسامی بست منتمل تبواند - ماده ستندامیت - وشایداز بد بدارشود -

يتماعة بين إن شب نامها بجاد كرده وركوم وإناري اندازه - ويدر بدر لأق بها

حتی بنفس نفیس بمایونی بیم بوسا قط غیر میتنده میرسا نند-از پادشاه راضی بستند- بیشه گنا بان صدر افظم را با دلائل بینه درشب نامها بثرت بینما بند- که اوسبب خرابی ایران گشته سبی سال است که انام نقاط که به ارض زهضیت شفل با وج علوی ارتقانموده - برعکس ایران دور بر در رفع کم با نخطاط نهاده خلدت جهل نمام ایران را فراگرفته - به نظامی و بیقانونی از حد گذشته - صدر باظم برکس ا

گاد شده از بخبای مرد و انایان کارآگاه - شاهر ادگان عظام بهماز تفرعن وسیاه اعتدالی این مرد و انتگاب گشند - چندسه قبل حضرت والاطل اسلطان تنگرایف درخصوص بهسانفر ازار باب لفت، بهمدر بخطم زده بود - هندر بخطم راغر در و مبعیت دامنگیر شده - برد ور توسرفیا "ننگرافت را بحال زورانیده به و تنمنیف ساخته اند دردفت و داشره مهراند. سه

> صدر عظم شاہ ایران است کوئی نیست مست شاہ اے و ہوسے عنوالسٹ مرکئی نیم شاہ

اول جروست كه إيران لازم بيبان دكرتب است و واين ضي در ضد كمتب البياد، بشاه كفته البياد، بشاه كفته البياد، بشاه كفته البيار كم المدعلاب روسيد جرشورش الأبر إكرده الدعلاب كمتب بيثت مضري الدار براسك دولت الماين صغرى وكبرى خال سترجميع مكاتب را دارد-

مررگترین مرقی او وزیرور با راست - اینها بهرگیرا نیا ده راست و دروغ وری کدیرگر سخان ضرت انگیر میگویند- و مقدیمها برائ یکدیگری چینند- آن هم کها دهٔ صدارت میکشد. بیض رعابیت جانب وزیرور با روامیکنندا خصوص تر کان گمان دار ندا و بهترازی است - و ب بخدا نه این خوب است و ندآن - این هم دارد علی رفم میرزا علی جمنع خان صدر اعظم و با دک می سازد و اند قرار کمیهٔ یگریندایی بارک بهترا زان بارک خوابرشد به کنتراز دولیدت هردار تو مان خرج ندارد -البته که جربت کل دانهٔ زمنانی ما نمین بخاراً و رده و چندین بهردار تو مان ما یک الند است مفاکنه رعیت را خونهٔ و برایشته سیروصفانی نود اینگود عبارت و با برکهای سازید -

بالبحارك الميك درين مفرخ نكستان نبوده وازارباب وتجالا تيكدرنفا آور: ۱ اندنتروم لنده يا البديا ورد- بااز صعرتم جنمي ورآرز وست بارك وتجالات غفته مرك مثود وآل مرده ما

لاشهيد باركسا بايد ثواند

گویاته نناگدارند. یک نفتگوشده بو د که مجلس شوری درایران بناگذارند. یک نفر ا رحواشی شاه امبربها ورجنگ گفته ^{ند}اگرچنین کدندمن باختجر شکم ایل مجلس را مبدرم ، اینها خیال دارند. از است قلال سلطنت بحابه ندیمن شا بهسدن وصاحب فیرتم .

بهاورایران راتماشا کنیدیشجاعت را در بهم زدن سوا دت ونوش بختی ایران بخرج داد شکم باره کن بیشو و بهاور ما چه قدر باشجاعت و باغیرت ست مجلسیا نیکه بخواسند بعزت وقدرت شوکت بادشاه بیفر اینبنشکشان را با ره میکنند- بهمان شن مشهور دوستی حضرت قریس در می آنها شامل است - ع

ونتمن دا نا به از نا دان دوست

ووست نادان فميخوا بدكه بإ دشاه أومشل دليهم البهراطورا لمآن شود ميكويد بادشابتي

إباك اسم بيمسى باشد-صاحب امرونغوز نهامشد

فلاصه ورحقیعت ایران و بران است و در بردایت گرانی غله یا علی درجه رسید و فقر ابیکار وگرسند و الله الله گله یا به کام بجوم می آورند و بینا دارج بینا بند به در شهر پر شرانه اصفهآن و برز د با بلائ گل یا جسارت جاعت با بیه و بگیر بگیر آنها بم بست بعض مها آتنون اصفهآن و برز د با بلائ بازن یا جسارت جاعت با بیه و بگیر بگیر آنها بم بست بعض مها تنون میفرستند و کسادی با دار و کسادی با دار از با در آورده است - آتش جس ایران را سوزانی به به به با و بودان مان مدر و فقال ما از این و تعامله با در فرای ندارد - بر جدا در دستش بر آبد در خرابی با و بودان میکند - و بر به کی دشمنان خود غلبه مینها بد -

الرسلماتست كرخلق عالم جوت المحان يك نفر بنده خودرا) وج اعلى رمانده قدرت كرامت تعالى شائه الرجائي شائية قدرت كرامت تعالى شائه الرجائي شائية فال الدر منفات والى شائد وليشخب في بنده خوابد در منفات والنيم خلا شركت نمايد فورا الزاوج عرس بناك نولت ن نشائد وليشخب في بنده خوابد در منفات والنيم خلاف فرائد وليست بناك المرود ولي المراف المساعدة الدوريم ولخواد الوست بجامي آرود ولي المراف والمراف المراف المراف والمراف المراف المراف المراف المراف المراف المراف المراف المراف المراف المرافية المراف المرافية المراف المرافق المرافقة المرافق المرافق المرافقة المراف

باس - ازر و سا مجاعتی که در عول صدر آظم به عبد و بهم قسم شده بو دند که آهایی خطر شهر یاری اورا عول کندا رام کیرند - یخه به جناب آقاشخ فضل الله نوری که از علمائید معروف طهران است - بو دیشت شهر بر ارتوبان از صدر اعظم گرفته به جمیع رفقا و معابدین را نشان داد - میر آقا برادر مویدالاسلام به بریل نین مرس آقا برادر مویدالاسلام به بریل نین مرس آقا برادر مویدالاسلام به بریل نین مرس با نگرفته و بردند بریجامعاه م فیست - اینها برائی که اه کرون ریان و کستن خلم مبل المین مرس به مرس به مورگفتگویم نند که شاید و دستا مزجل المین را در کلکته بهرامی نید میرامی ما است - باسفیر انگلیس بهم درگفتگویم نند که شاید و دستا مزجل المین را در کلکته بهرامی ما المین را در کلکته بهرامی ما است - باسفیر است میم در در فقانه برامی و ارد - خو درا بصدر عظم رسانیده و کارا درا به بین اسلامی به بریم به بریم و ارد - خو درا بصدر عظم رسانیده و کارا درا به بین سرفتن ما میکر و آن میکر و آن به بین می مده از در در که بوس سرفتن ما میکر و آنها شاه میکر و آنها شده در در به بوس سرفتن ما میکر و آنها شاه میکر و آنه شاه میکر و آنها شاه میکر و آنها شاه میکر و آنها شاه میکر و آنه میکر و آنها شاه میکر و آنه میکر و آنها شاه میکر و آنه میکر و آنه در در برایم میکر و آنها شاه میکر و آنه در در برایم میکر و آنه میکر و آنه در در برایم میکر و آنها شاه میکر و آنه در در برایم میکر و آنه در در برایم میکر و آنها شاه میکر و آنها شاه میکر و آنه میکر و آنه در در برایم میکر و آنها شاه میکر و آنه در در برایم میکر و آنها میکر و آنها میکر و آنها شاه میکر و آنها میکر و آنها میکر و آنها میک

"اعتدارازعلمائه علام كثرالثراميا لمي"

امبیدصادق و رجاء واثق است که قارئین کرام و برادران دُوی الاحترام - ہرگر درباژ بندهٔ نگار نده لبفحا الشیخ ان نبض الفن آثم" سوءظن نفرموده - ویگمان بدنبرند -مسلم مست که نوبین ا ساطین دین مبین کفرمحض وعین ضلالنشت - ہرا کر بخدا

ورسول ایمان آورد. مرتکب چنان جهارت که سبب کفروار نلاد باشد نمیگرد د- وکسانے راک

حضرت فتى مرتبت صلى الله عليه وآلد منوده و درشان ومرتبة ابشال فرموده .

علماءامنى كانبياء بنى مرأيل

ا طاعت وتوقیرابیان بربرصاحب ایمان مجکم رمول انس وجان ما نزرطاعت آئی ا انام سلام الشعلیم الی افزار مان واجبست - وترک ادب وخلات اطاعت بسلساهٔ مقدسهٔ علماء مبدب خادد دربران است نه الله م احفظ من شرورا نفساً " و بدول بیروی اساطین دین

و بالشينان الممين يرقن وجد دولت و جبدالات وجابان

جراءالما

این دا دوفریا د وجد وجهد نگارنده ازر وشی تعصب و تفط ناموس سلام دبهائد ایم درسم قت و قومیت است. و بیج و قت جود بوجه دیانت و حفظ شراجت از برائی ملت ترقی حاصل نشده و نخوا بدشد. تردیج شراجت و اعلائے کلئه توجید دسته برجود فالف الجود علماء دین است - بے دجود عالم جم جد ؟ چه منبر ؟ شراجت ؟ طرابقت ؟

پرسچ دولت و ملّت در بریدنی فرمان گذارنشده ونخوا برشد. ولوا بنکه مذمهب غیرحی و باطل با شد بهتراز لامدیمی است - تا چهرسده ممذم ب پاک احدی ونسر بوت مطهره محیدی - که میمهٔ لم گواه عصمت اوست -

بلاشک جهت ملک داری وفرمان فرمانی و دو علماء اعلام از ارکان اربینه بایرس رکین واس اساس بیشت اجتماعیه شناخته بیشود - ما نزیستون و طخیمه - اگر استدینه بالشکست برآن دارد آیم - آن اساس از زیخ دبن برا فند - سیاست در سرماسن از قاعدهٔ حکمیه است - جه در برصنف از اصناف بنی نوع بشر قطاع الطرب که سرکدام ملبس باباست گشته - بجان دمال - بکه برین وابهان مردم دست تعرقی دراز نوده موجو دند - از بی گردخش دبایه اعتدالی مضایقه نی کند-چنا بچهان مردم دست تعرقی دراز نوده موجو دند - از بی گردخش دبایه اعتدالی مضایقه نی کند-چنا بچهان مردم دست تعرقی دراز نوده موجو دند - از بی گردخش دبایه اعتدالی مضایقه نی در چنا بچهان با بیاه وا ولیاء

 عالیات تشریف می آورو بیجز رداوعصا پیجیز سے مالک نیست - ودلیست آدمان ہم فرض دار د - دراندک زمان بدادن چندهم ناحل صاحب چند قربیست شامک و تجملات خاند دجوا ہرات طلاآلات زمانہ وخدم و شم پیشود - غافل ازائیکٹ من لم بیکم براانول الله فا دلشک ہم الکا فرون والفاسقون والظلون 'ایں راہ زنان برنام کنندہ کھوٹا ما نند -

مِفاداً بِهُ وافی ہدائیہ الما بیختی اللہ من عبادہ العلماء ، علماء باید ہاز بور فوت آراستہ و باکسون خشیت ہیراستہ باشند۔ ندا بنکہ مرد گان را وارث و ناحقان ظالم را حارس۔ مال تیم ہو ندو

وبالموت منهب بهراسته بالمصديد مها بسته مردى دو وارف و به ما من ما مو ما دول. بردهٔ امرس ظلوم بدرند يحضرت رسول اكرم دري جنس علماميفر ما بد: -

ومن طلب العلم لاربع وخل الثار - بيبايي بدالعلماء، ا وليماشح بدالسعم عن اولصرف

وبؤه الناس، اولياء خذهٔ الامراء-

والرغمازي رابيم ربي جهارمز يركنبم- ابن ننج خصلت مدمومه كلاً وربض المعلماء طهرا

موچودامرت ـ

العلم بلاعمل وبال العالم بلاعمل كشجر بلاثمر حضرت عيسى عليه لسلام به هر ما بد - وسيل العلم المعمل المعلم المعمل المعمل كشجر بلاثمر حضرت عيسى عليه لسلام به ما يد وسي العلم الماء المعمل المعمل

بس عالم آن نیست کرننج فرع کر باسی فرنگی دورسر بیجید ملبسین بلباس علم راعا کم نمبهتوان خواند به عالم آن است کرفونش برعکس فعلش نبات در م

غول باسند نه عالمے که از و بشنوی گفت ونشنوی رفتار برخود آنرا که پادشا بسے نیست برکسانش تو پا و شه مشار افسرے کو نہد جمعے برسر خواه افسر شمار خواه افسار این عنوان را و فائی شوستری خوب نظم آورده رحمته اللهٔ دعلیه ۵ نه برکمی شدمسلمان بینوان گفتن که سلمان مشد کناول با پدش سلمان شد د آنگر مسلمان مشد جمال پوسف ارداری بحس نود مشوغره صفات پرسفی با بدشراتا ماه کشاس سند بسرسودات دنیا داری و خود فکردستاری

عالم آنکس بودکه بذکند نه گبوید کلی وخود کمند عالم آنست خود براه بود نه سوئے مال نفش با برم شرکتی بودند دانشدند چار بائے بروکنا ہے جند اس بھی مغورا چیلم دخبر کربراً دہ بیرم میمند یا دفتر

اے کاش دردوات افرین والد و در تمیز کردن این معاشب صربال بین الم جمد میکردیم - کومن از فیج از بیک از بد و نونب از زشت سوا شد سے و بعضے آفا س کر مائیر سوائی کردن قوم و فر به به سنندا و درجه اعتباری و فا د ند . چرفا بده - اُمراء و در را بیشتر بلوث با تمال کردن فوق مردن فوق میشدن ندار ند - دادارهٔ بهر کردن فوق می منت اوده - واز ترس اعمال وافعال بود و فررت نطق کشیدن ندار ند - دادارهٔ بهر بیست - دمعارت - و دسانسور به بی - بر کرهٔ از برجه خوا بری نویسد - دبخور و توام ان س برید به واز صاحبان دستارا کرسخت گفته شود - با ندر کلام منزل در دل عوام نشش بند د و بیجاره بون توهٔ میمیزه ندار در که نیک را از بر فیرد به روی را از با طل شنا سر - و آگر کسے عالم ربا نی و فاضل میمیزه ندار در که نیک را از بر فیرد بهر بین و گشاد نداست و اگر کسے عالم ربا نی و فاضل معمونی و مجری و اگر با لائے منبر دوج به درجه صلواته فرستند و فلفل در میک دار میک از بر و میک از بر میک از بر بوست د و با بهر بوست و کافر خوا ندر - درعو فس مرخوفات با ید بشنوند - د با بهر شنان را جم با بد بوست د و با بهرشند شان را جمان میک در میک از و ست شان را جم با بد بوست د و با بهر شنان را جمان با بد بوست د و با بهرشند این را جفت نماند و درجه می در بید سند - د با بهرشند این را جفت نماند و در بید میک در بوست شان را جم با بد بوست د و با به بوست د و با بهرشند و میک در میک ایرا و ساخت و کافر خوا ندر د و اگر کست و اگر کست دور و میک در بوست د و با به بوست د و با به بوست د و با به بوست د و با بد بوست د و با به بوست د و با به به بوست د و با بد بوست د و با به بوست د و با با بد بوست د و با به بوست د با بوست د با به بوست د با بوست د با به ب

اما بدع كلائے عالم اعتدا ندار ندر خیال نميكندر كرففيلت ورسر بوش نيست ، اگر فضيلت ورسر لوش باشد ، فيمت كلاه كراز پوست خارائی است ميست و دش تو مان سند از قيمت عمامه یک توب تنزیب سنسش مهزار دیا راست بین فضل درمراست کوئل فردو مهوش ادرکار می تنزیب سنست کوئل فرد و مهوش که ادراک وتمیر می باشد به که محکم هل زخدامیتر سد به وخلفتاً یکی فرقے درمیان نمیست به افسوس که رؤسائے بتت تا امروز درخیال آن نبیفناه ه اند که انتیا زوا عتبار را بانسان کامل و بهند نه برستا برد رگ به صدینا الله الی طریق العواب بیسن بطول انجا مید به ع

فدا آسان كسندد شوار مارا

ورم صورت گارنده ناگزیراست از آنجه در استه ادرج شده به م وزیا دینگارد برد مطالب سرایا صدق و فالی از غرض است و نبیت فالص - خدا را بحق علماء اُمن محدی قسم میدیم کرفام عقو برجرایم اعمال ما در کمشد -

ا دقارتین مخترم استدعا می کنم که نورده نگیرند- دراینجا اگرسهوسی شده درسلع وجه میمباشد که آیاسشسش میزار پاسه میرار نومان است - خود آب عالم نما آک مهوراتسیح خوا بدکرد-خلاصه- بعدا زعرض معذرت محضورعاما شیریقه با داشتیمطارب پر دازیم: ا نا نسد

العالم فسدالعالم عالم را فاسدفوده -ان آن روزاین را بگیر-آنزاب بندمیان افنا د- یکی را بکانسان می فنا د- یکی را بکانسان - دیگریه ما باردین مومی را بفر دین - برکس را بجاشی بیفرستند - یکی اعکومت میدم ند- دیگرید، را افراج بادمیکنند- به نگامهٔ مشراست درم دم -

می خرید در باریان بیش از مجاراست ۱۰ قایان نترم در فرنگستان اَدم دارند مدادند مراسد بنجاه صند وق ۱۰۰۰ می آورند مداوند بخیاه صند وق ۱۰۰۰ می آورند حفارت فیرخوا بان دولت که رقی آناند موخود سرم و جهته فراغ مدخن کردم فدخن را بینال کردند و در بهرکس دم زندگم شو در بهر جاخون به دنب بل موجوداست عرض کردم فدخن اکید شده که روز نامی المتین دسایر روز نامیات فارسی از فارج بایران نبایند یا د دار بدکه بکسار وزر وزنامی الملوع و آیران را از دست بنده گرفته رفتید که دلم عالم را فراگرفته واین مردان مشلق مردان میسیردازند

عالانفتورنمائين حل المبين سوائي الزلالم حكام ومم وبيس دركيفيت گراني طهرا داسباب او ورشوه فوردن امرا واعبان ازمتكرين وراه نمانی دولت بصرا طستنيم جرنومشت بود كرغور غن كردند- البقة مروز المراتران لا بدواط للرع لا علاج است مرجر كبن تعراجه فمجد عووه يارجة الفي برمت ورده بخورد- امادر ممالك خارم روزنامه لوليان بين از دررا وصدر عظم د برم دارند- ولي درطم آن قدرت صد توب كاغذ بنقد خرين ندارد-

شرا بونیان درسی سال وارائے یاننده مردارروز نامرنویس شده اندو نُدرت را روزنامه با پایجاریمانیده که ژنیارا بچبرت تیجب انداخته اند. مارایک جل المتین است که هرار و مضمتصدفرسخ دُورازوطن آنزاهم قدعن شاميندبايران نياير-از دُلّت دادبار ما دُنيا درجيرست. وانيم دزلت ويريشان وباساان ماتماما ارسوعرم وتربير وزرائ غو دغرض برت

سى مال است كرخيال ابيشال در المحالال ديراند المتن يك ديگر صرف بيشو د ودامًا بایک دیگردست و گربهال و کشاکشند. وفرصت رسیدگی بار ائے دوئی و ملتی ندازمد در مبرصورت برع ومرج در برگوشه وکنارنمایان-خفیه د تبدیل از بس زیاد شده - د وست از دشن ^و

بيكاندازاً شامشدنا فندمني شود- اكنون كرما نندكفته الميئة شيبه آني ونيا بريشانست سه

اربريشال ورُلف إربريشال شهربريشال وشهر إبربريشال روزېرايشانىزازشىبىرىنىڭ شاپەرەن مىسىت بىمە كارردزگارېرىشان باذر بیشان وابرویاغ وکردشت عید پریشان و از بهار پریشان ما طرجمدع كا فيال درسشاه مست أو كُلُ جِوْرُلف ياربريشال بخت بريشان أرممشة جراكشت شاون مته بتخت إربيبان كار فلايق باضطراركسيده بست ولفلن ز فعطرار بيشان ولسهريشان زربكارجوباشد مرونسسة بكاخ كاربريشان

مست بريشان زانهم ليفر كمش بودا يكارا زآن كاربيشان

غلاصداین او خاع زندگانی است واگرچه نجالت بکشم و به اگرمکن بات بنجاه أو مان بمشهد برائع بنده فرستيد- ورنربان شماسادت الشدرة قاميرزا يوسف را ازمن سلام برسانيد- إقل صن كرماني -

ابرائیم بیگ مات و تیمیزگرال واشک از دیرگالش جاری بود بیس از فتام مکنو

رودستی بسرز ده گفت-بریشان پریشان والله پریشان- بالله پریشان و مانندزن سکلا بهایهائے شرقرع کردگریه وافر مرکون -

عاجیه خانم دسکینه و مجوبهٔ برساه بخت د دیدند پیشت درا فاق که چه شد ۹ چرخراست؟ من اشاره کروم برمها نال برخاسته رفتند د آنها داخل شدند - خانم گفت س پسرمان! ببسرمان ۹ چرخراست ۶ چه دا قع شده ۶ آنهسته آنهسته پاسخ دا د و دالده پریشان بریشا خانم بر دیم نگاه کر ده برسید به برزا گوست! مها نال چه غلط کردند ۹ و چه گفتند که بسیر

مرا باین حال انداغتند ونمی بینی که فرزندمن بیما را ست اینهارا چراجمع میکنی و

کنتم - ایشان ازر ویشه مجتن و دنسوزی می آیند - کداورا با مجست ایشه ظریفانه مشغول نمایند وگرد کدراز دل او برنداییند - ازابشان خلافے صاور نشده - از طهران کا غذست دانشت - با صراراً ومن کا غذرانواندم - بجها را براییم کلایش را ژویزی - آوازش نقطع گشت با صوت حزین گفت - تفویر تولے روزگار تفو - بر دیشان بریشان -

"بلے بحفیفتاً پرمیٹیاں۔ آنشب را ٹا صبح بہمیں منواک شمستیم بیجیس بدہ ہم نہاد. صبح فردستادم حکیم صالح آفندی آمد۔ گفت من در فلکتہ بودم۔ پر میروز آمدم ایوال پُرسید۔ گفتند کیب ماہ است ابراہیم بیگب دوبارہ ہیما رشدہ است ۔

> بالجمله عليم سلام واد- با صدائه حنين عليك اسلام بواب كفت -حكيم بُريب. چنجراست و زبان درآ ورده باشاره آب فواست -عكيم كفت - ازسما درآب جيسشبده بيا ورند-

آوردند کیخورد عکیم ماینهٔ بنف کرد درجه گذاشت و درم مانش پریشا شد نسخه لاشت و دوائ لامشیدنی ترتیب واد - بنگامیکه خواست برودیمن اشاره نمود باهم بیرون رفیتم -

گفت به مجوّبه وما درش مگو - این در دا ولی نیست - حال واقعاً مرض شدید شده -متوجه بامشید - با زعصر تنگ می آیم - آنار به بهید - اورفت پنهم رفتم واغل اطاق -گفتم - حکیم میگوید ورنز دبیمارگریه کردن ممنوع است - مناسب حال بیار نیست - ومضر حت وست مجوبه فی الفور قطع گریبه نمودیشم یا را پاک کرو - دیا روز بروز حالت مشیر برترمینشد تا بهار روزگذشت -

هان مجوبه علوم است - احتباج تبقیبر بیان ندار د- که بگوند مشغول نوصگری و مناسب سرائیست - روز پنجم صارمح افندی تونسلط کرد و گفت: -

فرواسرجها رهبم خوایم آورد- بهای شیخ پیسف انسید و و و آف و د فراطها درگر آمدهٔ نگاه کردند- و فروا فرد معایند کرده رفتندا طاق و گیر- و رجهٔ حرارت از جهل افر و نسست باسا فرانسوی فدرسے گفتگو کردند- یک از آن حکیمان که شناسائی نواشت - از بنده پُرسسبدنه شا پدر مرایش بستید بهٔ صالح آفندی گفت شخیر- این محکم د بجائے بدراست "گفت بگوئید عیب ارد.. صالح آفندی گفت - بوسف آقامی روزاول گفتم - و اینهایم میگویند- و رحد دارست و ترخی امید به بردی وارد-

غرة محرم است ودرايي خاندا أرقها من بيها وروز كاربيد بهاه كفته فريها حكيم مرفت ورجه كذاشت موارت جبل ويك بهل است وازجبل دديم كذسشد بن اشاره كرد بنوسع مجوّب را بيرول كنم واگر وصيّت دار ديكويد - سنقم- محالست برول نميرود - توجم نگو- بهنگا شه محشرمه با است بسك شيون و او بلابهم شي است بسك شيون و او بلابهم شي سايد ميرود - بكبار ديدم مجوّبه خودرا بر بالائ ابراييم بيگ اندافت - بينال فري المجديدي و يامولائي برآ ورو كه درو ديوار بنال درآ مد - با صدا ب بلندن موح روانم كها ميروى ؟ آرام جانم مراجه يا رؤمگسارميگذادى ؟ قربانت گروم - بس از تومن خواجم با ند ؟ نه واللد! روگ مراحرام است الخواجم زيست الينها گفته سخت ابراييم بيگ را مرا درا غوش كشيد سده

کر دست از دامنت مرگوندارگ توگرداری همل من نمارم نشستم سالها درا تنظارت کررونست ننگ گرم در کان تا تراکشت اعظیمی عشق بران وعشق، زادنیم کنریقیردان تراکشت اعظیمی عشق بران

هابی سنود آناره بانهراز گلیسوان مجتوبه گرفته کشید. وگفت مرجیره مولای مرجیم کردی مجهوبه فریا و برآورد - و ورشواست قال جمزه مسلسه جلا و ژوسیاه - خیال اری ژوح را از جم جالسازی ۶ بازخود را نداختها ورا برکت باره ابهاست ترکی داخوالدن گرفت -

این بهنگامهٔ ماطلوع منه کشید. نه نان بهمساید بقاعدهٔ عرب صبح کشیده و توحه می خواند ما و جمعه در مینون به مربه کارین دار ایمنا به بیمون از میکان از نشار میده د

ابن علس نموية روز محشرواي بردة عكرسوزولها عي آشنا وبريكانه راآنش ميزد

صاجیتم ۔ ناکام اوغول وائے ۔ جوان بالام وائے ۔ گویاں یک طرف ۔ سکینہ بھی در عالم غش تراف کناں ۔ سر بدیوارز نال ۔ وابرادراگویاں ۔ مرائیم می گذاری! از الطر عابی مستود چناں منت بر سرز د کہ انگشنز عقبیت بر سرن فرورفتہ ۔ شکا فلا خون شرخ برخسار سیاہش رواں گرویدہ ۔ یا مولائے گویاں واشک ربردال ۔ ایس بندہ یوسف سرگشادہ فی بہا وریدہ و بیراین تا وامن جاک کروہ ۔ بسروسین کوبان ۔ یک طرف میکیم ہروو دست د بغل جرا مرکردان ۔ ہمسائیکان نوم کمناں ۔ مجتوبہ یا مجتوبہ یا مجتوبہ یا جو بی ایا جیبی! یا مولائی گویاں ۔ با براہ ہم جہیدہ و با براہ ہم جہیدہ و ۔

حابقی مسعود میگوید عکیم باشی ایران کو ؟ ایران! ایران! زیاده از یک مربع ساعت داز مجوبه آوازی و منازم میگرده و و داز مجوبه آوازی و نداز ایرایم بیگ نف بیرون آمد- عکیم پیش رفته - معایند کرده و و و بسرز ده گفت - اِنّا بستد و اِنّا البه را جون - بر دوتمام شده اید پ

اندك اندك يرده بالارفت باز مجت عثال وعادتها مععش وأن خوشي عاشقال بانا خوشي دربیئے معشوق فود با حال زار ما جرائے عشق ویاری اثو رفتن و ثوره ن قفااز اکسان كد كنول أسوده ورباغ ارم بار ویگر با زگشتن نا أمید درفتادن كه منم بهار أوس درفراش غم بسر بر دن سهسال که بدا ما ویش دیده د و خته سوزسنين درفرتت وسل جبيب كه شود روزك راكم نام الجر که مگر شایت با مدادش رمد روز ونشب ازمرك كردن زمرم كه بود درگور آغوش و كنار تاكه دروصلم نباتشد آبخور الرتوني ابل وفاسك آئيمن عال مجوبه زيا أنتا ده اسس گر بجانال بود جانش متحد ت زبخما د نُون أو نوں منجمد درنیای جسم جا ناں جاں نہا د

تبدر مجورى سرسال الدرعال زآ سليس وست مجتت برفراز در دوم پر ده حکاتیهائے عشق سرمعشوقال وأل عانش كمثي آن سفر کردن بېرشېرو دبار ققتهٔ معشوق وبيما رئ أو آل پائے چارہ ہم پیش این وآل قصة أن نواب شخص محترم كأميدى إائ أميدجديد در فراش نا امیدی زردر<u>د ت</u>ے المن فروبستن لب از كفت ومقال ناله بائے ماور ول سوخة ال سكايتمائي مجوبر بخيب موضنن جول شمع اندرشام أبجر آل كشيدن نا لأحق يا مدد آل بريدن بيشم اميدازيمه آن بگاه حسرت آميرش بيار فود طمع از وصل ساعمه ببر جاب سپردم در رهعش وطن آل شبات عاشق داراده اش درعرونش گشت ديجان أفناد جهرهٔ عشق کمن را غازه کرد ا وبخود لرزيد كه قصدش كند گفت از لیلی زنی پذیاں تکو كفت چشم من بفكريست تست پر یک روجیم اندر دو برن من نمانم تا كه جانا نم نماند که نیگفته بیشس آرداین گار عاشق خود را بدان بیاه اشتباه دا د جال اندر سر فکر د خیال كاه وصلش با جدائي سافة واوجان ورراه عشق أس سينه ريش اً مجت أفريس عشق أفريد قبله گائش تُربت ياك وطن بها يدول كننة يارش تندرمت خواست بينيا بين جا نانسس ود وربه معشوقش زعاشق جون جداست برجه با لک دردیش باتی کند وربعني ومست در دست وفا واشت گربینی بدفت لے عمو تا فنائے اور ہداور ابقا مُردہ کے شدا کہ نامش مردہ شد فاصرعشق كوندا زرفية برواست في بشوخ روى ترك خطاست كه بو وكل رنگ زنونهائ إك

گو حکایتهائے جمنوں "از ہ کرد غواست چو<u>ل ف</u>صاد ما فصدش كند گفت من از تو زنم رگ ایمو كفت اندر دست من ایندست من كيم ييلي ديبل كيست من چوں زلیلی جاں ر د د جانم نما ند د فتر عشق کهن پیچیده دار عشق شاه است وبهدعشاق شاه عاشق تو در تمنائے وصال در معشوق خود جاں باختہ ازغم بيماري جانان فوكيشس ایس جنیس معشوق وایس ماشت کردید عاشق ما عاشق خاک وطن او بريداً ميدوست زمان مست ا دیمی بنداشت که جانشش و د گركيه كويدكه بارش بوفاست گویش کایں یا ر خلاقی کسند گربصورت *گش*نتها زعاش جدا بهم ازین عاشق ما آرزه كە كىند جان دررە جانان فىل ایں چنیں عاش کجاکے مُردہ شد عشق آں خِشْنهٔ ظاک تا نہاک که در اوشیران کر دنیست عبور ورفراقن روزوشب يحول ينم عاثقم برحس استقبال خاك عاشقم بريبالي ومجنوبن غاك سبيندوارم جاك اما جاك فويش عاشقم برشحنه ودزد ومسس عشقبازي را بلامن لايقم مست بريانم زبان آنشين مرزيا ويا زمسسرنشاخة درعلاجش جاره بالنينية فشتح وردفعش اين سوءالمواج مبران و دا قفت ا زام ار یار بس به نبض ا در جمت بردو من زمردن ميريا نم بان الد كا تديدال كمانش كشت رامدت كِزْكُل رويشْ عِيال شددْنگ بْنِتْ ميزوى كاست إميسار فدرا بردبهم برتبرآن عاشق خبر لوطیا با ر د گرشکر بریر وزعلاب خوش بحس اتفاق طاقس ا تبال ما بكشوروم أمرش والطاحة في أزاكه غيرت خيرتا دستت بدا مانشن رمد

خوا گاه آن نباگان غيوير عشق أن فاكے كمن فودا زويم عاشقم برخاك والتقلال خاك عاشقم برغاك وبرقالون خاك عاشقم برخاك ماخاك فويش عاشقم برموسى وطورو تبس عاشقم اما برس كو عاشقم عاشقم من عاشق استم إليفين المي الشي الماش دل اخته دشته المبهد نود بكسخة ازطبيبال مسيحا ومعسلاج ما مظفرت طبيب وين وار اسين بهرمدا وا برنكست گفت جستم ورو دېم درمان اُ د در مرا دایش شخشیس گشت راست آب دفتها دراً در دی بحسنے اندک اندک جمید دا دی برعصا من زمان خواہم تبصراً وم مفر عاشقا برخير كأمد رستنير. مزدهٔ صحت دمانیدا ذیرآق كرزالفاس سيحاث دوم باربهارت بربه تركثت رمت ين لويا عن لوئي كدا مرد

بوسدن برپاوبر دست وسرش مم بانفاس دم جال برورش این طبیب است آنکه فود میخواستی نیست اندر قول من نارستی نیزاے عاشق که دست سر نوشت بهرایرآن دفت از لونو شت درسوم برده د بدعاشق جواب دارم امید قوی کا ید بخواب اے جہاں داراے دل افروختہ عنق این سال لازم است آموجتہ



ازا بخائيكه مركفاب راخانمهٔ دركار است-ابدادين كتاب شطاب كراجع بجب طن يباشد مناسب ترازخانمهٔ جزيبان ترقيات دولت وملت ژاپدن نديدم-دراين مقام جبدرطلب ملي له است -

الول بعض خذامي رضافان مازندراني راكته كايت كرده تصريح نمايم

دوم - ظاہردارم که درتوه دنها دبنی آ دم بهت -اگر بجلاقدام در مرکا ہے نمایدا بخاتم پر. دمنطور آلی فرق میان یا دشاہ ایرآن وامپراطور ژلآبد ں است که ظاہر سازم - "امر دم سروسا مان

المآتين را زامبراطور وبريشاني ايرآن را ادشا بنشاه ايلان الماشد

باید دانست کر ملت از آبران درظامت جبل وخوا فات دید فرق و گرفتار خوست بهمیت مطلقه دابداً ازانسانیت واقف نبودند- و این راست بعالم علم درمدن نداشتند بهمگی بیروخرافا

وموبروات اسلاف بلمغر وافسانة وروغيس وداستانهائ باستاني بودند

پدیداً مدن نوع خودراکه است وت مخلوقات ست -ازبرائے قبول تمدّن و خدرت بعام

انسانبت وكشف مقابق وروز مدببت وساست في بندا شتند

 الريخ مدوح را إختباه المرافقندة ارفته رفته مجاز راحقيقت بنداشتند - چنانچه وروت گفتگو با مقربان درگاه و چاكران بارگاه روئے خود را نقاب بوشيدند و دفر ف دود فورطعام نخور دند. و جامهٔ را دربار نپوشيدند -

اکنون ختیں بشارتبیت بیشامید ہم۔ تا بدانید وآگاہ باشیدکدا زامروز منہم کیف فرد ازا فراد ملت زاہر میتم۔ وازیں تابیخ و دبد درمیان من وشماغیراز برابری و برادری جیزے باتی نخوا بدیود۔

ایں پاوشاہ جوان ۔ باعقل کہن دریا فت کد برقت کہ در مرتبہ فرزند ند کہ وغروز نخبے دا دن از طراق انسانیت و تعدل و وراست ، و دریں دورز ان درخت کبر جرمجو بیت و فذلان پارند بد ۔ اقتضائے جہا نداری کشورت نیست ۔ وا نہم مکن نباشد ۔ الابعلم جیل ، وایس نبر عال فرد در مرب فضل دہنر ۔ کبیا رہ اوقات فو درا مصرو من واشت کہ جو دجمل و فو د بینی را از دستگاہ فولین براند ۔ وف کو مقل و ندن را در جائے فود ابشاند ۔

درمیان ملن خود قانون مساوات ومواسات گذار و و ورخت نفاق وشفاق را مماکرت ریخ و نبیا و برآرد - چرقر نها طریق ترقی و تمدن را یا بورج و با جوج جهل سدنا دانی بسته و مانع بردگ گشته بود - بکیاره برستیاری سکندر حرم سدید محکم بست - و برای آن انتهام تربت و صلایع و فنون معلمان ما برواستا وان چابک دست بیا ورد - و بری وسلیه لمطنت و حکم انی خود را بیا را مت - که نامش مرلوح ترایخ آیندگال گرود - د برتبوت رساند که در قطعه اسپایم خود را بیا را مت - که نامش مرلوح تران او قرع است - ندمتن الوقوع - بکه زرود تران ار د با اصلاح بذیر وستعد قبولند -

آ پندمرکور فاطر مېرمظاېرش بود دراندک زان مجرى نمود- وتبديل استبدا و را به شروطيت كرد-

بدواً خودرا از درجَهٔ خوا دندی منزلهٔ بندگ تنزل داد: منظوندگارسلاطین سایتر خودگر دید- دانگشت حکم انان کرهٔ ارض را در دندان حیرت گذانشت - داین فقول را خاطرنشان البها نبود که قوا عد حکم انی از رویئے عدل دانصاف منا فی باسلانت شخصی است - کیست می امراکزیج مجسمهٔ بهوش و دصاء و چکیدهٔ عقل و ذکاء ورد مختهٔ تمدّن وانسانیت بم باشدار خطامها ن نتواند بود - ناچارا زعبدهٔ مهام امورجههورها جزآیره - وجهه کدا طان و بند مجلب منافع نود خوابه سند کوشند و منافون است که برعتهائے مضارا بجا دنمایند - در بهنگام استعمال تریاق سم مهلک بحاربرند و درگاه جنگ آشتی نمایند - و بهنگام برم تمهیدر زم کنند -

پس بقانون شرع وطبیعت چل بیت مجموعه انسان بایست که بطورته وای تناصر کفایت وائی خاص کفایت وائی خاص کفایت و با کفایت ادارهٔ امورسلطنت بیز مخاج بیشت کاردان و با کفایت است - کربائ تدییر در تربیب امور کلی وجهام دوسی عقل گردار ند وا نهازی کنند تا توانند در ت را معقل گردار ند وا نهازی کنند تا توانند در تربیب آزادی وا تفات آزاد مقال شکلات امود عهور گردند و با من معتون و محفوظ است نیرا که آزاء جماعت از خطا و خلل دور - واز فنا والفرا من معتون و محفوظ است چریک تن اگرازمیان رود آنجه از ذکاوت و دا نای وارد باخود برد - و ای جماعت بیج وقت خال بند برد - و ای جماعت بیج وقت خال بند برد - و ای جماعت بیج وقت

يكيميرود ويكرآ يربجالبش

 كنته في في في كردراي كار مقدس بريدد-

پادشاه جوال نجت زا پول موتسوه د به رعایا وامرائے نولیش را بمینکازشمول بی عاطفت درحال فرح و نشا طدید - دوانست که از نشته کدام باده فرح بخش سرنوش گشته اند - لب برعظهٔ حند و نصابح سود مندگشاده - به برعظهٔ حند و نصابح سود مندگشاده - به برعظهٔ حند و اصاب که اس اساس سلطنت و و ولت و بقل ئے رعبت و ملت است ا نازنمود - و احسان خود را درباره عموم واحسان عموم را درباره به به رگیر توصیه فرمود و خاطرنشان نمود - که فنائی و دک فنائی و دلت و ملت و روست جنود نامسود و جهل و نفان است - و کذا بقائ و و لئ و نشان با نشکرظفر اثر علم و اتفاق - امید وارم برخلات ماضی و اجرا را سامی کوشیم دارم برخلات منافع نوعی که بیوسته درجاب منافع شخصی و احرا را سن فات میکوشیم درجاب را نیست و نابو منافع نوعی را براغراض شخصی اغتیا ر و در را یی از فات - سعاد سی بیشت اجتما عید دا به ساز و - و به گی منافع نوعی را براغراض شخصی اغتیا ر و در را یی انفاق - سعاد سی بیشت اجتما عید دا به بیگ آ ربم -

بادشاه ببنصب عظى ولقب مخصرص منازاست واكنول كدايي مصب الراق لقب

جيل ازجانب رب جليل درما وهُ من اعطا كشة - اگر درهايت وان در عايت مخت كال أ "كاسل درزم - عندا نند وعندالناس مئول وشرمنده فواېم بود-

استبداد . آباء واجوادم را ما نعاز اعمال باین وظیفهٔ مقدسدبود - والحال کومن برسب وراشت قائم مقام آباء واجوادم را ما نعاز اعمال باین وظیفهٔ مقدسدبود - والحال کومن برسب وراشت قائم مقام آباء نودشده ام - بشکرانهٔ این موببت قطمی وطیت کبری از براب چشم از دعا دی پیچا شحاسلان خود پوشیده - من بعد کار است ملکی و منتی را با شوری و رائی تقت و رست کار و رست از رجال کار آز مودهٔ قوم شرآبون محل و مبری نوایم سائمت - برسیم کار را جع بهدت اظام شخایم نمود - وا نتهاز با حدے داده شخا برشد - مرا نیکد دا دادشورات منتی تراد و رسیم مراجم به شده شرت و در مجلس وزرا بهم اگر صالح دولت دشت دیده شده شرت اورام ترام برای مرام ترام ایک ما در میده شده شرت ا

امضا شده برئيس كل كرمن بستم بفرستندية اصحد كذاشة وباجرائي آل عكم مائيم -

چهاز قرائن خارجیه در بافته ام که ایالی مغرب زمین مارا آسوده نخوا من گذاشت می دندان طمع برائے ملک و مال ما نیز تیز کرده اند - بس مارالازم است که بیش از آنکه ایشان برین خیال باطل اُفتند - ور در روش ما را مبدل بشب تارکنند سوشین برر بگذراین برا ناما برین خیال برانداز به بندیم - وخو دراا زشر آنها محافظه نمائیم - واین سدشین بسته نمی شود مگر بونور سعار مشه مراندی افزار تا از علم ما کار بیشان و اگرین است - چه برزیک بخی و سعادت از علم ما کار بیشاند می موادت از علم ما کار بیشاند - بین علی کرده را پرده نکشید -

در مجانس دمحافل عيوب كاررابحث وورروز المجات نبويسيد والركيه نترمسيد ونهرامسبد الدفع ما نع وعيوب را نبمائيد الزمعود خود بهرامبيد . نداز منصد إن امور - اگرشخص عيب خودرا بداند ديران آگاه شودالبتهاز آن اجتناب خوا بدكرد -

بعدازین خطائی مفقل مپراطوری کرمجمل از آن درانیجا ثبت شدیت قویت ما اینم آزادی قوات ضیفهٔ قدیم و براینها فی خود دور بین خونهائ انسرده را بسرعت برجبهٔ مامتر بجریان آورد برگویا این نطق امپراطوردم به بی بود برکه ردگان رُون تا زه بخشد ملک و منت از ایون را زنره گردا نبید مملکت فرتوت غرب غرب الغرب جوانی از مرکز فق - ما نند بهار بهاری اثران خضراء مجنشید شخشین امرے که توام از مرت و دولت صادر شدایی بود - کرسی نفر از وانایان وارباب فطن و ذکابپائے تختم ائے دول خارجبر رسماً فرستا دہ شوند ناتر تیب جمسلہ کار ائے شکری وکشوری آنہا رااز بری و بحری دیدہ ودا نسنہ دستور اعمل محیمی بیائے ترقیبات ملک خود حاصل نمایند۔

برائے ہر برئیت رئیسے مجنب نمودند۔ سپس درخصیل علم مملکت داری دوا خار معظا مُدار مشاہدات و ملاحظات خودراا زیمذیب و تصدیق بریاں افر و دہ نیمبس شو رائے ملی خو د تقدیم نموند۔ مجلس بس ازر دوقبول وجح و تعدیل آئجہاز قوانین دول منافی و مخالف ہا وضع آئا پود ترک و خودشاں قالاً نے کہ جوہر توانین متحدثین امروزہ شناختہ شدہ تر تریب وا دند۔

اقل کارے کہ کروند کارخانجات وم سازی بازکردہ ۔ مردان جنگل ووشی فود سوئے
شرانی راورا کارخانجات ریختہ ۔ دراندک رمان جنان تربیت تولیم دا وند کر بہتراز میرالبحر با
انگلیس ومی رزاز تو بجیاں الماآن و قابل تران سٹا دان آمریکا ۔ ازان کارخانها ہروں آورند
چیفیت فائی و ذکا و تجبلی اسیائی و رغیرہ و فہاد ایشاں شمکن بود ۔ نهایت ا آن زان زربیت کنند
مدافست دمنگامیکد آن فوا و نوان دہ اسباب تربیت رامو ہود و یرہ ۔ فن و توکلیکہ جمت فافظت
ملک شیمیسل معاش رفع امراض مضرہ زراعت ۔ فلاحت و تعدن جیئت ملیکہ اکمال ہرکیب
الاال درار دیا متوقف بسال بائے دراز بود ۔ دراندک زیان دیا جی اوجہ احس باکمال مفاخرت
الوائی درار دیا متوقف بسال بائے دراز بود ۔ دراندک زیان دیا جی احس باکمال مفاخرت

النتجة جدوجهد وثمرة غيرت جميت طبيعت فقشه مملكت را كباره تبديل داده - مفاكها مه بديل داده - مفاكها مه ملكت را بدل بباغهائ كونا گون نود - اخر سعا دت ایا أن وزشيد - اسباب ترقی بطوسه از برائ این قرائم آمرکه اکنون از برائ بیج دولت و قلت ميسر گشته کازابن رائ امرخود از احتياج بن رجه از اد شوند -

واین ملت با نیرت برج، آلات وادوات جنگ وجدال از توپ دِنفنگ!ز بافرطاله فشنگ کشتیها و راههائے آبن وجہندس واستادلازم داشتند نمام را از ملت نود تدارک نمو دُند حتی علیجات از نودشاں - آبن از فود شاں - چوب وشختہ و رہنج از نودشاں معلم و معمار م مرتی از نودشاں - نان ونمک و پوشاک وظروف از نودشاں بیبا شد۔ ہروں اینکار بہیج چیز از قابیل وکثیر محتاج بخارجه باشند واز شروت مملکت کیسته رقیبان خودرا برکنند. به به از نو د
آما ده و مهیا کرده اندکه اینقدر خوش بختی وا قبال نیخ دولت را آامر وزشمت نشده است انگلیس را لازم است شخه از خارج ابتیاع نموده کشتی سازد. روس بم محتاج
گندم است از خارجه آورده نان بخورو - فرانسه معدو بنجاه سالست که در عمل شعر با فی شهرت داشه
مدیم ارتبام از خارج است این ملت شیرخواره آنقد رنمانده که از جهست خوبی دار دانی شعر
بافی فرانسه عقب نشان آنهم از ابریشم خود - اگر انسان در عمل اندک در کرکند بهر آبید خوا بددانست
در رمان قلبل جه قدر بیش رفت در سائیه جد د جهد واتحاد ملت و د وات ممکن تواند شد - آسی جه
به کوسروده اندسه

بېركارىك كەبىتىت كېسىندگر د د اگرغايسى بودگلىرىسىند گر د د

اینها را با پرهمل برکرامت نمود- چهر خدائے قادر باین مُشت خاک ادرجهٔ قابلیّت استعماد بخشیده که بقشر لیف شرایف و مقد کرمنانی آدم "مبابی وسرفراز آمده است شه فتبارگیالتر آهن الخالقین "راجهت آنال فرموده است.

قدرت بجائے بازگروید کر تحصش داده اور ند۔

سنبدندست كرد المرارد بإتمام ناذم وبشمان در نهايت بريشان ازممانك مبين عودت نوابند نمود ولوچند ساك دوسر كفي شائيگان نشسته باشند.

عالاتشريخ وتحقيق معاني اين خطابه را كهامپرا له در ژاپون نمود شهايم برا ينكسه سرر برهج بفد امه نگاران و در نظامنا مترم بانس خاص و عام يشدنين عالم نرتى فوق العارة المنتأ دليت از اپون ثبت و ضرب اشل شده است -

آیانو دیاد شاه بجزایی خطابه کار دیگریم کرد؟ یا تمامی امورد دلت را بگال بگال درگرت نفارت نود آورد؟ یا بمدرسه است ثرابین علی نمود- و نودش فابر بکهاکشود و شعر اِنی کرد؟ زرات فلاحت نمود؟ نه والله این کیب از اینها را نبطسه مها شرت نفرمود-

بلکای نام نیک و شهرت به پایا را از آن عامل کرد مانع بیش رفت کسب علوم و نرقیات متت خود مگر دید - از بسراف در شئونات خو د صرف نظر نمو د - خوبی پاد شایان ترقی خواه با ننگ و نام ابنست که رضی شوند - امور د دامتی دملتی در تجلس شوری حل وعقد شو د - از این نر پاده مرحمت و جانبداری در حق ملک و مثلت از شخصیص با دشاه نشاید -

این بود که دراقل جلوس وارث کمج و تخت کیان علیحضرت عدالت خواه میطفرالدین شاه خُلدالله ملکه کر بهآزن بهٔ آن شا بهنشاهِ ول آگاه دین و آئین شیختین شسروان بینونشان برا از راه عدالت گستری و تبصر بر دری کرسرشت ذات بهما یون شهر ایر بهند با نگاهش بود و با کلامم نظام خود فرمو د ند به

کار نا خیلی این اوجوه کرمند و بیش رفت امور دولتی دماتی را در ایر بیر در تقویت و می کنید و کرمنسش نما ئید بهروجه من الوجوه کرمند به ترقی و پیش رفت امور دولتی دماتی را در یا بریر در تقویت و جانب داری دمراعات خود داری شخوانم فرمود - بزراعت تشویق دیره بن تجارت امر فرمود - چ امر دجه کام ۱ اگر به قت ملاحظه شود از در راء خوایش و التماس فرمود ند-

وروضع فرما بشات این با دنناه ترفی خواه دل انسان کبار بیشو و - در تنت فوق العاده دست میدید - اگر مینا پخه این فرما بشات بموقع اجرا گذامشند شده بود - حالا لذت ثمرة أنزاملت مى بيشيد كتاب وصاليف من أن نطابه بهمايون أراسته وبلباس وقافيه و سجع ببراسته تاريخ موزون ومقفا شده مشان ورتبئه فرمايشات شايا منهزار درجه بالاتراز فطائه ميكاد وامير المورث آنون شمرده بيشد

ا فسوس وزرائ خود غرض كرحقيقتاً شالبته ومراست درجرك جائبين ولت و بشمار آياد- انجيت باين فرامين ملوكانه نداده "كان لم بين" انگالشه- بكه انع شدند كه بوقع اجرى وضع شود-انبست كه مانيم مختصر و بي رابط و بي ترتيب انساره بدان خطاب نموده كه نشاه چنال گفته بود-

ما چه قدر آن بربخت و ناانصا ف بنهمار نوائهم دفت - اگر شکر حق این نطق شایا در اواد نما نیم از پاوشاه بهین قدر منون و نشکر با پدیدد - کد مانع اصلاحات نشود - وحال آنکه آن شایم نشاه میفر و پید - د نشیل برگونه اسباب ترقی بیش رفت کار یا حاضر و باشما شریک برایم د برگونه جانب داری و تقویت حاضر م دخود داری نتوانم نمود -

اے باالصاف مردم - وڑرائے شماہم یک طبقد الرعیت ایون ہستند لیس آنجہ غفلت رفتا زشماست ، درایں ہنگام کدزمان مساعدت داد ، وخدا دندچال پا دشاہ رون مربان بشمام حمت فرمودہ - جدکر دہر۔ یک از آنها را نشاں برہید۔

گناه و دبال ملت بههم گردن دزرا دعلما دار باب نفود و اقتداراست کرصاجان کردرشده د دارائی بهرار کروفر- صاحب عمامات عالیه که پرازمبلهائ گرانبهائ فرنگستان است گردیده اند. درازائ این نعت چه خدمت بولی نعمت خود کردند؟ جزاینک در بین باق دول دور تاریخ عالم ابنخواری و بیمفداری را بنام ناخی این چنین باد شاه تمجاه - ترتی نحواه عادل ثبت وضبط خوابندنمود!

ودر شمن ، نام خود شان را ببنل عطا وسخاشهرت مید مهدر براران تن نمایع مینمائید و شروت آنان را بطور نامشر فرع صاحب ببشوید- بهداینها و بال گردن شماست - اینکه براریک از نسخائے خودرا بنیادان وغیرستیقان می بخشد تانام شما بسخاوت علم گردد- بهرهٔ فضیارت شما شخوا برست دو ویک لائزنی ولاتنصدتی" آیا از وزبر بحال مثن سخاوث شخن است یا درایت ۴ آیا عدالت دامانت و حزم داحقاق حق و رائے صایب و نیکو کاری و عاقبت اندلینی و زُدو بینی دیفط حقوق و ناموس مثن که امروز درعوالم تمدّن خودنمانیٔ مینما پرنمرهٔ سخاوت وز را بهست ؟

ن خوسعاوت وزرا که از خلفائے خود در ممالک اسلامید ما ندہ بیٹرز آکا نصف عراب اسال بکف نمود بیٹرز آکا نصف عراب اسال بکف نمود بیٹر دیگر خشد ؟ آیا نتیجۂ ورایت ' مبھارک' آں نشد کرتمام ملت آلمان را آگاہ ساخت تاہمگی سربازی اختیا رنود ند کہ ہنگا م ہجوم وشمن وطن را د فاع نما بیند تا جرا آئی بر اسلامی صاحبان شروت ہا سربازی فخرید ومبالات محرد ند - اعراب را برا مکر نیات آل شاعر و تنبل ملود و بدیہہ گوکر و -

بیکن در توایخ ایم مبهارک باقی و نام برا کمه وامثال آن فانی گردید - بسمارک را تمام ایا تی دنیا پس از مرکبهم می شنا مد به و آنان را در قصر خود شان نیر جزچند نفراع اب عماع - گدا. بمدر سخاوت و کارگذاد تی ایشان پر داختند - دیگی سے نمی شناخت -

امروزه بکه ربع ایران طلاب و در ویش و فقیرا ند- کدا زهرگونه کسب و کار و بهشه دست کشیده بیشم پدست مردم و وخته اند-

چرانها پدوزراء ما تدبیرنموده ور دشته اختیارنما بند که آها دملّت را بهم مربوط مود م بهمه در حفظ وطن شترک سازند .. تاعموم ملّت در حفظ شریعت غراشم شیر برمیان به بندند ؟

براسادات ذوی الا حرّام صیح المر ارج قوی البنیه با مّنت بمرابی نموده درما فلأ دين ر

بروشس تفنك بكبرند

بران ایشان تو بچی اختیار منه نمایند؟ مگرجرایشان مرداران مخالفین رابرائے حفظ شریعت غرا از پائے درنیا ورد؟ مگر برائے حفظ ناموس ملت و وطن مقدس نیره برست مبارک گرفت؟ واولاد خود را بمقابات میر بائے برآن نمے فرستاد؟ و حال آئی جدایشاں می فرمود اناسب بدالاولیس والاخریں دانا تبدالعرب والمجم"

گرامبرالمونین علیالسلام لذرد بدگان خودرا در برغرد ده مقابل اعداب دین نمیفرساد؟ " رئیس القدم خادمهم" رئیس رالادم است که در حفظ جان د مال مرئوسین وزیرد ستاخی د دار تكندر ندايكد وارات أعم في استدر

وترنظیم وتر ترب کیجتی تمت و دربر صاحب راسه و صاحب تدبیران دم است. که بفهد و بداند چگونه با ید آمت را در حفظ وطن بمرائے و بهدرست کرد.

افنوس اکروزرا و ما صلاح فود را در آن می بیدند کدا بالی را تنبل وگران بندو خافی خود را در آن می بیدند کدا بالی را تنبل وگران بندوخافی خود را بخرج آنها دبند باآن بم بیم و قع و برغیر متی - بینی سلم بحقانیت خمس و بال امام منکر توابرت اثم با به برسد و به برا را سادات به قا دساله باست ش و بخت نفرا ولا و در کرشد باشد با بین شب را بروز در کرشد با شیخ برشهر ایرآن افتا ده و روئ سوال ندارند - و با کمال غیرت و بردیشانی شب را بروز می آورند - کسیدا عتنا با بهانی کند - و سی سادات کردن کلفت بدله گوست و مرقاح مو و کربیرکار و می آورند - کسیدان ایران می تا به بین ایرون ایر می آورند - و با باشد بین ایرون و باشد و برای بین به بیارد ند کردانسان مجالت بیک شد - آنان را دان رسول می بید درز و بین باید درز و بین باید و بین بین ایران و بین بین ایران می و بی رست و باکس عامل صدگور فرس و بین بین ایران شا بست نیست شده بین در بین ایران در مقام ایشان شا بست نیست می شد و شد و ند بیمین دان و بیان بید

غلاصة للمستوزير كال متن خساره ورسخاوت امير كال عمم منفوت رسانه في برناه على منفوت رسانه في برناه على منفوت رسانه في برناه على منظم المنازم في منظم المنازم في منظم المنطق المنطق المنطق المنظم المنطق المنطق

مرشکسهازر شم پاک کردن چرهال علاست بکن کنه دلم نون نیا بر وزيرومعاون وبإوروبار صادق بإدشاه بايد باستسندينام دولت رابلندنك وعرت قرت را برست أرند و أن افتفار ومبال ت فرا يندك زندهٔ جاوید کیست ؟ مبرکه نکونام زیست كوعِقبش ذكرنيرزنده كن الم را قارتون الاك شدكرجيل فانه رسيخ داشت الوسشيروال نمردكه نام نكو گذاشت اكرج بنخاوت ازاولين مرنبئه اوصاف صنه وورنز دخداوندا عتبارش بيش اجرس ببياراست مكن بايددانست جكونه وازكبابايددست ورد وانجه طوزخشش نمود؟ این راهم با بددانست که کار د زرا مه از عدل و دا د بالاگیرد- یک ساعت عد ا زشصت سال عبادت ومليديها سخاوت برائے آنها 'يكوتراست- چه با عدل سلطنت برقرار ا رهبيت راثروت ببفرايد عموم مردم ازورك وبركت عدل مقتدر وسخى شوند- جبسلم سن ع-درآ مدم درا بخشب ثده وارد وليب شده كدابل ثرون مخاوت منشدكرده فقيرشده واز براست كبرنده بم جيز يمانما نده است اعداوا صواقرب التقوئ مِزارا فسوس که درایزآن بایب نفر از بررگان مقتدر دیده نمی شود - کرونیا وما فیهارا پشت با زده طالب نام نیک گردد. و نام نا بیش درسفی روزگا را ز روستے عفل وصت باخی ما ند۔ یعنی جنا علی دکار خبرے برائے ابنائے وان باتی گذا سنسند باشدک بدال واسط بھارہ امش نېكومىبردەشود. اے طالب فلردولقاء دوام عمر باتی بذکر خیر بود نام آدمی إلى است عكم والطنت و ماك أوها بوعا قبت فناست مرانجام آدمي

چندا کرفرکردم وانداشدراه برد نام کوست مال فرجام آدمی اكريمعاد قاً المنسينيم- افلًا خوب بود از مرك مي سرا ميديم- و بخاطري ورديم كم مرك را

يقيناً دربيس داريم-

اگرقامنا برادنما بدکربراے العین می بینم کروقت موعود غیر سلوم است بریگوئیم اگر راسترت بعداز لمحدُ یا بیست سال مرگ ما را فراخوا بدگرفت پس چرایا و چو دایس آناً فا ناً در تدارک وزر و و بال و جمع و خایر و جلب بعن وطن من برائے خود تو تیم - وطالب آن نمی باشیم کم پس از بدرو دکر دن و نیائے فانی با ولاد ما اقلاً احترام نمایند و بگذیند-

د خدا بیامرز دپدرا درا که در راه ملت و وطن بسیندهمت کشیده با قبات صالحات از نیمات ومبرّات عموی درآسالیش و ترقی ابنائے وطن به یا د گارگذاست متر قوا عُرَتی نه بنام اده. که نوائد آل بیمه م برئیت اجتماعید عایدا مرت "

وروان مطوراست كه دانشندے رادر صور بادشائد دل آگاه بيارستود بادشاه بحدے كم إدشاء طالم فيض زبارت بادشاه دريا فته ورتقام دُعا و شاگذت ـ

مرارسال عمر با دشاه را بقا با دس اداری محال گوئی عالم مکدرشد. فرمود ترایب توسیف و تعرایت از در از روش ایل توسیف و تعرایت این معرفت است. معمونت است. معمونت است.

پادشاه ازیں جواب خُرَم مسرورگشته - باعواطعت نُصروا مذوطا یائے ملوکا ندآ ل را نبواخت سر لبند ومرافراز فرمود -

داد دبیداً دازخیالات که در دل این وزرائی پادشاه پرمت مرکوزاست که مذت ایران را مانند جوجهٔ مرغی میدانند که زیستان ما در شیر نخور در ونخوا دخور در این است که عادهٔ دست خوا بان از بی صاحبان القاب و اسای به دستی بلکه فیمرخی لقب و نصرب از دولت خود نامید

شده اند-

فداوند کی خاصان وزیکان درگاه خودش اسباب سعادت ونیک بختی برائے اس پادشاه رؤن بے یا در فراہم اورده نووش یا در گی اورا فرمایا د. وارز دائے مقدس ہماید اقد سن را از الطا ف خطبۂ خود برونی مرام واکرزوئے حضر نش موفق فرما بر۔ کہ عمرہ اکر دیے خسروانی واہم مقاصد شاہنا ہم آبادی مملکت وراضی رعیت و حفظ نشر لیدت است -

الغرض منتظر بهما بیت نودغرضاں وامید وار به ہمراہی و شمناں خاتی نها بین د- آنہا اللہ کو یا خدا آخریاں کے انہا کا گویا خدا آخریدہ کد درشرق دخل کنند- و درغرب خرج نماین د- والا کا سے دیگیران ایشان مجز خمار است نہا یہ۔ امید بریضے وطن پرستان فقط بالطاف خدا وندی وعنا بیت شاہنشاہی است سے

الصفهنشاه بلندا خترخدا را بمتی

"ما ببوسم ببیجد گر د و ن خاک ایوان شما ماه کامین دارد تا ساز "شفاه ین از عمله ایران ما

درهالتیکه شخول ترتیب اوراق نیطیم غره ایئر سرایجام کارا براییم بیک تبجه یوفقب اوبودم به یک از دوستان صادق و مجمان موافق از در دخل گشته - حالت مرادیه و دانست که بچه کارشفولم - بدول ائل گفت - بازاین اوراق پریشان و تحریرات سرگر دان که در روشیم نیر رسطته و باشیده چرچ راست ؟ و دیگر خیالات جبیت ؟

گفتم بچیز کیمعیان است جه به بیان -

گفت - برا درجان تیجب ازا دراک تو دارم کرم قدرسن و سالت بالامیرو دهن میشودی - بجائے ابنکد در باداش چنیس زحمات شافه کد در راه دولت دلت برخود مهواره کرد.
از استراحت و آسالیش کشیده بتورجمت خوائند - و تحریرات نراتمجید غابند - بگوش خودشنیدم کرجمع افتات خوانند و خنان نراا زهایم مرخرفات ولا طاگلات جلوه میدم ندر گرترشغل و کسکار نیست؟
از به شقت بیجا مرامت چیست ؟

تُخْفَمَ۔ کاسِمَ وبےنشغل دکارنیٹم۔ گفت۔ بیں خود را درسرای مطالب بیفائدہ کرمشمرئی ثمرے نیست معطل کردن حیرا؟

اً یا این کار خرد مندان باتمیز است و س۵

گرچ مرغوب ترز فوسش گوئی بست فواموش سالم ازآفات بیع در حصول نعمت نیست نعتے بهتر از سلامت فیست

واین فقرات بیام می را لاشتن نمرش دشمن از براستی خود و ادلاه خوبش تراشید راست. زیرا رشوه خواری - رعیت تازی - تعارف گیری بهیشکش طلبی و مداخل جونی - نوستی به رگان ایرانستی

بالمشيرا ندرول شده إجال بدررود

بقول مدیر برورش - اینها خلاف جمه جانورانند که تارآب شورا مرافت درید دریا منافع ملک را برون دیدن زور وگرفتن ار را شدوست دادند.

اخلات ہماں جناباند کہ ایک بہا ہوئے وتشر ہرات راتسلیم کردہ وفنائے تق ما کمبت مارا زافغانسنان ببقائے وزارت تبول کردند۔

اخلاف آنان د که یک از دویتے معظم رانسلیم سهروار ترکمان و تنی کردند.

ا خلات آنا نندکه میسی مهزار تو مان رشوه اغیبازسی کرور فبه کورا دا دند وکر دید بخیرا کدا زح صلانسان میرون است - اگرشرح وا ده شود- ع

منتنوی ہفتا من کا غد شو د

شرى ومُرقى باخط ومُبرة مان تَّفَق وطن بريسة جل نوده مرزيكنا بيش لِهَ وَبِيدُ لُوشِ مَنْ أَيْنِي وَان خوا بهند نبودية "اويكران مِن فود ومقام خويش لا بشنا مريد

جوابي قدر برائع فقاماً برآن وايرآن ورسر برص فارياد الماين والن

وا و پان خن را نده ملت و دولت را برفتار د کر دا را بیشان دعوت میکنی ؟ چیمعنی دارد که ملت ابرآن رامنع می نمائی که مثل ملت یو آن براسخوان مبر ارسالهٔ آ باء خو د با ببد از کبین قلب حاصل نخابین به

ومیسرائی کرگذشتگان گذشته و آیندگان نیا مده-دم از حاضر بایدرد- گذشت آن محکه هم طعنه برعالم میزد- وغرس نفاخر برجیم میکر د- روزامر دریه زبان این نرمانست سده گرم بدر تو او د فاضل از علم بدر ترا جرحاسل جول فضار ایست که میزایداز غنائے لطبیف باصل نیسس نفاخر او دشیائے تطبیف

دراینکاصول مدنیت از میلیه و فان یونآن و حکمداران ایرآن درجها س درجها نیال منتشکرشند بیج محل گفت و شنوو نبیدت و له چه مرنیت و درکدام عصرونهان ۶ درمقابل کدایس ابنائے جنس ۶ درآن زمان که بهتر وجیس و افریقا وار وب و روادیهائے دست فرندها دربیدت کر دندسے علم از جہل - عدل از طلم بیک از بدر آئے از شیری خوب از شرنت شخیص اده نمی شد۔ بمد در نظر ما مجسال بود-

اكنون ما است كه برمينية أن جوانات لايعلم نظركر ده رشك بريم. نداجكا زيرت

بيست عصر ببيثين آباء نود دم زينم-

اگر مارا انعمات وعفل وخرد بودے درمقابل سطوت و قدرت دونت کی بسس انباز بادشا بان کیان بیاد آریم - دیرشیس عدالت ژاپون از عدل از شیروان خن رائیم - در به مقابل مملکت داری امر بکا از کیمخسرو دم زینم - اینها لاکه نام بردیم وشی ترین مردم برشی زین بود و مقابل مملکت داری امر بکا از کیمخسرو دم زینم - اینها لاکه نام بردیم وشی تاریخ رسم او ناکور و مگنام ترین خبس دو پاویخ سم دولت شابول کر شهم داشت و شرسم - در سیخ اریخ رسم او ناکور بی نسست به بی درجام م که در بی عصر آفرین تر ترب شده نامی از دولت شرایون نیا ورده - واکنون از دول صفحه و بیابی از دول مقابر است - وازاشرات دول محدولیت - این دول گنام را صاحب شهرت از دول صفحه و در با در کرده اند - باکه ورعوم ملل روشت زین طلب نفخ شخصی مهلی بوده - عظرت و زراء و امرا و در با در کرده اند - باکه ورعوم ملل روشت زین طلب نفخ شخصی مهلی بوده - آنها بم با مشعبه نود را می و خرب و دلت و آنت - و دا نما در بیاندوختن شروت و براندا خشن

لمت بوده اند - مانندوزرائة ايران-

ایں دول کُرحال ترتیب یا فنہ وصاحب تُحدرت وشوکت گُشتہ۔اساس انہمارا نہ صدّ عظم ونہ امرائے اکرم گذار دہ - بکار ز دوشق ہیروں نبودہ کرایں ملل بسعادت ابدی ونبیک بختی م سریدی رسب بدہ ۔ وظلم را بورل وظلمت را نبورم ہدل کردہ اند۔

یکی اینکه نگرت تاب تخل کلم و جور نیا ورده و طاقت ایشاں طاق گشته وست ارجا سفسته براینائی عقلا و حکما و کمباره بردولت شور بره - وطوق ذلت را ازگردن برداشته و عبوسیا مبدل برتریت ساخته مینل ملت فرانسه و اس نیا وغیره -

دهم اینکه پادشایان نوش عقیده و نیک طینت درمیان آن بیداشده کرمن جانب الله شخرهٔ حدل دانصاف درمران کار خرار ده و درخت به سال شخرهٔ حدل دانصاف درمرشت اوبار وربوده و درمن بقت در کرزده و باعرم رامنح درخت به سال دخشت و باربری را از زینخ و بن کنره فرد ران را که دیوان بادیتر گرایی وغولان بیشته جهانت بودید سربر بره و و در زمین و شت تخم مدیرت کاسشته به ابر عدل واحسان آبیاری نموده و ما نمن در بطر کبیر و میکا و و و سلطان محمود و غیره -

فقط دری دوصورت مدکوره اصلاح دولت دمکن شده شجرهٔ مرزت با رورگرویده است ولس .

واکنون ملاحظه با پرنمود که برستیاری کدام سعی وکومشنش میتوان دمت دراز دستانرا از حقوق د دلیت درایرآن که تاه نمود-

دوستى ومجت وطنق ضئ أنست كدكيف ماشا وصن صين وسدرزي بروسي

شورش واغلی بسته نگذاریم آ وا نست از کسے برخلات شخص پا دشاه برآ پر۔ دیانع پیش رفت افکا روش داند. کراگر مذت ایک خودازیں ملائے مبرم مفوظ ذار دیم قتضائے زمان و بحکم طبیعت جغرا فید عالم حاضر۔ ملکت را بدین و جدائد دیشہ باتی میست - ایس مکت راہم با پر دانست - کرمخا لفت ملت یا وزراء و رجال دول است عمل از مناه است - ملکت را بدین و دراء را قرار داده با دشاه و دراء را قرار داده با دشاه و دراء را قرار داده با دشاه خود محد دو دبیشود۔

اصلاح ہرج ومرج حالیہ وجارہ بغما گران خارجیہ ووا خلید بشہ بنیالات عالبہ پائیا خدر فدرت ۔ قوی شوکت ۔ وصاحب بخت و تاج و نشاختن ملات حقوق خود ماست ، با بدہ بشم مکن است شاہ را فہما نبد کہروا ندیدہ وراضی نبودہ باشد مظلمۂ بغما گراں بنام نامی ہما پوشش دراوراق تواہی شبت وضبط شدد۔ پول در لذک قلم وسرز بان خودے و بیگا نددولفظ جاری قیم حس ۔ و بیک و مقرخود قرار وار ند۔ نداز ایشاں نامے باقی و ندنشا نے ویاد گاہے نوا ہدما ند۔ ورجائے و مقرخود قرار وار ند۔ نداز ایشاں نامے باقی و ندنشا نے ویاد گاہے نوا ہدما ند۔

چنانجرنا مال از وزراء وامراه و درگام ایران درکتب اس بخ بین نام نمانده جرد این که امین الملک و امین السلطان و فلان الدوله و بهمان السلطند و فلان و بهمان خیات بملک دملت نوونود - اگر بحدار صدسال میم ذکر آنها آیر مجویزدا عتما دانسلطنه و یا فلال و ولانات رابلک و ملت کرو-

بدیسی است کدازبس لقب وفور یا فند- هم صلی خائمین ازمیان رفته بهذاشخصاً کسے شناخته فمیشود- ازبی اویکے از فرنگیاں میگو بدئه درا برآن لقب بدنام است - چینی باسم شناختر میشود- ولیے اسامی رجال ایرآن در بخت لقب قرارگرفته یکدفعه گم شده است "

اگرلقب نبود و اسم شهور بهضه مورخین مینوشتند کر رجیم خان پرکریم خان یا میزرا علی صغرخان بسرا برامیم آبرا چنس د نجنان کرد- و آثار لعنت ورحمت در آم اُد با فی بیما ندج ندور لقب - حالانا بهار میگویند کرامین السلطان خیانت کرد- و برفرض محال یک ایب ایب اسلطا بیا بد کرخیانت بم کنداز نخورت لقب بدنام تاریخ است - ازاپنداالی پدشا نرایسی حکمداری شل پادشا بان ایرآن دری رعایا دوزراء صاحب حکم و مقدر نبوده کرع را در نصب و حیات و ممات ایشان بسته باشا رهٔ ابرشت ملطآن با مشار شد منا مشار و اربیت خیاشش می بست و تعامی بیش و این بسته باشا رهٔ ابرشت ما اربیت و این باید مشار و اربیت خیاشش می بست و تقصیر ش و اضح شود - باز چندر و این طول کنند کریس از استنطاق منطوب و یامعز ول شود - بیدا دل بایشتی خیانت او بشود و در شانی با ید این از استنطاع و معرفت و عدل وا نصاف بهیانمود ایجایش مقرشود - ایسی و در باآن دو دارای تا بیدا نود این مقرشود - این مشارش خیان این بهتری داگذاشت براکه عقل کناب بیش خیرات و در این مقرش می در این از دوراء ممتری با مشرف از ما مقرشده از این بهتری داگذاشت براکه عقل کناب بیش خیرات می در این از دوراء ممتری با مشرف می باشد و این این بهتری داد در این از دوراء ممتری با مشرف باید می با مقرش در شده از در ا

باشک درایس عهد می گه اسباب ملک داری و ملت پر دری و توسیع حدود و فتوحات آنهای منوط برسن قواعد و قوانین سالم است - نه بهشرت اسباب قتل و غارت و معلوت صلاب . امروز قانون و حکم قدس بهایدن شک مرگ و قضائت مهرم بهروشیع و شریف فریب و بودی -اعلی واد فی مجری دیسان جاری است حتی بشام را دگان عظام و بروشت این عیب بندرگ

برعيب كرسلطان بدبيند دمبزاست

نداینکه بجلسهٔ آن افغاد ولگ نعمت خود را سبب افغار دیرا فرازی وانند ماموریت خود را پیسیلهٔ عداخل داله تدجیتم از مقوق ول نعمت خواش به پدیشند به مدازیم انتهام کنند ندازیراً فرصت را تعتبمت دانسته نداز خاتی شرم نمایند را زخانق مراس رخود را حالة السط میساخند با فعال ناشايست وكروار ناورست فودبها لندبر حال فقرا وضعفاء رحمت نيا ورند-

اگرایشان را در رائی امائی فود آزادگذار ند بجرعیب از آن دیده نخابد شدین نخه امال کارایآن از سوء نبیت و با زشت تدبیرایشان کمل دیریشان مانده - بست خیانت کاران رامعقدا حتی و خود بخرج داده - بسا خدمات را پایمال کارکرده و کارگذاری به نظر در آورده - بسیارا وامرونوایش شابه نتایهی زمین مانده - بسته در دیا از دولت و بدن بیدران مانده و وازیسج دولت احکام بقدر وولت ایران ور باب آسالیش و رفاه حال بدت صا در نبیشود و بینیج یک بیم بقدرایران از مجری سافط نمی ماند و مانع بیشوندا زیرسبیدن دست شظامان و بیجا رکان با اس عدالت شابه نشایمی - نه آه مظلومان بگوش مها رک الیحضرت بهایونی میرسد. و نه آن مهایش از حال سفر دیرگان وا قدن میگردد - دولت و باین و قضا زیک دیگر کامیاب نوانند شد که اصوال کانسی تیوش و درمیاند و اسطه باشد - دیم پادشاه مجلس معادرگردد - والایس قافلهٔ برش

صرفیهٔ وررائی ناانصاف درانیست که د دلت را دراینجالت بدارند. د مرکاهٔ نامی مخن میان آید گویزد میه قربان علماء مافع بیشوند که واگراژ مکتب گفتگوشود بگویزی این مکاتب سبب شورش میشود که و باعرض ناین و مبترانبست که کم کم اطفال را براسی تحبیل سخار مبه فرستیم. مارا اسباب قبیا نیست ک

من برگرندگان نمی برم کروز راء درای باب بهرنمایند بکه دانسنه و نهمیده ایل عمال ا روا دار نمه که اطفال نو آموز را در آداب لمیت و از تعصیب قوم بت محردم وازا وامرونوایی شراحیت غافل رسازند

ايم مم است ككودك ده سالمكم تنوززبان بل را نياموخته وازاداب اجرادي فود

يتخرع

تخاندار دفروس العن

شرن قدی نخوانده - صرف د نخوزبان مربیره د فارسی نیاموخشه اسلام رااز کفرتمیز و تشخیص را دن نمی نواند - وقتے بفر نگستان برود آ داب دخوشه وزیان وعادات وشریب فرنگال كانتقش في المجود صفح خواطراً و كدم آت خالى از برنقش و كدراست نقش مى بندد- و بعداز مراجعت بوطن جها نتظار خيرويكي از آس بنتوا ب واشت فيراز اينكه ستهراء بشريت دفو و خورد وخواب وكسوت وآداب پدر و ما در و بموطنان خودكند- وسلوك و رفتار قدم و ملت خود را ورنظر شفور و با بهند دارو بخبر دوتيرگى درميان قدم انداختن و به لا نمر ببى و بيد بنى خووافتا رئود از وجودا يشان چيم برد و ترخوا برفود- معلى است اينگوز اتخاص ينج خدمت بددك و ملت نتواند نمود- وازمها رف و خسار كي جهت اوشبده شده الاندامت حاصله برست نوابرآمر بي جانكه

پانغ برسی سال مت که بهمه ساله جمعه از اولاد وطن را بخار مه فرستا ده اند . به بهم جهه الخصیل کرده و وجه اندوخته اند و واز و وود و واز و و دولت و ملت رسیده ؟ چند نوان ان خصیل کرده و وجه اندوخته اند و واز و و دولت و ملت رسیده ؟ چند نوان ان خاصرا کملک و مشیرا کملک و ممتازا نساط نه و مجدالسلط نه فرز ندار ممند علا والسلط نه که ایشان بهم از ایران با سرای نه واشن بغرگت ان سفر نمود ند به بهاگر و بدر کار بگذار نده نمود نان را به اور ند مکن با شداند و بود ایشان خدیت به بک به بهمان از جربه بهار برند و امران و تجاریت پیشه کان به بیمان و امرا و زادگان و تجاریت پیشه کان به بیمان به بیمان و امرا و زادگان و تجاریت پیشه کان باشد در با در ایران و تجاریت پیشه کان باشد در ایران و تجاریت پیشه کان باشد در ایران و تجاریت پیشه کان باشد با بیمان و تا در بیمان و تا دار بیمان و تا در بیما

كر تحصيل كرده وميكنند ووجود شال قابل فدمت بملت ودولت است نشان دبهيد

ازیں وجیمکن است بم کمتب بساز ندم کماب ترتیب دا د کام از خارج بیا درند-چنا بخه درامور دیگراز فرنگ آدم کراید کروه وریس باب تم معلم از ار و بب جلب نمایند. مائے شبہ نمیت وزرائے ما مبنی بریک غرض مخصوصیکہ درخاطرخود مخرکردہ پودند۔ دانستہ وفہمیدہ بانیکار ہا اقدام و بایں مضرتها ہے احق بہتلا گشتہ بسرمو سے ارتصب لانسیام ملّت فایدہ صاصل مذکردہ و بدولت ومملکت فائدہ نرسانیدہ اند۔

این تعلمات سی سالابجهت علم جنگ بود- بچه مدب تاکنون بدل کناف نیاره ؟ واگر در آمده بول کنک خارجه چدار دم دارد بگذارند ؟

" آگر ورس ریاضی خوانده اند- چرا یک نفر بیست که از عهدهٔ محاسبات گمرک رسوت

ماليد برآيد ؟

ار علم فقوق آموه قداند چرا در محکمهٔ عدایهٔ ابران مولاندی بزبان فرنگ قضا وت مابد و حال آکر مکم را ازروئ قانون فودشال مبداد-

أكرمنيدس شده انديه بچرسبب إسم بستن سدا برواز وغيره فلال مبلغ كردا ت دا ده

ارخارج مبندس دعوت میشود به

بجان حاجی خان ضم کربرائے بڑے کہا از نبها نیست و نبودہ دیخوا مربود : مجرانیکددد

اغواكرده وكاريا راوراي عال بي نظمي بكاه وانسته معنى وميرندارد-

بربختی ما بیجارگان را بهبین که تا حال تمام اختیار در دست عربی وانان بیتی مینم و بربشت ما برختی ما بیجارگان را بهبین که تا حال تمام اختیار در دست عربی وانان بیم طاع بربشت ما برم بست مرائد مبارک شان بود و بهرکس یخواستند میدا دند و حال آن که جز وانستن زبان فرنگی بهنرے ندار ندکه با بیشم خفارت اینگونه زبان استهرا بجهالت ما بجن بند و از بهرد و فرقه سوال با بدکرد و آقایان اعمل این علوم شما مجاست ؟ استهرا بجهالت ما بجن خشیده ؟ قرصیل فرنگستان برائے امائی ایران چه فایده شده و خوابد شد؟ منابده ایدا مرائد و نابده ایران که با بحالم تمدن نها ده اقال از اولاد و طن مخارجه فرستا دنده شل شنیده ایدا نان که با بحالم تمدن نها ده اقال از اولاد و طن مخارجه فرستا دنده شل

ژاپون وغیره - وسله منداطفال ده سالدرا بلکه جوانان بااستندادرا- آنهم پس از کمیل علوم داخله ازعقابد وصرف ونوزبان می خود در بیست و زنیج سالگی جهت کمیل علوم وفنون بخارص میفرستند. در بیسن وسال نداز عقیدهٔ ملی برمیگردد و درآ داب فرنگ درایشال اثر می نخبار کودک ده سالد که قوهٔ ادراک نیرک و بد و میرهٔ کفرواسلام را ندار دلیس از آنکه در کتب خارجه به بطلان دین و ندیمب خود ولائل و بوت دید- بول بر محاکمیمقند رئیست در لاح سبندان فقش می بندد - که برستیاری نیشه رسی خربا دے کندن آن بیسرنشود - در داراب اطوار خور و دیوراک و گفتار ورفهار منت خود در نظر آن تیجن آیده اسهرا و سخرینها پد-

نختين خديمة كربوطن فويش نماينديه انگندن ففاق بميان خالوادهٔ خود شال خابر وره دراطاق جدا كاندمنول فوابرنووه واختلاط بالبوين را مكروه خوا بشمرو- وازهجت ليشان نفرت في بركر دراين ارمسلما تست كه ارطفوليت فيض آب كا نمذاستهال نموده - وان عمل ا طبیعت نا نوی برائے اوگننتہ نریک آن برائے اُومحال خوا ہدش۔ وار آواب اسلامیت ورو مېرورنوا برگرد پريينتي ص بچدر وازمجت وان دم نوا برزد ؟ دركيكه وب وان نباست عادند غارت به ولت و وطن نوا برنموه به منت دوستي و با دشاه برستي را بيه عقيده تواند عبلوه داد ؟ محقق است بهینکد بیک زارکان طاری شد دیگر ملت چد دولت جربیلطنت جد بهدرا بآب جهل وببغيرتي بشوير جنا بخرازين ببغيرتان هرر وزمي ببنيركه ازبرك تأتسل اقل ببركس بتوان تشخص ولفرعن ميفريث نديه وست كش را بدرت جب تمام وبرست راست نصفه کشیده تعلیمی میگیرند- دیراد ملت را مکروه بیشمار ند- آنانکد در مامورتیت بمستند- ایارکلاً ایرا بی پسترگذارند. مبرگاه بیک کامه، د"ما جربوراه و یا در باغ راست آبینه میخوا مند کلاه از سر بروات شدورجبيب كذارند كهماواا براني براوسلام دبد- ودريش مادم بشان أوبر شورواكر درست الاحظمشود- روشيمسنوعي- نگاه مصنوعي - تكلم استيده تراك مصنوعي سبيل است المانی بالارفته-چندموسیه ورزبرلب گذار ده مه ما نندایل فرنگ د تا توانسسته خود را مجسمهٔ فرقی ورست كرده يمام تقليداعمال ظائر يدائها ست- 8-

الي وصدامنت باين تقليد يا د

دھال آگہاڑعلوم و آواب فرنگ جز تھیں اڑان جیز و پگر در اُو دیدہ نمی شود! ہاڑ خیال ہیچیس متوجہ علوم و فنون فرنگیباں نیست ۔

ازعلم بشان أسنجه بوطن بادكاراً ورده اندشار لا تاني اجمع كرده برتروسيها مينود

افرو ده می آورند-

<u>پتوں فرقکی آب است نا فرنگی میم ساعت درا طاق برزینت فروشنول شیمدیل ا</u> بَا تَيْنَهُ لَكَا هِ كُرُوهُ تَابِرُكُنُ ثَمَامِ نُتُودِ إِروكِمْ ثِكَاهِ بَوْدِهِ وَنُودِرَا بِينْدَيْرِهِ ومِيكُويِدٍ: ~ وه نوشا بحال عاشقه كرولبرش من اسم طيال ميكند باسر إلا ما بيدن مبيل ويا بيند مو زيرزنخ گذار دن وايستاده شاشيدن ومقعدرا با كاغذياكه اكردن - آدم أَ لمان ديا فرانسوش⁹⁻ جميع افتقارات أنهارا عامل ميتواند نوده فافل ازنيكها ولين مسات علم دربروم ومنت مهراني المت خود وغدمت بعالم نسائيت است مذابتكه با دانستن جند كلئه فرآنسوي واكتساب أس صفات آنها جشم محقارت بهم جنسان خود نظر غابد- بیجاره با بد بداند کشرف در دانستن ران ارو بانی بست. ورد جاشو است بوشهركه بالبرابانبات خارج شكل دربا تما شرف داردافغار وروانستن علوم وفرزن ايشانست آلمان شرن نبها بيديل بالأم بيدن بيشر د- آلما نبهما إل افتخارات راوتوب سازي ونيراتدازي حاكل كروه وازفتع بإمليس شرفته الدوخته إلىه وفرانسوي بودن درعلهم صناعت ودپلمانی غیرت اید و تومیما بشانست که در پسر در ترخی ایار فراگسایل شمرده وشمن را ازخاك نود بيرون مود منجند موت درجانه گذاشتن - اگر جه درايس خنال تدريد، تندرفتيم وبديبي است كه ورباق بعض فرهمي مآبال اين شخال بيجوفيه يُرطعم حنظلٌ د إرفيله باكمال مجر وفرونني عرض ميكنم كه غرض تنفعي بالعديد ارم فيصوصاً يا بموطنان نحرم فودجوك وست منظور يرنبيت وعرّت وأفعى الشال را طالبم ع-

ازهاخوابيم تدفيق عمل

ولوایشان را تحصیل نه بان حاصل نند. و یه مادانخر به ویر بینددرکاراست. ول عنم دا ایان است دنیز زروعقلائی بر مثلت ورمحفرسلالین دورا جرائی وظیفهٔ مامور بهت کسبک دین و آثینه و ملیت و مامور میت نو و دمناخ و ولت و مقرت نوایش را منفور وارد. و ورتعقد بنت برخیا محکم باشد.. که با تعسر بهوطری امند- براگینه برد ار مرتبه عزیر زروجوب زاست، از کسبکه ایس مراتب، را مرعی زرار دولا ایل زندگی کمند-

استان و نابخ همه معلی نبرت و هبطا ست که عثمان یا شا سردار نشکر بازای جده بهرکوش و قلعه داری بلوماکرد د بیشیاه بهرار قشون روس را در رقله کرشنته و زخم دا یود دبین زآن که سر

شاه شهریدا نا را نشده مجد در فرنگه تنآن خطاب با بل ایران که بورگ شار طاجی جمد رهیم ۳ قای صفهانی بود فرموده و فرمود ندیهٔ البقه لباس و آداب اعلی نودگان را لاحظه نما ثمیر و تغیر زر بهید. خصوصاً کلاه را که نشاخه ملی و شرف شماست رئیج و قت تغیر ندیمید -

جنت مكان نشاه عباس صفوى ماضى دفت كه مبرى بيك بور باشى را برم مفارت ابهائة خت اسپانيا فرساد - بس الرم اجدت ببائة خت اسپانيا فرساد - بس الرم اجدت ببائة خت اسپانيا فرساد - بس الرم اجدت ببائة خت امر فرمو و فى الفور ها بين ارائى را تعربه فقره گناه كدارا و بشر وه نشد عدة آس بود كه بفر موسو من در فر گهتان نفر لباس نمو ده ايراني را تعربه و از كه نشاه اسپانيول كنده لباس فرنگى پوش بده بود - مامور نها بدار جبرات بهن استان از كه بناس سانوا برسد - بايدا واس بل نود را بورث در والودار مى جنال سانوا بند كه برنبات وصلابت و سطوت دولت نود افرايد

غرض ازبیان این کا بات نصحت است والا با بوانان فرگی ما ب علاقه وسرد کاست الده امید وارم که اگر درمیان ایشان صفی بیدا شود و تفکر و تقل نماید می مشاهره کارده بادعائی براید مشاهره کرده با دعائی خیر با دم فراید

برواضح است تا وُقتیکا بی مخنال را موحزت بزدارند یون دعا وشنامم خدا بهند داد. ولیها که غرض گوینده را ملتفت شدند-خواه مخواه بدعات خیرم بادش خوابند نود به خدا بهر را بدابیت کند- نبک و بدهرکس نخودش را جع است شانداس نیزیون با عالهم ان نیرا و فیر دان خشراً خفش ۵ اگرعمرها مردم برسب رشت شود بهدم سوریان بهشت درآن محفل پُرصفار در دنشب زوجریل نوانده نون ادب برآن اعتقادم که انجهام کار نگرد دا زوجز بری آشکار رون میسی دون میسی سود مین "

از بوانان ایرانی تربیت شدهٔ فرنگستان چنان ذکرشان بعقت یافت به اوجودانیکه تربیت تجعیل آنها برائے وطن وابل وطن تمرسے نبخشده وغیراز تشکلم ملبخت فرانسوی وغیرورالشان بهرو و چیزسے از ملوم نافعه مشاہره نگشند بلکا زاکٹر فوانین نیک فرنگ ہم محروم و ب بهره اند بها دیدہ برخیما که در بهنگام ملاقات بورگ وکو چک پونشرور گفته وست مجت بسوئے ابیشاں فراز کردہ قاعدۂ شاہم ایسٹ کراکر رعابت آواب نسبت آنها نشود آوم را خارج از تربیت نشار ند۔

ا ولاً عَبِی مِن المارد با بیگانه که سمت آمشها فی ندارد با به مصاحبت و خصوصت گشاید ، مگروا سطه درمیان با شد که معرفی کند - یا در مسافرت راه آن و کشتی وغیره ضرور یک بیش از پیجزے رایهانه مازد -

نمانباً کے راشالیت نیست دست بسوئے کے کا بحسب اموریت دیا شیخ خیستان اس زیادتر باست دوراز کند۔ چہ ہروا بایدا زجا نہا بردرگتر تمایل واحرام درجق کو چات بوزنا پر ویے سلام راکوچک باید بدہد و ایں ملاحظہ دربارۂ اناث واجب است ۔اگر بون برش انکا و دست دراز کند دست برہی درجق اُ و حقارت کروۂ ۔

ثما نشاگ اگر عمداً و إسهواً درراه بيك برخورى و برآن شانه زنى فوراً با برمعذرت فواي رابعاً -بدون اذن وا جازه باشياء ك دست نبايدزد -اگرچه پارچه كاغذه پارون مُنَّ

بيمصرف باشد-آن چيز برقدر ديم مون ويك قدرام باشدراج بصاحب اوست. خامساً ورندوزان سيفاركشيدن جائر فيست مراذن طلب شود

سادساً ورنودین زنه الآبال و بیقدنشتن جائز نیست مینی درکه از و بیاک بیراین کشا ده نباشد و درنودیج زن پوتول درآ ورون و با دراب از ن جائز نیست . وربرموقع ومكان خواه اشا و نواه بريگان فدوست و احرام نران دان تربيت شارند.

مثلاً درواه و إمنول جيز از دست زن افقا و في الفور با برخم شده بر واشته بون الاستان الله و قار و نمين و با بنه كرنيا بردو و الشهرون الميل به مساجت اوشود و اگرزن شکرنما بد درجواب اکتفا بهک کلید قابل تشکر نیدن با بدنو و میل به باید بیش از دن دست بجیز از د در مرجا و بر مجلس صدرت الاشتون ترن شناخته شده ورد فول و فروج با بدن تقدم کند و اگر در مواقع عمومی بیش فرمت الاشتون ترن شناخته شده ورد فول و فروج با بدن اگر در زن تقدم کند و اگر در مواقع عمومی بیش فرمت بریز می از می از می در اگر در زن ای به باشد و از شاره می در بیش فرمت از باید به به باید و می بیش فرمت بردان کرد و در می در م

بیبارد پره شده کرجوانان بهرکمس رسسند دست دراز کرده توقع مصافحه دارند- وحال ای کرسوعاً داب در قوا عدفراگسه است روربرصورت بعض خسوصیات ملی و مذهبی نو درااگر پایت نمایندنز دعقلا و برقوم و مذهرب معقول ولهبندیده است «

حكاببت

ر درسه ورراه آبن وربوقع اوّل نشعته بقدرهٔ ه و بیشت نفراز زیان محرفه مردا مختشم بودند از مرئوله محبت درمیان بود- ناگار ژرنراله بمن گفت من شاه شها را دیدم آدم عالم م

الريب

سر فدر که درمیان ما بقوا عدوا مورخصوصی ایمیست ندا ده ورعایت نمیکنند بخلاف ایل فزنگستان ایمیست داده و تزک آنراخلاف ادب ومغایرانسانیت میدانند.

مثلاً ما مرست كد بورگ بكو چكس ما لم بجابل فين بفير و راه كذر نبث سند سوار به بها ده - اسب سوار با ولاغ سوار سلام دید - ما تمامی اینها را برکس قرار داده ایم مراعات اعتبا در برمورق ومكان در بول به برس بدر وژگار است ولاغیر

سهل است كرف بربخ بردگان اگركت احیاناً تفافل ورزیده ویا منتفت
بردک اقدام اینكار محكوس نیا مازبرائ اوموجب مقارت و با بته به عداوت میگردد و در فیل منتخب از اصحیب و واعظین ورؤسائ قوم آنقدر رسوم فیجد و برومدور آواب او فهل و بتحت قانون و سوم عادید در آمده و آنقدر امور محدوم شروک وارشخت قاعده بیرول شده کرخوب را باچشم مقارت میگریم و رشت راحس میینداریم -

ترک بی عادات برائے مامیال شده العادة كالطبيعة ثانيه مسلم است الطبيعة البيار العادات برگ البيار العادات برشت طبيعت ثانيه مسلم است الرازي قسم ترك اولى الشرح داده شودك بله جدا كاند بايد نوسشدة آيد عدا و درېم ترمارا بصراط مستقيم برايت و را منمائي فرما با د-

از فداخوا بیم تو فیق ا دب بادب محروم مانداز فیض ب بادب تنهانخو درا داشت بد بلکه تشس بر بهه آ فاق ز و

مطلب از دست نرود - یک نفر ور جواب این بهلوانهائے بنید بینی وزرائے خودم نیگر پرسے آقایان وزراء ایکے علماء مانع اصلاحات امور دولتی شدہ اند بی سے شاقا دائن وال در صحکہ عدلیہ باجرا گذائشید کرایشاں مانع آمدند ؟

ازاً خَاتِيكُهُ عِيانِ وحكام ما نندحِهاجِ لطلم ولويدي ما بإنديه اكبيف ما شاء- مالبات

بگیرند. ویک نفرقاطری فلال خان در چارسو و بازار رئیش بک تا جر با آبرورا بگیرد و بازار بیش با مربا آبرورا بگیرد و بازار بیش بکت تا جر با آبرورا بگیرد و بازار بیش می آرند. وحال آنگر علماء اگرمورقع بینند بیش از سائر لمبقات در صلاح بکوسٹ ند. وزینخ کللم و نورتی را از بین کمین برکیند. و در جامعی آن شیخ و شنیده کلم و طعنیان - نهال عدل واقعات که عبارت از قانون نفد رش وات بنشانند.

يهي جائي مشهر بنييت كدملت از قبول قانون مساوات گردن نه يهيد وعجب ترانيكه مى گويند هسكتب لازم نداريم؛ إيوائے - جه قدر كذب آشكار وقول باطل است - دراي صور بايد يا منكرتمدن وزرقيات اروپياشويم - واز قدرت وسطوت وثروت وصابيح عالم بخبر باشم -وخلاف فرمودهٔ مخبرسا دق را الترام نمائيم كدفر دوده : -

اطلب العلمين المهل الى الليمان العلم علمان علمالا بدان وعلم لالزيا

و اور کشر کتب جا برشویم ماگراز عالمان بدیم و بیدمعرفت این خورش مماید. به تقتضائے منافع شخصید کر رفیق وز دوخر کیا قا فلہ تاشد مگاہت با حاکم شرباب و کیے جا رہیت سہیم مدعی و مدعی علید را بر بکد بگر برانگیفنڈ - دائما ورفکرا فساد و طالب افتضاش بیباسشسند۔ بعید نعیست ۔

آیا ترقی اروپ را از دولت علم بیشان نمیدانید؛ دیا میگوئید ژا بون ایم محلت واقتدار وسلونند سلانیند، را از اجداد خود بارث گرفته ؛

نیدانیم بکدام بک ازیں دونظرہ اعتقاد پایدکر دو اگر پارٹ فائل باشیم. می بینیم سیال بل از ژاپون نداستے وندر سے درتمام کتب توایخ دیدہ می شدوکا ملا نسیا منسیان وجسے دنیا برد- وحال آنکام در درمطوت و دولت واسم درسلاطین روشے زمین درجۂ اولیٰ ط احراز کر دہ۔

اگرقال بدم کا تب صناعی در باضی شو ند- چراخو د کناره بخوفی نموده از فیض بیش فت

محروم بهانند-

ببرگرنميتوال گفت بادشاه رؤت ومهر إن ماازا غنال داعه ال ونيت امرائه وزراء

بیخبراست بلکه با یدگفت را فت دم حمت وجیاء خسروانه غالب بدیگرا دصاف مو کا زاست و مال آنکه در سلاطین عظام مهرد قهر توام با بد - و معنی عدل بیس است که در جائے تعلق لطف و در جائے قہر قہر بکاراً پر - سلوک برعکس آن خلاف علائت است رزیلا کر سلطان تنظیمی خدا دفع میم مرحل و درجائے قہر قہر برکاراً پر - سلوک برعکس آن خلاف علائت افریدہ وہم دونرخ - انتظام عالم بے سیاست سلطان میں مرحل و درج ما امرابر براغ اطاعت سلطان میں مرکب شد و معددت میں بند و مراداز سیاست مہران وگرون کشان عالم را بر ابنا اطاعت فران ورآورد فست میں الرراستی میں مرد برائے از کلیم خود بیرول برند -

"بحكوكلكومراع وكلكومستول عن عهية "وميفراين رُلولا السلطان كاللذاس بعضهم بعضًا "وارشخان بإوشاء أست "كاملك الابالرجال وكاج إل كابدال س وكامال الابالعاع وكاعما كل الإبالعال والسياسية ".....

> نوش آن شهر إيس كدازردست دانش. آن كسندوركتاب سياست بررتيغ أد گلبشن سلطنت را تروتازه وارد باب سياست

در مرصورت من بتومیگویم عبث اوقات عزیر خود را ضایع گروال از این حمات انگارشات جونسل نهیری عاید میشود و دار تسویدات این اورازی بریشان معلوم نیست که خود بهره مند کردی و یارفع پریشان از متن شود و دشاید خود را تبها کارنداندی و

اگرتودیده و دولت و دول

ر دزے در بیطر آورغ درخیا بان منوا سکی با یک از دوستال درحرکت بودہ - دیدم كه نفر جوان لمند قامت تخيناً مقده بابهجاره ساله در بالابوس سالدات كرژومهما مشينل گومند كالزانترين نسوجات روسب بدازجنس ما بهوت است ورنگ خاكى واشت - باكمال دب وه إئے خود را بهم وسل کرده ایتا ده دست را ست را تا بناگوشس بلندنموده بیک نفرصاحب منصب كرموا فن مناصب عسكرى إيران درجر سلطاني داشت سلام داد- وأل سلطان جنائكه قًا عده است - دست بالاكرده كو إجواب داره و إكمال با عنائي كدست إدست اشاد كرد ایعنی مرضی بروان بعدازده و ببیت ^{ما} بهابینا ده براه او نا ده و رفت و فیقم از من ترسب. سابين جوان را كدور به بالا پوشس سالدات ديدى شناختى ؟ گفتمه مه كفت ابس ببسرامبراطور كيلي فنا رشابراده السكندر وبريح ببروم امبراطير است - وآل سلطان بسر يكسه بقال ما قسمون است اكرىسرامبراطور بأوسام مميداد دريا عبورها مدى موافده والثرث مرجرا بسلام نايتا دى - ازرعايث نظام كار بالنجارير واست اگر نامل وفکرنمائی تعجتب نخواهی کرد - زربر بدراین جوان مجسمهٔ قانون است! بل حنراً بيدر نودميكند- ايسابعلامت سردوشي تكاهميكنندكركرام يكسمقدم است والادرمقام رسي این شهر اده است با بهان احترامات با دشابهی در عبتی درمیانهٔ ایشان مرعی است . حالای لادانسنی بیا به ابران بدبخت منبجر که عزیزانسلطان لقب دارد. جبراً لْهُ كبست ؛ چەكردە بېمعلوم نىيىت - ايى قدر مى بېنىم بچئە د ما زدە سالەب س نظامى ابير تومانى مى بوت - بهروزيروميروسرتبب عالم وفاضل مركس باشدبد دل استفنا وازرجال ولية

شاهرادگان غیرسلسلهٔ جلیاهٔ **قا جار ب**ه درزه دخاص دعام صدگوند مخش نامربوط میگوید مِآن نمي ہراسدايں قاعدہ نظائي شاست۔

باین مال شما توقع دارید کرچرا کار با درست نشد ۱۹ البته نمی شود دیخوا بدشد - زبرا قانون ندارید - بے قانونی بے ترتیبی است -

اگرچنانچه ما بگوتیم اللسکندر دوم فالون نرتیب داده سهرینم ده ایم بی مینم که هزارش سى صدسال واندى قبل حفرت رسول اكرم صلى الله عليه وآله ولم بجانب سدالله الفالب على ابن ابى طالب على السلام وسنن ببيت دا د وفرمود: -

سليه مردم بدانيد وآگاه بات بدمن فرزندان خودس وسين را بيك نفرغلام بيني بريده برتري نميديم ورزن دمن درامورشرلويت غلام حبشي وسيند ترشي دفرز ندان من كيسان درهنوق مسادي اندي

عرفاروق درميدان عام بربير فود صررد

پی معلوم میطود که قانون مساوات را امبراطور روس یا نا پایتون عظم وغیره زشادید غراب اسلام فراگرفته کربران مقامات عالیه برسید ند-

ولے جہت ما قانون از جبگیر یا دگار ما ندہ ما ما اطاعت بقانون شراحیت کمنیم۔ کار ہائے مامحل وپریشان خواہد ہود۔اگرچہ لیعفے دریں باب ایرادگر فتہ میگویڈدمعا ذاللہ خواس خداجنیں است موباسر نوننٹ ماہمیں۔این محن درنر درج عاقل بہندیدہ ویقبول نہست عقالًا ملفا کا طبع ماہد بنائیں کہ فوا کو نیاز معلم مالی کا ڈاراڈ نیاز کا دریائے موالی افراد ہوئے ہے گاہا

و لْفَلْلَ جِنِينِ استُ مَن كَفْرَ فَعَلِيدِ كَفَرَهُ "وَمَن عَمَلِ صَالِحاً فَالِلْفَدِيةِ" أَنِ النَّهُ عَرَكُم ما فَي العرض جميعاً الله بِن معلوم ببنود خدا و مدعالم كه قا و شطلق است الرجيريت را باسبابي آفريده أبا الله

ان يجرى الامورالا باسبابها" و آن عظمت وقايرت بدول اسباب ين چيز نبافريده و نيا فرمين و

مرا بهكمن إب اعجاز حضرت فتى أب ميفرا برسه

احفلوالبيويت من ابواجها وطلبوالأنهزاق من اسابها

بهبغم فعداً أتمنت فو دراً ا زكسالت ولبطالت ونبلي في فرموده ١٠ سباب ابقائے ولت و

ووام ملطنت ورفاه حال برقمت رابته بوجود عدل دواد قرارواره .

بلے عدل بین دوام وشها ت ندارد فیفلت کردن از حال ملکت بینم بودن از حال ملکت بینم بودن از حال بلکت بینم بودن از حال بلکت بینم بودن و در شکر حال برن از عن مفاسداری و در شکر ملکت و دا دا در ابرائے حفظ تر بیداری و برتیات و و بیا کرد انان در بردن کارواموردوی و ملتی را بدست آنها و دا تناز و زراء عاقل و دا ناوی فردواند کاردا نان در بردن کارواموردوی و ملتی را بدست آنها و دا تناز و زراء عاقل و دا ناوی فردواند و در ناوی و با ندا بیر دا نان مساوات بر آئین که در نادی ایر ایر ایر ایر عمل ما تناز در ناک خونها رست مناشب عادلانه با قرائر در ناک خونها رست عمل مناشب عادلانه باتی ما ندو و ملک خونها رست

پذیر د-ارزا نی و فراوانی رخ نماید - بلا ایمئے مہرم ونا خوشی دبا وطاؤن منعدم گرد دینیکی وکشر عدالت سلطان بهزند فرات از مخلوفات ساری وطاری گرد دیسٹی وحوش وطبور دحیوا نات بری بحری را مانوس و آرام دارد -

عکس اَلْ فلم وغفلت مریشهٔ گیاه را درزبین نجشکا ند- نبیارستیٔ هرقهم را از زیجهٔ

بركنايه سبب زوال دولت ومكت شود-

چنا بنجه در توایخ و آثار پیشینیاں دیده وشنبده شده بهرگاه تراجم حال گذشتگانرا بخوانیم معلوم توا تدشد که در مرعصروز مان بلا بائے مبرم راا قوام وملی با دست خود مبد منظر کشبیده اند بین کار بائے بورگ را بکوچکا ن و کار بائے کو چک را ببزرگان مببرده که مردو انعمل خود مبار بهروگشته اند -

البقد ما لات صفاک و ملطنت یافتن فریدول را فوانداید- اگر اقی اختصا سات اوری ما نند شجاعت و نشبت کارا و بود- دولت و به برگرد زوال نیافت و ملطنت زماندان برگرد بری نشدے -

برگاه وظیفهٔ برکس بقدرا قندار دیبانش معین بدداکندل حدودا بران ۱۲ م خرد میدانست که از کجا آبکجا بود سه -

بعدازان زممات مرحم آقامی رضان درجهان گشاق به نُر بخسشه به به که علاد قرم بیرونی وشن اندردنی بیخ هبل نمود تمام این بلا پاز نبودن قاندن مسا داش است که جان مک وعزّت وآبر وئے بہت ملت رابر با د وادہ است ۵

فريدون فرخ فرست تدبود فرستک وزعبر رسط برد براورودیش یا فت آن سيکونی ترج داد مبيده فرايدون توفی

برصنعنا ارا صنائت را اسباب وا لات برائي وا برائي والبرائي والمرائي والمرائي والمرائي والمرائي المروزة برائي والمرائي والمرائي والمروزة والمرائي والمروزة والمروزة والمروزة والمروزة والمروزة والمروزة والمرائي والمروزة والمرائي والمرائية والمرائي

خواه صنم برست و خواه صدر برست مملک و بلت بے عدل مدام د ظوام ندارد وجبا کامروزدول معظم برست و خواه صدر برست مملک و بلت بے عدل مدام د وحد - ومن تسب ما با معظم ترا ما با جدوج مد بیروی از بن اصول دار ثدیمن طلب شی د جد وحد - ومن تسب ما با ورج و با با

بدی است برکس میجد بدیمیا بد و مرکس در بے با جدوجهد کو بدالبقد می گشاید موقون است رئی از ارد می براید برجیز کرفعش عام است مجری برازید می گشاید موقون است رئی از مراورموق شور ب بمداکره گذارند برجیز کرفعش عام است مجری بدارند و درناخ می جبیت اصلاح عمیم بنظر کت جیز -- به بلاوانا به بدارند و درناخ می جبیت اصلاح عمیم بنظر کت جیز -- به بلاوانا به سائرا جونا مربئیت را با آستی و لوعداوت با طنی بم با شدنبا بد بملاطهٔ دستی قول اورا و اندار و نمایت و دراید می ایست و درا در ایست می دراند با ما جراب ایست کرده و شویده و شوند و برگر در در نیا و آخرت بی دبین در در ایست مراب عا جراب عا جرب جیس انتخاص را دیده و شنیده ایم ه

گیرم از خلق بنهال کردهٔ آل امرشنیع کے توال کردرخان کردیست وسمیع

جنّت والسه کان موعود تست آنچه فروا از کم و بیشت بود آنچه فروا از کم و بیشت بود آنچه نه با تست وایم روبرو عیب تو با تو اما ید مور اید قبل و فعلت ایک باید شاهیر جمله افلاق تو باست دسر بسر راست و این کو را قبال تست جوازا قوال ازا فعال تست پول شود فلات بخان حق یک خوش مراد نویش یا بیشک

گفتم. فرمایش شاتما ما میجیم ختین است و خال از غرض و سنی بابیشایس مراتب نبایراً به دمایوس شدعیب کار واپس اُفناون مادر بهیس قلمهٔ میشوشه بتوچه ویمن بهداست ، اعواب فیرت مجتبت نباید این عن را برد بان آرند نه افضل الاعمال کامنه من عندجاً را کلهٔ بین را با یرکفتن واز خدا مکافات اُورا نوم تنن سه تونيكوني كن دور و جله اندا ز

کابرد دربیا بانت دید باز گرت چونورج بنی مبرست رغم طوفان بلا بگرود و کام بهرار ساله بر آید

باإيهاالذين أمنوا اصبو وصابر وإوسالطوا واتقوالله لعلكم تفليحون يمن اميد

قوى دارم كه درعرساي بادشاه آيته عدل را بخوانم وباب ترتى مابر و علمت بازينم ا

لبدأاي بنده بعقيدة خورم ل نبايم - ما تطبينا فع شخصي نلام اين تحريرات باليب

انشل بنده به علم ما بیّه شهرت نام شخوا برگر دیر - و چنان منطویسے بهم ندانشته وندارم سخنان خالی نه

غرض كذم بترااز اغراق ومبالغه است ميكويم - وازكي غيرازخان والممه وترس ندارم - واگرجا بخر از مخلوق صديمة وارد آبرسبب فخاراست ندا تكسار - زيرا در راه اسلاميت وانسانيت مُوتِ طن

المجيين أيد في أيد

ترك مال وترك جان وترك سر ورره معشوق اول منزل است

وایس خن را با واز لبندع ض میمنم مرس بنده را شناخته میداند- وبرائے کسانیکه نمی

شنا سندم عرفى بودرا بنمايم-نكار نده ارطبنفه عوام محض ومحض عوام بك بن بي سوا وازابنات وان

است تحصيل مكرده - مدرسدنرفته- دودج اغ تخورده - كوشمال أسنا دندبده- والرسر شِمْهُ عااوت

بخثالت علم جاشني ندچشبيده - درمباحثهٔ بكر و خالد نبوده - منهنه بدرده ونداز عمر دِكناك خورده -

وين وأيمنم رأيم از تكارشات إي كتاب استنباط توانيمود- جديدر كان كفند انرا كلام صفته اللكم

بس ازبرتنش بردال- بهما نا قالون دبن بين سلام سنيده ام برينش وطن د

حب ادست . در تولاد مرليدًا و قابت قدم ، باوشمن ا درشن د باد وست من است

غرف دارم ونه المسامرف م

بصدق قولم خلاگواه است چه باکم از روخلق و تصدیق عاشق ارم مرا باگفرد باایمان چه کار مفلس عورم مرا باشحنه وسلطان چه کار قبله ومحراب من ابرفست دلداداست دلبل ایس بهرکار این کی شور بیره را با آن چیز بایس بهرکار در سرصورت مهر آنجیر به شربتهٔ مسلم من دانم و درست آنجیر بستم بهتم استدعا از قارمین محترم آنکه به نگارنده و به دلیلی تحریرات این بنده نگریشه صوت مین نباسشه ند. بصدق خن نظر کرده یمعنی به به برناد - کلیتهٔ انظرالی ماقال و کا تنظر الی من قال ا از دست ندم ندسه

سٹرف قائل شارت اُو کھند در کلام آنے اثر قوسی وانگرکہ حالت جبیت برگذار ندهٔ سخن سنگر اگردین مہالغہ پاکذب یا ہندستی طعن واسم شمرند۔ اگر جہانچہ صدتی وسا دگیا ورا اقرا فرمایند آنچہ انصاف ہموطنا نست و برخم ہمال راا میدوارم سے گرصا حبد سے دفتے برحمنت گرصا حبد سے دفتے برحمنت گند در حق این سکیں دُھائے

بازگوار تحدواز باران تحد

ور فانشهار قل این سیاحت نامه برا بقول یک از دانشهان و شالا به نوان به تشکیک ایران جیست برشتی دولت، کهامیرود ؟ و فیالات دو تبسایه که عبارت از بانگ معرا و نونگ ور با باست ندچ بهراست ؟ در آن ولب بولیزیک، ایران درج زنه فارست ؟ بایشین با فته

أكثون لازم أمركزج بت لونيخ منفال تغيير فيالات ايشان راكدوري اواخرز مان مترا بإخته نتم ثه درخانمرًا بس جار مشوح واده شود-

بناكه ذكرشد معشوقه مهندوسة ال بين اير، دو دولت صاحب اقت ارجه بلا ما

بسرجهابها مع ما گرای و ایرانیا نصوصاً آورده - اینهمقتل دغارت و جنگ آشون فتندکه دراین دوره حادث گشته از حلهٔ مندوستان و یا باسم د فاع از آن بوده است . چنا که سابقاً انگلیسال بهمرآمده و نا پلیون ایشان را بیرون کرد- واکون مجد تسلط یا فته اند براسهٔ گشادن در وازهٔ مندوستان و یا سدآن محاربهٔ سوات با بول و جنگ قفقا زیبه و بند با رضارهٔ بدولت عثمانی بیج سبب دیگر نداشت گرحله و یا د فاع بهندوان می مختر با برخود و واین با شده تا میران این می میران از می میران از بروجهٔ من الوجوه با شده تا میران النود به بروجهٔ من الوجوه با شده تا میران النود به برخود و واین خیا به میران از بین کود میران از میران در و بالانود به برخود و میران و السند که از بین گونه جا نفایان در و بالانود به از طرف و برگرشت انگلیس برخرد فروخود فرض عین و الست که از بروبالانود و را بران این میران و میران و میران این میران و در به و میران و با شاید و با شایده و با ش

البشه درین اواخرانکشد درا میرا طور روس نقشه بطر کبیر را درمال خودگذاشد نقشه وطرح جدید کشیده که از بیرا به بورش بهندیر د - اگرچه بین راه غیر عمولی وحوب لمرد ومتو تف بخابج گزاف بو و کنن در گل این زعت ومصا رف امیرا طور امنفنت ملی لا و شفوت ملی لا و شفود شد - یکی این ممالک و بیج و حواثے بے با بان سیبریا آباد و کل سمی گرود و دیگرانای اعبہ ا به امیر درگ و دایس نقشه راکشیده امربسافت و اوجوه کلیدار فرانسداستقرا ف نمود و به باربزرگ لازم بود با فرانسد عقدا تفاق بست - و وجوه کلیدار فرانسداستقرا ف نمود و مون ساختن و ه آبهن سیبریا کرو - راه آبهن که بدفست رسید شکلیس با که بدوا گمان نمیر نمود موادی این مبلخ گزاف بروسهما میسر میشود وازع بده چنین کا ربزنگ برآیید بخود آمده و فیت معادم کردند که آبید راموال پنداست به دار در قریب باشام و انجام است - واینها عفلت درشند از فرما در ارد و فیمنا لذا فوراً ورصد و تمهید برآ مده که درار و با جنگ بورگ بلکرجنگ عمومی بریا نمایشد - و ضمنا لذا فوراً ورصد و تمهید برآ مده که درار و با جنگ بورگ بلکرجنگ عمومی بریا نمایشد - و ضمنا آولین اسباب اختلال ارامنه را قرار دادند - داک سبک مغرال را بردات تنبوس خود که هنمانی بات دنتو را نیدند - گروشهامطلب را در یا فته اعتناء نمو دند - جندین هرا رنفوس ارامنه مفتامفت قربان نمید بایتیکا مٔ انگلیس گردید -

ازیں اقدام چوں مقصود حاصل نشدہ کاراز پشیس زفت بیونان رائے کہا کرڈ م جنگ ترک وگریک را بر باکر دند۔ باز رُوسَها ملتفت کماند شدہ اعتباء نکر دہ در راہ خویشا دند یونان رانصیحت کر دند۔ و تدابیرصا تبہ فطع محاربہ رانمو دند۔

پازمرام بگلیس عاصل گردیده مشار کرید را پیش کشید. از آنهم انگلیسها به رزو موفق بگشتند. اگرچه و دستار کرید بیک و رجه موفقیت برائی آنها حاصل شد. به بگلیل دیریازان جزیره کرید ول بگران بود - که مها دا بدست گردیها اُ فقد - چزا بخرچه بدسال بیش بشا ا یا فت که دولت عثما فی کرید را بواسطهٔ شاکر با شاسفر بیطر نه بورغ بروسه و درست بل صدملیون منات و یا یک ولایت قفقا نرید مبا دلکرده و یا میکند. بین از تخفیق انگلیسها قدم سعی بیش نبها ده - با بروسیله و ندییر بود معامله را بهم نر دند - چون روسها را ور تحرسفید بهناه گاست برائ و منازه مفرورت بحر بالطبق بهقصدا و دوربود - این شد که کرید را از خرایون باشد در بهنگام فرورت بحر بالطبق بهقصدا و دوربود - این شد که کرید را از خرایون باشد در بهنگام فرورت بحر بالطبق بهقصدا و دوربود - این شد که کرید را از

پس انهایوی از تدا بیرخو دکه دولت انگلیس را حاصل آمد - جارهٔ برائی ادماند. گرانبکه دست توسل بدا مان میمکاد وامبرا طور ژراپون فراز کرده خوابهش اتفاق نمود و و مهارمه بست که دفع گروسها را از راه ما بخوری دنیمت بسرت مندوستان برستیاری اُ دبنما بدا گرونانجه دولت تراپون را سدستین مهندوستان قرار دید - دراین صورت رُ ومهما با زخوایمند کرد بد -مهنقشه بیطر کمیبر در حمله بر مهند و سنان -

مقصدهٔ ملی المیست که مجال دولت ایرآن را لازم گردیده کدازام وزاین نکتهٔ ایم از مدنظردٌ ورنفرهایند-البقه مهتندکسانیکه درحل این شکه صاحب فکرسلیم اند-ا ما گمان نمیرود شخص ٔ پس اوّل رجال دولت خو درامخاج بقول وفکردیگران داند وازیکس سخن صدق فراینما فی بشنود کرنفع شخصے او در آن نبات دولو دولت اورا بسیار مفیدگردوسه من چدگویم در بهروه زنده کو سوے آب زندگی پوینده کو مامیخواہیم فقط شرح دہیم کرمشار مندخانم بینی مشوقیت مهندوستان درقابت بن عاشق بقرار جدبلا با بسرجها نیاں می آورد -

بابنکه درایرآن یک فرسخ راه نیست میک باب دارالعلم نمیت بجارت خاد مصیح ازروئے فن نیست میک فاہر کے ایر کے ایر کے ایر سے اور کا ان نیست میں ایر کے ایر کے ایر کے ایر کے ایر کے ایر کا کہ معالی مندوستان کی مال اداختہ و مے انداز دا حال

بابرآن جهروه است ؟

مالاغرض ازلفصیل تا یک درج معلوم گردید کردر آخر از طرح اقل بینی نقشهٔ ببطر
کرازخاک پاک ماست گروتهما و زنظرخوا بهندگر فت مقصودا نیست کدازروے پالیتیک برائے
آئندہ ما این مشارخیلے لازم برتشر کی ویکٹ است افسوس کسے درین فکر نیست و واگرا جانا
در ول بعضی بم خطور کند و موقع بحث و مذاکرہ گذار ند و در فکر جارہ نمی باسٹ ند و ابدا تفسکر
در این منی نمی کنند کر ملاح واقعد را برشس از و تو ع کردہ باشند اگرچه این فقوه در زبان بررگ و دراین منی کنند کرملاح واقعد را برشس از و تو ع کردہ و ایس از وقوع کردہ و ایس کردہ و کردہ و کردہ و ایس کردہ و کردہ و کردہ و کردہ و ایس کردہ و کردہ کردہ و کرد

پریهی است علاج این نوع امور مهمهٔ عیبر دریاب د ولت بخیال وافکار یک نفر د آینم صورت انجام بندیرو به درامورههٔ ه و دلتے وسیاستی مجلس شور می بردرگ با قالون درست صحیح باید که فعلاً اُورا نلایم به واگر محلس قرار د مند به بهیں با که دم از تارین میز نند واز مدینت می میگو بند-یعنی بهیس حرافیان د ومت نما مانع شوند بینا نکه یک از موثقین مینومید : -

يبچاره ميزراتفتي خان امير نظام را دا مُنامحروم راز و بوانواه بودم خصوصاً روز بائے

اضطرار و بریشانی و سخطهائے ہما اوئی راکه غالباً اعتبارا میر به دیمن نشان می داد۔ وزیارت میکردم - وی گفتم اگر صدیک اینها صدق باشد جائے ایسے اندلیشد نیست کرشادا رید۔ گفت - راست میگوئی و لے صرف اینجاست کرذات اقدس ہما یون شا ہنشا ہی جریک تن کربیشس نیست بهر قدر لطف ومرحمت وربارہ چاکش فرماید درمقابل اینهم شخه گرال و درومندان وصودان بازم پرخوا بهندا نماخت - لابد بجمت اسودگی ذات اقدس خودم اقربان فواین دفروو -

تعتم جا علاج مخربين رابش از دنت كردي؟

مورضین آیآن کیب وثت ناسف وگریه خوا به ندارد که وزرائے ایس مک درمیان چنین خطرات بردرگ در حالت نمزع چرا ملت ایرآن را شطیم دبتر کریب دولت شروع ممر دند- توکمیل وزارت را موقوت بقیما یام بار باری ومزخر فات میدانستند.

الله المراجيف وصدم والانسوس مرقدر مجوم تخوام توانست كدا ولياس فودرات دو

برفطمت خطرات ایرآن ملتفت سازم به گیرم درایس حالت بینظمی و بے قانونی خطرات خارجر بند زمان ہم مهلت بایشاں دہد۔

وكازبيئه واغليه وزيراين نبايد باشد كهاورابه مرترب عقوب وست جلاد

سهارند ویا باروالت وزشی تمام معزول می نمایند -

بنا محدا آیا بک اعظم میرزاتقی خان امیرنظام غسل توبد درهمام کاشان کردکد دیگر ورد ولت ومملکت بیقانون و نظام درارت و صدارت کند - وکذا دریا دا وری حال حاجی میرزیا آقاسی کسے نیست که محرخون رایا دا در د - و با واحدات نکند و داغ برات که بسینه کمشید برائت با دگاری نام میرزی آقافان نوری تا تیامت کافی است - بهشرا نیها از عدم مجلس شوری و بالیمینه است که قلال در برنطن می فرما پرکه اگر مجلس شود بینکم عضائے شوری را پاره کند-

بس ازیں بیا ات می گریم زہے خیال باطل دافکا رجابل۔ دیگرنتواں شرح وبسط درخیر شرای گونه خیالات دوراز عقل وافصا ف دا د۔ وایس را اکمال مجمر دا نکسار عرض نمودہ سخن را من

چاکران صادق با دشاه با پیردریس دورز مان آزادی را پیش منا دخاطرخو دساخته و خرصت را نمبیمت دانسته براً فوت وقت بها طل ککنند، و به نمین در فکرنه بیودی د ملاوات وطن بیما ر ومریض خود بوده - در علاجش بجوشند - وجنبش فرزاشه مروانه نما بند به شبیاری سخی غیرت وزرائ و طن دوست و با دشاه پرست ایس مرض مزمن وطن و ملت شفا پریرد میر و بادشد التو فیق و علید التکلان "گفته آنجدلاز شهری و غیرت است بعل آرند - وی بگریندوی بشنونه کرما قبت کلام خی اثر خود را می مجندر س

> اکنوں کہ ہرست ختیا راست ہنگام نمیر و فکرکا را ست باشا ہرعلم و حکم بنشین دامن زشتاب حبل برجیس دامن زشتاب حبل برجیس

کے صاحب عقل جہتم عبرت بمثنا کے صاحب ہوشس قدرایں نبخہ بدال کے آئکہ ترا دیدہ عبرت ہیں است برجال دل گم شدگاں نوحہ بخواں

بندنامهٔ بک ازاد باء که درخود این مقال بود درین مقام مقام مناسب بده ل جبالت نمو مقام مناسب بده ل جبالت نمو

> چوتیفت بومنت نتنے کی دليرآ مرى سعديا درسخن بگوآ پندوانی که حن گفته به معن بیجو دراست د درمفته نبال رابه پندوبه کمت بطی که طمع بگسل مرجه خوابی بگویت اگر دشمتان معارون کمین جردزوال كنندازيسارومين جربوني روراسني إليقين برندارت زجل المتين قبادا كشت بهرد دروأتشر ننبیدم که فرما ندسته داد گر يك كنتش لي فسرونيك أ روبها ميني قبامي بدور بگفت اینقدرستراسایش مت وزین بگذری زبرت رایش ست مازبهراً مى سانم فراج كزيت ديم رفوراي تنت واج اگرچون زال حارتن کنم بردی چسال دفع زمن کنم مرا گرچه صدگونهٔ آنرو بهارت وليكن خزانه نة تنهامراست فزار بلاسهم نرديكر اود مذاز بهرا أذبن وز إيرماد د للارد مدود ولايت بگاه ساہی بخوش ک نبات رشا ن_نه بشمن خرروسسا تی برد ملک باج ده کیدچای برد

> کنون اند کے بشنوازهال ما رزشتی اتوال وا فعال ما

كه دشمن بدين آين ماست بطام رمحت شمالين ماست بياراست مجلس فاصان ونش مني اند إجمله ياران خويش يا معلى أراستند نشستند وگفتند برخاستند شدایس ایدبشروض کرد زیمائیگان مبلغ نرض کرد وگررېن نواېند بخشيم زو د عوض د خل گرك باصل دلېو شررُوس باشاه ایرآن زمین وم ازد وستی میز نار با لیتقیس ازوآ پخرخوااميم ساز وعط كندى ديربنهٔ ماعط بيج كفت ملَّت مُرد وخوش وكركفت كوخلن راجتنم وكوش ؟ يح كفت اين اصعب مت وين وكركفت عاش نترسد زين فلاصد بعنوان مسير فرنك

بشرملت وملك رزيونك

بحتندد بربنه ولال را كشيرندوردام جلال را رضاشدا فعال فاك والشنش بربيع ولمن تعنابرة ن نينشش دنی زاده آ مد سفیر عجسم سیدخاک نند برسر برعجسم زبدمن مركز ماريرا ميد بشهبش اذي فرمت آردبدير برادند در ربيع قطعي بروس بهنم ماك ابرآن وجمار نفوس جایں شرط منحس منے قبول وزاں برسخن آسے بول فرول كشت شوت نهقدار قرض كربرى فدمت بروبه فرض بایرانیان آنچین فراستند نودند و ماتم بها راستند فالشكندوسة شال راكبول نودندمارا اسمسيرز بوال خدایش براندازدازاقت دار برآ کومب شدیدین ننگ ما بهرعال بانتك وباعارجيد مودندما را برنجير وبن كرفتندجول مشت بولے بنگ بنگ برینائے اوجائے کروند نگ

دُوْلُشْ بِنَارِانِ أَن رَبِهِرْنَانِ شَدُوكُشْتُ تَقْسِمِ انْدِرَمِيا لِ باسم سفررفت نُلث دگر برفتند چو نا مکه خا کم بسر

خبر بیشترزین توخواپی اگر باخبار فیکارو فرما نظر

الاا سے شهنشاہ فرخ نشراد بیا در نتاریخ بیشیں بیا د چہ قرض آ دری ملک بادسان صدودش کمہدار وشکر نواز بیرسد کسے شہرا قرض کرد چہ داند نه ماں قرض را فرض کرد نیاں شدیم دیا در سر سود بنبوں شدیم دسے فرج اورا ہمہ بنگر ند جہرج د برجش زباں بفشرند

اگر قرض در خرج بیجا شو د فغال از نرمی تا نر یا شو د

زملت ستان دېملت بده ندرجيب بيگانگانش بنه

رعيت بهر مكته الكاه بست بهرخرج وبروفل بم راه بست اگر قرض مليا رمليال بود ادايش بدانش بس أسال بود كجابرهاك قرض كرفهان واست المائدا كردخل اواز كجاست شربكندشاه ورعيت بهم بنفع وضرر يسرازبش وكم ولى نعمت ايرآن فعا وا دكر ابر مك بيكا نكال بك نظر بفرها وباب عدالت گشا رعیّت نواز و ترحم نمها ازاقل براغ معارف فرور نن جل را بائے اسر بسور عنال رار یکن زفکروشیکم تمدن ازین درجهال شدعلم رعِبِّت بمهر مع وعد النت لذانه مساوات را در مهمال بیشید سا رقالون بو دمملکت یا ندار بمكاسدولت بقالان سبار بقانون اگرتو بميرى فراج بمه كاردولت بميردرداج بقانون اگرآبیاری شود بنگان ندور کشت کاری و دوصدداد رد برز برسليك د شوره زيس سريرا رد كل بعدل ارشوی بهجویوشیرون نشوکت اگر مگذری از کیان چەقانۇن ئىلدى نىلەرى توزىچ بىبازى ابرابل مىنى بىرىچ

بقالان بگرد ول بسایندسر شهانبکددارند تاج و کمر

شهاگرترا خوابش شوکت است بدل میل آسایش ملت است رمایا شخو درا توفرز ندخوان حقوق رعیت مسادی بدان چنین گردی از نیک بختی ترا توجهی رعیت ترادست و با تن وعضو چن بردو شاستوا نه بهرا سداز خصم در گیرد وار از بین سال که ارا بود بیش کا برخمن شود ملک و ملت و بها کنون در را نه روز تر ناسید روز تر

نظر کن ابر حال بمسائیگان بمهنوش دل فزم شاد مان نشینند با بهم فقیرد امیسسر رعیت نواز ندر شاه و در به

تونیرا عک عک خلق را شاددا کر برندغم از عدل آزاد دار سرخود ببالین غفلت رمنه ندمام علالت آداز کفت مره فرد ما یکال ما زغود دُورکن بنور خرو دیره پر گورکن که این دیوزادان کچ اعتقاله کی راست دنیست فرا ددوا دری چون برد مند کار رعیشن کجسم تو گیرد قرار چونش گفت فردوشی پاک بین کر حمت بجانش نیجال آخی

" زبرکیش پنهم بهی داشتن سه بودخاک در دیده انباشتن

منی راورین مکته دادم ختام توگر کاربندی شوی نیک نام اسباب فرصت جویال مشارُحجّت و بهانه خوایال در ملیدا مین انساطان شمردن شیکت اعمال و سوما فعال اورا در ما موریت سی و یک سالهٔ صدارت درا و راق منتشرُّو طهرال و ریکال ریکال انتجاکر ون براهم لموکانهٔ پاوشاه رئوف مهر بان پریشان شدن سال در باریال و سوه خاتمه کار ایشال ع

> تاپریشان نشود کاربها مان زسد مجملا مقصل محملا مقصل

لزامهلم من بلبع آقا یا نے کراڈک باغراض نیجیدے مبتلائی باشند۔ و بیج فن حی ساہم نی نما ہندگاں خواہد آمد۔ ومحض فنیدن نام کتاب نا دیدہ و ناخوالدہ درعلیہ مولف آو برخواہند خواست - و ناسز ائے بیند خواہند گفت -

ازای است که آنچه در مقدرته جلدا قل نگامشته در انجا کار نموده از درگاه قادینا براسه ابشال خیروسلاح رامشلت بنمائیم - و درخواست از حضورایشان ناریم گراندک تا بل در مندرجات کتاب و ذرهٔ الفساف - چنامچه سرمو نے ورآمچه لوشته شده افترا و در فرغ و مبالغه شاه نمایند - براشتله که دربارهٔ نگارنده رواویده مجویند - برایشال صلال می نمایم .

بهد كفتكو إليه عابب واثبات الواقص از يكب جيز فشان نموده كدأ عبارت بهت

از عدم قانون مساوات كرالحق نبيع جميع عيوبات بيبات.

عدم قالان وفقدان اصول مساوات - عدم دانش و اگاہی • سدطریق محاریف • دعدم موجود گئی مالان مفاریف • مدحری محاریف • معدم موجود گئی سکاتب بنتنظم دیجوآ زادی افکار و اقلام را دعوت بینما بد - با آنکه با بد بنجا ه سال بل مست ما قدم ورشا مراه ترقی گذارده باشند - دا زاکٹر ملل کسب تفوق و برتری نمو ده استبدا د و افکار شجا و زائم و کلائے امور ملت را در وست سرائے فلمانی جل مجدس دالشته و بی گذارد آخه بر دخوج نود وازا دالی عالم آگاہی حاصل نما بد -

ایں است کرہزار اوغیرتمندان وطن ما ندایں جوان غیّدرلینی ابراہیم ہیگ اشید ارروٹے ترقی ولهن گردیدہ - وا کا سیم کررٹ منائے جات شان مگسستہ - با دل نکاروتن رنجو ترضاط پریشاں زبان حال شاں مترنم بدایں مقالست ع-

كين قافلة البحثر لنأك مت

چرمانع را موجود وقتفنی را مفقد وی بینند- چرمیدا نندنهالی وترقی جمع ملل ورسایتر رعلی در انش است. در هنگاههایم تعلیم را باید آر استدار جانب دولت جرید این برا در ارزی در در ما ایرا بیان با آگرد پندیس جرار رسال قبل که نام مرایت دا قوام اروپا بگوش بخشید باد و ند. دا راست، مزیرت کا لزوقوق العاده بوده ایم ما فروس که علم و معارف دا از دا ده از نیم مشتری ایم المان می بروشت برای ماند و بروش می بروش العالم می بروش می معلم شده و دو دو دو دو موجود و ایم ما فروس که علم و معارف دا از دا ده از نیم مشتری ایم ماند نیم و شی درزبان انجمن مند نام ما چگوند مدقوق نشده غفته مرگ نشویم - با و بود آکمه فرزندان دا ناترین اتوام دهنس بشربوده ایم - جرا با پد دراین در رجه تدبیات ناموس شکنانه دجارشویم ۹ دراین خصوص قصور برکره در کجاییبا شد ۹ اگر بامحاکمته و جدانی انصاف داده شود نیجیع این صنوف کدان او قصور دا ده مورد ملامت داشت ایم بمگی معافند- زیل نهیتوانیم بگردن آنان از روستی مقانی قصوست نابیت کمنیم . وندایشان فبول تفصیر خوایمند کردیسب بهتمایی بدخیتها بلکه فاتل جوان ناکام غیر را برایسیک

معلیم است مشرط آنکازورانساف درآیم کختین ادما فعمیده انسانی است مردکان فرموده اند عیب بالانف اف ولوبالاتلات سه

بعدانه استماع شهود و دانل محکمه اکثریت آرا قرار مید بهرکه مصدم است یا مجرم . هکذا اگرمتهم به چیز و قدرت و کیل گرفتن نداست با شد- باز حکومت از فودی و کیل را داده برائے مدافعهٔ مقصرتعین می نماید نه شاید بعضه این قول را تول کمند که چهطور میشو د مدعی را که حکومت فودگرفته وجس کرده بازجهت آنادئی او کیل را حق داده مقرر نماید سیاح نیس بست كه عن كردم " اين بهم يكاز اسرار قانون مساوات وعدالت است كه ما ایالی ایران مبدوق بدان نمیتوانی فهما نبده بدان نمیتوانی فهما نبده بال نمیتوانیم مشد به با نبیکه بهت رنگ سرخ و مبر را بهیج بها نمی کور ما در زا زنمیتوان فهما نبده بالان میتوانیم مشد به بهت که حضور ندارد و یا فقیراست و نمیتواند نود کهل مقرر دار دمین کارت تا تا نامی و تا ظرین با دجدان قانون او را داده تا قاضی و تا ظرین با دجدان فویش را نود نامی می است با مجرم - خوب است با بهم زد خود می اکه تشکیل جدان فویش را قانسی قرار داشته آا زر دیجه انسا شرحاکه تشکیل می از در در اشته آا زر دیجه انسا شرحاکه شود به

محاكمهٔ وجدان

دکیل وجدان سبب انبهم قبل وقال داد و فریاد عدم قانن دفتدان اسها ب تربیت از سد کاتب وضعت معارف است - ایران ضعیت شداز دیشته که دست قری سلم ارباب بصیرت راشکستند - وازر وین خیالات فاسدهٔ دانشندان رامحو و طربق داد خوابی راسد المودند و - و - و - و -

این برخیتها ندار فعرا و نداز فلک کرفنار و نداز نلک کرفنار و نداز به درائیتی ملت و درائیتی ملت و درائیتی ملت و درائیل اساطین دین و دراز فات افدین شهریا را سن و بکدیمه این و آن و فواری را به به میزراعلی اصغر فان شخص اقل درباریباشد که با عدم اطلاع سی سال کال کرموقع به گونه ترقی برائی این بودا مورجم و رورا به کفایت نود گرفته و تول نیج ناص را بند برفت عموم و کلات از بین برائی براز سرکار دور و فروا بگال و جهال را دور خود به میزاران بردار در نامهٔ سیاسی آزاد و کیاست را از سرکار دور و فروا بگال و جهال را دورخود به برداران بردار در نامهٔ سیاسی آزاد و در روی به برداران بردار در نامهٔ سیاسی آزاد و در روی به برداران بردار در نامهٔ سیاسی آزاد و در می در بازی این در ما در بازی شده و معاصب مرداران آن در ما در بازی شده و معاصب از می در این می در بازی در می در بین در می در بین در می در در می در در می در

محزون وجگر بُرِنون وديرة گريال و و وطنا "كريال-سربرتيرة تراب كشند آياي خنان محل ايكار وما فعرواند بود؟

درعي على العموم - بليم يرست -

ويل وجران - بفرمائيد.

مدعی یخت بخدای اساس ترقی و معادت وامباب بیش دفت امور دول کشا می بینید تبرتیب وائره معارف و ما حداث مکا تب بسند بوجود لبلست که درا بران حکم بیمیا دادار و م تقدیت سلطان که احال بوقوع شرپیوسته - اگر وزیریت بعمل نیکی اقدام نما بد سبب عزل او میشود بینجکس عزل خود را طالب نیست - و بمکس خوایان راست و شایق ، اغل

امنت-

شالانه را در رین میدارند ؟ در پارخ با کمال آلادی خوایم گفت نمیگذارند - اگر مفرضے گو بدیرابد فع ما نع اقدام نمی فرمایند ؟ با کمال ججاب عرض خوایم نمود بنیتوانند - زیرامنجا دران و تقلبان عموم کار ہائے دولت وملّت را آنجناں در تحت تصرّف تقلبا فرخود واعوان خویش آوردہ وصاحب اختیا رکل شدہ اند کے عن لیک نفر عن لہزار نفررا لازم می آرد۔ ومقام و دفلیفۂ چنیں دم ان عاقل باغیرت قبول نتواند کرد۔ چداصلاح ایس مفاسد بطوط نفرا دا زقوۃ کیسے بھیم باخرد خارج است ۔ گر قبول کنندہ درایں خیال باث دسہ

دور مجنول گذشت اذبت ماست

بركص بنجروزه الوبهت ادست

بعبارة آخری بتا زی میگوید بگیر- بخرگوش میگوید بگریز- درخفا و درخلا بر داد می زندشت بگریز لان بگیر- دراین صورت بریشانی آیا عول او عمن است ۹ گذشت آفرقت که نیز نگرشت فربب در پرده بود- حال شاه وگدا - عالم وجابل - این نیزنگ لارافهیده اند- اگر چنین نیست و بقول شا وا ما اینکه عدم در م و دینا را بهانه می آور بدا براً از شا پذیرفته نیست . فرض نمایم امروز دولت جهت اصلاح محاج بلیت کردر پول بیبا شد - به یداست . موکل شما از سایم دولت و ملت چندمسا دی بیست کردر انود وارا شد - که بعد را بهایگ بائ فارج بهرد - از عل خراب فاند افلاً بیست کردر انود وارا شد - که بعد را بهایگ بائ فارج بهرد - از عل خراب فاند افلاً بیست کردر تو مان منا فع سهیهٔ اوستد - بی ملت در خطوب وامنائ فاد خراب از بورفیرت عادی بیباست ند - آیا بیتوان بره فراری برای بیدل جست - که سند و دولت مودن بقران این اسلطانی مرت و دولت با نصد کردر شفر در دوای بولی بات ناد سه دوسه نقرقت به فود - و بهای اشخاص می برای اصلاحات فرا داند به بولی برد ناد سه دوسه نقرقت به دولت برای بردان ناد سه

كاش كشوده نبود تبشم من د كوسش من كاً فت جان من است عقل من وموش من

آباکسه بیتواندمنگرایم می بنود کرموکل شما درهمل خواب خاند و تبایی ملت و دولت احاجی محدص کمپانی این الفرب کهندا صفهایی شرکت اداشته ؟ و منافع را با المناصفه شدت الموده اند ؟ جندین مال عشر مالیات آفر با نبیجای را که بردیان کمترا زیک کر در سوائ مگرگ را بداری تبرید - اروی - خوی - مراغه - اروی سل محال خانی از و و از غ - طالبش وغیرت کما خوا به خوا به

آنان دارائے دہ دہمیت فریدندہ اندیموکل تھااگرامروزہ الاکظا ہرہ خودرابفرونند ترجی کوشش کرور وصول ر ی نماید۔ با اپنیم کیٹ ش ہائے ہیں ومصارت ہے مصرف این ذخیرہ فاہری اوست غیراز کرور ہاکہ دربا بگ جا ب بسودگذار دہ کہ بعدازمردن میں میان ور ندہر تنقیہ جنگ اوفنا دہم فاہر نوا ہرگر دید۔

بای منافعیکه زرات و دولت برده وی بردیک فعد نخیالش فطور کردکه جمت ترقی مرت دولت مدر در می بردارد. و مندشوند. تدم بردارد و اساسی بر بانماید بهم یا دگار بیندیده از خود برگذارد و و می دولت و ملت از دبهره مندشوند.

درس سال ریاست مطلقه کدمفتدر بر بهم چیز بودکدام راه صحب المردر به وارنمود و کرام نگ را از پش پائے وولت و آت برداشت و کدام بنائے خیار مسجد و کتب و مدرسه بنیا و نمود و بجائے ایک فر دخود ترقیم ملّت بنیا د بیارخانه و تیم خان نما بدواتیام و ابنائے فعرائے آت الادرا فعائرہ جمع نمودہ از تکدی شا ومرگ ائے بغیرمدقع را بی و بد میم کوازخانه موارکا اسکہ شدہ بربار قشر لیٹ بیبرو و او تواں بینا با دیجیں ا ریختہ جہت سیرونماشا و خود فعاتی جلوفظ ایک در رمگذر ایشاں افتادہ می باسٹ ندوعوم مردم را بنار ای عق

مكنيد

میزرانفیتخان انابک رکر روانش شاو بادی ستال پیش صدارت نمود و تکدی را در ایران از میان بروانست دنیا تعراج به قدرتر فی داد و واز برائے قض احتیاجات چه کوششها که نمود و تسهطام آن را بملی از مملکت و خواد - اختیارات بمرطبقه را محدود و اشت - چه قدر برا بمیت مساکرا فر دو - درارت مالیه د جنگ که روح مملکت و دولت است ناچه درجه اصلاح کرد -

موکل شما اقلاً اگریک بیمارخانه نبیا دکرد و بودشه بیتوانستید. درحق اُدیمانی نبیرانه این بیرانه این بیرانه این بیرانه این بیرانه این با کیده الدیماکت را محور بین برد ولت را تحلیل برد به به گوند خارد یا ترقی دولت و قلت با شیده تسلطا جانب را در ایران بدر جهر رسانید که ایالی در دست نوکران مامهٔ درین با که الدرجایات ایران د براد را ن خودشانند که کمیت بین بدی الغسال شدند ؟ میزارگونه اقتیازات مناز برانداز که یک از آنها جهت محویم خودشانند که کمیت بین بدی الغسال شدند ؟ میزارگونه اقتیازات به خانه برانداز که یک از آنها جهت محویم خود را دانه می است با کمال به پردائی با جانب داد به می به به ناز از از بی به از خواب کاربهای می خود را دانه می به ناز دارد بی به به ناز این در می با تمال در در با تمال در در این مردم حقوق دولت تبرعهٔ نولیش را با تمال در ناز ایک اغران در این نودی نمایند.

درسی سال کدام و و شنت را جهت نرقیات و یا حفظ مّت و صدیا نت مشتریم گذارد ۴۰ کرنوایی بگوئید در هابل انبیم ظلم وسستم و بلے اعتدالی ایس بنا را بم استوار نیو دہ است ؟ کدام یک از ب تکان

اوبيك گونه عمل فيرسه اقدام نموده اند؟

اگر قدر سے خوداز درانصاف درآید۔ والاجهل دغودغرضی بگذر د بیک بایش ایس عمراضا پیدانخوا برکرو ماز قیات ملل متحد نه بسب به بین مکنه است که دراتنجاب صدر عظیم رئیس شورائے بلدیہ عقو بسیدانخوا برکرو ماز قیات ورئیس یک شرکت از با نک غیرہ طلاحلۂ علم واطلاع توغیب میشود و درایران بسیج امرخصوصاً درص ارت وسائر عہد ہائے دولتی ایس طاحطات ایداً در بیشس نمیست ۔ بہتیج امرخصوصاً درس ارت وسائر عہد ہائے دولتی ایس طاحطات ایداً در بیشس نمیست ۔

بالجله ، المجمّعة على المرابين آنهمه وروست است - وحاجت بُلغتُكو وُكث نيست } وجُو ابن تفاصيل شما ازجانب موكل خود قالوناً وكمّا باً ووجدا نابرائ وافعه يشخف باقى داريد؛ آيا بابن ا جوبه قالع خواسِد شديا خير؟

بلے ۔ ہمدایس تیرہ روزگاری و بذختی را عدم قالان ومصارف دعوت میکنار۔ وہانع قالوں جز یک نفر رئیس در بار کرموکل شابان درای دور ایران کسے دیگر بنو دہ درفرف سی سال راست! سی کہ مین رابحالتے انداختہ کرا بنک نودنش از نبات و بھا وہتقال خویش مایوس شدہ ۔ و ما نندا بوسفیان کہ ہم بنی امیتہ وصیت می نودا و نیز بہتعلقان نود توصید می نما ید کہ وقت راغیمت بشمرند۔

غافل ازائمه بالمن ولن وخفانبث ابن خاک پاک بهزار با این گونه خانبین خودی دیمگاند را بخاک مذلت نشانبده وافکارمف سه کارامدٔ آنان را باخل گذارده و مجال ندا ده کذبحز از کشته بدر دند اگرموکل شما بتا رمیخ رجوع نما بدواوال خانینن بدین خاک پاک را بدقت نگرد-سنسا بدعبرت گرفته از کر دار باشین خوایش ندامت حاصل نما بد-

در نقشه وخراطهٔ مَا رَجِي ابران بُبت است -طرف إس اراده بر گر در شورائه مَن و دات مأل بكثرت آراء شوا مدنشد -

رُوبِهِ اینک صدرمالست صوئهٔ قفقا زرا با آنکه درا بسلمان عیسوی مخلوطندگرنته سلط چندین لمیون ازخزارٔ بترزبورغ به قفقا زفرستاده مصرف آنجا می نمود- تا آنکه معدنهای نفت سهاه ما ته بسے روسفیدی آمدہ - واز دولت معدنها گریبان دولت ازمصار بن فوق العاده ریا فی یافت -

من ازبيگا نگان برگرد ننا لم م که امن برچرد آن آشاکرد

کرفسن منت ایرا نیال راکشاند و غیرت را از اکها ساب نودند. بعنه الله علی القوم الظالمیون

مردولت و منت برست و طن دوست را لازم است در کار است مها به ملکینه محکمهٔ دجوان نوانش ودرحضور فاضی وجوان محاکمه نموده دلب فجد و برفهه ر- و آناس که ما را بخاک ندلت نشاند نداسمتاس را و را این استخاب به لعنت یا دنماید - وازیسی جیز وانهمه و براس ننماید خصوصاً درایی دوره که درسایهٔ المیصفرت ظل اکهی ایساط عدل کشنرده و باب معارف باز و فرازاست - قدام معاشب و شاکا دقیل را دات القدس بمایدنی از مهر بهتری دانند - و خدمت و خیانت برکس در تضور الدس بمایدنی واضع و تبویداست - ع-

كەنواچەنودروشس بندە برورى داند

امیدواریم این نالهابیدانزنماند وزُه در بکلی فع سدط بن اصلاعات را امرفر با نبدیانه ما خبر باد آوری و دعاسته از دیا دعروشوکت عظمت دولت ابدآیت برنیآید و دبقد رمقده روریا داور^ق

مشابقه منموده ايم ف ليس للاانسان الأماسي"س والمن تقصود كرا يد بكفف ازغم واندوه كردم ب واف ورفشدا رجمدكارس بكام من درآل معذورباشم والسلام این قدرست اگر دراین جوزیگارشات کرنیرعا مهلوط است بباغرضا رقلمانی شود. عاقبت تا بنروود انوا بوخشد اين رشحات إزقلم بركس واين سخنان ازربان سرخص كه بيخوا بدترا وش نماید- دیریاز دونتیجهاش بظهورمی بهیندو- اگراز صد کلمه یک کلمه موثر و کارگر آیاز برائے برئے ت ابتماعيه براران فيروربردارد-چانخ معروفست كرهكيم سائي ميفرمدو: مراارشاد نکرد نگر دو کله خن د بوائه - جه روز بکه لطان ایر ابهم عازم تسخیر بیندوت ان تو قصيمة وريق ا دسروده ميبردم وريضورسلطان بنوائم وقضا راگذارم بر در ممامع أفناده - آواني از كلفن بكوش ركبيده . كوش فرادا ده دبيرم ديواية كدلائ فورى ناميدند ومرام مست وخراب دبها و شخان متانه مي سرود كفت ك بركن قدم بجوري جشم سلطان - الاستبده از خيال بن آن برييم - ساقى باسخ واوسلطان مروبيت غازى - وعرم غوائ إكفار دارد - لائ توركفت سيس مرد حربيص بني مدرك نا محواسه است . زيراسك كروارد شخت انتظام نيا درده ما دارة مسلمانال بعاملان هم كارخودسرسبريه - وكاراسلام رابريشان ربا نموده - بهندوستان ازيد گردنمودن رميرد نيرواج دين- النبطة وكيركفت مع بُركن قديم بكورى جثم سنائيك شاعر "ساتى گفت يسينانى عليم است فاضل واديب است قابل مرد است باند بأيد وشا عرب است مرماية الا العام والا اگرمرد إنندما به بود ایشنف اقدام نمیکرد که بجارا و نها بد- فردا اگر اُ درا بیم حرض سوال درآ در ده- واز ۱ و برسسش ممايندورونيا بهرآخرت خودجه المردخترة خوابدكفت - باررغ محض والات وكزات مرح سلطان ابرابيم سروده وذخبره لموددام ببنوزغافل است كما وراببر عيبآ فريده اند " چول من ایس خنان بلندوا مرز رائے خرولیدندودانشندانداز لائے خور دبواند شاہدہ ارزه برانداهم أفياده-مولا ئے بدنم ازجام بسربراً ورده مننبدندم كر مرخودرا بربهوده ضايع نموده م ازمشی غفلت بهوش آمده ترک یا وه سرائی گفته واز ملاحی بندگان به پرستش آمر گارجها ب بر داختم-ويس ازس ارسيارشاد بودسردوه مرکہ بدن کر کس بروارے فرود آوروس بیجو طوطی کے تواند طعم شکر واشتن اليت بتت زماق وش بربايد فرانت تاتوال افلاك زبرسا يم برواشتن

اول عیسی مریم باشد اندر بندتو کے روا باشد ول ندر بند برخرد آتن وسف تقری نشسته باتواندر انجن نشت باشد شیم را برنقش آفروشش او دینه علم را درج ئے بس سے خوام کے آخر فویش را بوں حلقہ بردر فیتن جوں ہے دانی کو شہر علم اجب کہ دراست خوب نبود غیر جبدر میروم ہرداشتن

خداوندعالم بحزمت مقربان درگاه ربوبیش دل مارا از مجدت این بدرگوار و آل طاهرین اُومله فرماید "با باعتقاد باک در مفط وحرامت وطن وناموس شربیت برائیم. سرچندمنا سب بیست که ایمطاب درخانمثراین جدر میگاریم - زیراازین قبیل بحکایات بسیاراست که انشاالله در موقع خود ذکرخوا برشد . هسایمفاه

سینه می گوید کرمن تنگ مدم فریا دکن

خود داری نتوانست بذکرایی جند کلمه کتفا بینجا بگرید شروط آنکه قاریمن بوجه محترم لمیت طریق انصاحت بیش گرفته منصفانه در محکمه بر وجدان سبب وسبب را سنجیده - پس از آل درهابیه وله ، عاتصدین یا تکذیب نمایند-

ورعصر شاه شهر برخوادهٔ دولت علید ایرآن تمام جهان را در نشات گمان انداخته و بلکه نهگی ایقان حاصل نموده بودند برانیکه در دنیا اوّل خویده ایست که برون دبان خارجی دو فهای ملووم ورت بعداز واقعه با بلدخاقان شهریداز عدم تدبیر برسفے از وکلائے بیے غیرت دیمیز برده از بن کا برا فنا د- وائم بیان شنی بودن خوبینهٔ ایرآن ظاہر کرد بد معلیم شداز کلائے خوانہ حدیث اوّلش را کدرخی باشد بجاگذارده اند- العبده علی افرادی ر

آبخہ بود وہنو د تا درود وارث تاج و تخت برم کرسلطنت عظمی رندان واقی بتاراج برد ندئے ہو ترکاں خوان بیٹما را" و درخز نیئر بک صد وہفٹ سالئ قا چار بید بک صد و ہفت انٹر فی فتح علی شاہی وہا محدشاہی و قاصرالدین شاہی بجائے نگذار وہ بو دند۔ علاوہ برای مہاسفے قروض وانمود کر وندیم نیز از جگونگی کما ہموحقہ آگاہی نماریم دیحدس دگاں سخن میرانیم - وحکم قطعی ننوانیم کرد۔ کہ درخزانہ جیزے موجود بودیا نبود۔

وسلے پس ازمصالیۂ روس فرمانیکہ فتح علی شاہ مغفور بٹائب انسلطنہ مروم باخط جنت مکان قایم مقام صادر فرمودہ فطاب بولایت عہد بیغر بابند۔ اگر آں فررندرارسید گی سال بیش خزانہ عامرہ ذخیرہ خاطراست کہ ہشتا دکر در موہودی خزانہ بود۔ نباید مصارف مشکرکشی وغیرہ براہم از نظر دور بداریر۔ ودرانیکد ورعصرفاقان شهریدیم بهرسالد وجها خواند داخل بیشد. و فیست و دکم
وزیادش خونی مرانم و مے با قبطیت فاقان شهرید چگوند خرد کنته نج بیتواند با ورنما بدکد درخور بندی بنوو و واز طرف و گرخود این السلطان و تحققان آن از براور و براور زاده و خوام رزاده وعولاده که بنوو و واز طرف و گرخود این السلطان و تحققان آن از براور و براور زاده و خوام رزاده و عدولاده که می صدارت بنایی و جایی عموی شرکیب سرفت بائے ایشال بینی حاجی می شرک این الفرب اسفهای که باسم و رسم بهروای شناس این سه ما حب می باشد و بسال این می این از نقدینهٔ یک خوانهٔ و بهد در نفر است بیباشند این میلخ بهنگفت را بعدادسی سال باآن مخابج بائے بیعنی و بسرا فهائی جوز موجود و دار در و بدور در فرداهٔ و دلت بیج نبا شدیقل برخرومن و رکشف این معامتیز ارت سه

ملحد گرسنه و خامهٔ خالی و طعسام عقل با در نکند کر رمضان اندلیند

مناسب است این شل غیرمناسب را جهن عبرت بعرض بیت اجناعیه بریسانیم -مشهو راست قمار بازان که دریاب مباگردی آیند و شخول قمار می شوند . بعدار دورتروز بعنی انجام کارمست و نبیت عوم در کیسه کوزهٔ مرخر گردی شکرود - علاوه برآن تزینات آنان را نبر از انگشتر دساعت وغیره بهمه بها دقمار رفته - با لاخرصجه با دید کان خواب آنود در نگ پرامرده با نها بت کسالت از قما رضانه خارج بیشوند - ما نند دولت و بیئیت اجماعیه ما که بهرجیز را باخته ایم دایس کوره وال بهم رار بوده اند-

 نمیدانم این ترت نوش فیرت درتشیع جناز کو این گونداشخاص با چد حالت حا ضرخوا بهندشت برسرز نان کدابی نامردان مارا بخاک سیاه فشانده و یا پائے کو بان که بحیراللهٔ شرشال زمیت جماعیه د فعیرنشد سه

> اد داری که وقت آمرنت جمد خندان بدند تو گربان آبخان وی که وقت وقتن توند بهمه گربای طوند توخدان

مسلم است كرملت غيورايرآن بنالا ف مفاد اين شعرشما راتستيم نوا من رنمود و ويمكى شاد دخندان نوامند بود- بدا بحال شما كركريان خوام بيدرفت -

مسلم است عدالت خسروعا ول-ابن طبیعیت شوم و وضع مارموم شما وخرابی ایرآن را اصلاح خواپذمود- آلوفت بهنگام تبنید نذکره بهیئت اجماعید خوا بدرس بد- وخوابه ند دانست که این گرده تا جبهایم مردمان ظالم مه بسله انصاف - بسله مروت بوده اند و جد قدرا زعدم محبّت آنا ن بوطن مقدس اردآ وزیر دعهر یکد نورمعرفت عالم را متورنموده ایرانیان را در طلمت کده گذار ده اند-

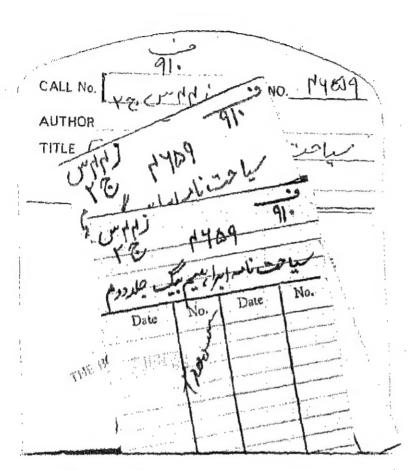
ملل دیگر رائے بهرصرخاند بک کتب نمیا دیموده - ما درصد بهرارخاند یک کتب نظر ندارم - ورتمام اگر بشیار نداره باری انسان نفوس بکروز از موجود است ما در بیست لیون نفوس بکروز از اور حرج کر برخان استفاده از آن نمود نداریم - امروز در دوئ و کرهٔ بهرخاوق صدفر سخ راه را درواز در ساعت سطع می نمایزد - و مااگر و چار بروث با ران و غیره نشویم با پیردر یک ماه مطح نمایتم - درتمام مملکت ماکد و سعتش سه برا برفرافسداست یک و و دکش فابر بک که دود سیایش اسباب روشنی دیده ما باشکه درد سیایش اسباب روشنی دیده ما باشکه دیده نمی سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در بیده نمی سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در بیده نمی سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در بیده نمی سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در بیمار می سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در بیمار میکند به می سنود که با و توانیم اندک افتخار نمود - در در بیمار میکند به میکند به میکند به در بیمار میکند به نمود به میکند به میکن

والعبرعالم اكركارجيس سيكذرد

المحدالله والمنه جاردهم این نام نامی بم با نجام برسید امید واریم که بعوطنان محترم از لغوش ظم و فطلت فکر دولف چشهر پرسشیده قلم عفور عیوبات او برکشند جینیراز حب وطن اظهار مجت این نشده و وجز و چش وطن بغیل بیج سے در دل نداسته و اگر پستش کرده اندولس است و اگر المحسار بندگی نموده بعداز خلاه در مول صلح مرحظم خود با وشاه ایران سرت و داگر از بیض فرد شاه فرض فضی در بین فهوده و تقیقت گوئی شده است و با نیک به بقیده برکس برسرکا را برجز ایر طاحت نتوان نمود و دو مدح مرحود خود فی است و اگر از بین فهوده و دو مدح کرد این باسشد و و مدح کرمتید با شد برکس برسرکا را برجز ایر انوان نمود که دیگران کرده اند و اگر بخوا بین فاعرو بیاب غرب با بی فیرستی بخشیده اند و ادار می بیاب نشاه برکس که باشد در بین بخشیده اند و در است بیس برفدر و فیله ما که و محکوم میتن نشده برکس که باشد در به میش از افعال در دار و در ایران و دو است مستبده ما نسی را شرح فی به و کردا و در ایران و دو ادت مستبده ما نسی را شرح فی به داری است بیس برفدر و نواه در ایران و خواه در ایران می دو ادر تری سیا در شرق به با کردا فعال در دار بران و خواه در ایران و داده در ایران می دو ادر برای می به با کردا شده برخد رفان سیا داشت به شرخ سوختن فیل میشود و السام و در موجود در موجود می به برخود و خواه در ایران می در در در برای می در موجود در موجود به با کردا شده برخود و در موجود در موجود در برخود و میش در موجود به در موجود برخود در موجود به با کردا شده برخود و می برخود در برخود در موجود در موجود برخود برخود برخود در موجود برخود برخود برخود برخود برخود برخود در موجود برخود بر









MAULANA AZAD LIBRARY

ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

RULES:-

- The book must be returned on the date stamped above.
- 2. A fine of Ro. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over- due.